

درس خارج فقه مقارن سال تحصیلی ۱۳۸۷-۱۳۸۶

در چهارم موضوع اساسی:

- ۱ - چگونگی تشریح اذان از منظر فریقین.
- ۲ - تتویب (الصلوة خیر من النوم) در اذان.
- ۳ - حی علی خیر العمل در اذان.
- ۴ - شهادت ثالثه (اشهد ان علیا ولی الله) در اذان.

مقدمه:

بعد از ارائه بحث خارج فقه مقارن سال تحصیلی ۱۳۸۶-۱۳۸۵ حضرت آیت الله دکتر حسینی قزوینی که هم اکنون در سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) قابل استفاده و دسترسی طالبان علم می‌باشد در این مجموعه، سلسه مباحث دومین سال درس خارج فقه مقارن ایشان (۱۳۸۶-۱۳۸۷) عرضه می‌گردد.

اذان از منظر فریقین

از جمله موارد اختلافی میان شیعه و سنی مبحث اذان است که در چند محور مورد بحث و اختلاف است:

- ۱- تاریخ و کیفیت تشریح اذان
- ۲- تتویب (الصلوة خیر من النوم) در اذان
- ۳- بررسی جایگاه «حی علی خیر العمل» در اذان
- ۴- بررسی جایگاه «شهادت ثالثه» (اشهد ان علیا ولی الله) در اذان

مبحث اول: تاریخ و کیفیت تشریح اذان

نقش علامه حلی و شیخ طوسی در فقه مقارن

مرحوم علامه حلی متوفای ۷۲۶ هـ. ق. در کتاب «تذکره الفقهاء» و «المنتهی» که کتابی در موضوع فقه مقارن است حرف آخر در این موضوع را می‌زند. اگر کسی بخواهد به نقش علامه حلی در فقه مقارن پی ببرد، حداقل باید پنجاه، شصت صفحه از کتاب «المنتهی» و صد صفحه از کتاب «المنتهی» را مطالعه کند تا اهمیت این دو کتاب پی ببرد. البته قبل از علامه حلی، مرحوم شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰ اولین کتاب فقه مقارن را به نام «الخلاف» تدوین کرده است ولی از آن جا که این کتاب اولین کار در فقه مقارن است نقایص زیادی دارد. شیخ طوسی هم با توجه به مرجعیت عامه و اشتغالات متعددی که داشته‌اند، آن گونه که مرحوم علامه حلی وارد فقه مقارن شده‌اند، وارد این مبحث نشده است؛ ولی امتیازی که شیخ طوسی دارد این است که وی فقه مقارن را به صورت استدلالی تدریس کرده است. ایشان حوزه‌ای جهت تدریس فقه شیعه و حوزه‌ای برای تدریس بقیه مذاهب اسلامی برپا کرده بودند؛ که این امتیاز را هیچ کس غیر از شیخ طوسی دارا نبوده است و این جایگاه او از سوی تمامی علمای سنی عصر خود مورد قبول واقع شده بوده است. در حوزه درس فقه شیخ طوسی، حدود چهارصد نفر از فقهای شیعه و تعداد زیادی از فقهای اهل سنت شرکت می‌نمودند. گرچه شیخ طوسی قلم خوب و روانی داشته است؛ اما قلم علامه حلی طوری است که هر چه قدر انسان مطالعه می‌کند خسته نمی‌شود و علامه حلی تلاش دارد از به کار بردن بعضی از عبارتهای نامأنوس اجتناب کند. حتی من معتقدم که عبارتهای مرحوم علامه از عبارتهای مرحوم شهید به مراتب سهل الوصولتر است.

روایاتی در فضیلت اذان گفتن:

علمایی که وارد بحث اذان شده‌اند، ابتدا روایاتی را در فضیلت اذان مطرح کرده‌اند. مرحوم شیخ حر عاملی در جلد ۵ وسایل الشیعه، صفحه ۳۶۸، حدیث ۶۸۱۷ می‌فرماید:

محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) وسلم: من أذن في مصر من أمصار المسلمين سنة وحببت له الجنة.

کسی که در شهری از شهرهای مسلمانان به مدت يك سال اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌گردد.
وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۷۱.

واژه «باسناده» که در وسائل می‌آید، یعنی همان طریق شیخ طوسی و یا طریق شیخ صدوق به روات. مرحوم شیخ صدوق روشش در «من لا یحضر» این است که بین خودش و آخرین راوی را که از امام نقل می‌کند، حذف کرده است؛ مثلاً اگر چنانچه از زرارہ، متوفای ۱۵۰ می‌خواهد نقل کند، خودش که متوفای ۳۸۱ است، نزدیک ۲۰۰ سال فاصله است. واسطه میان خودش و زرارہ را حذف می‌کند. بعد ایشان در آخر جلد ۴ من لا یحضر، طریق خودش را به راوی‌ها ذکر و آن محذوفات را در آخر می‌آورد.

اما شیخ طوسی معمولاً روایاتی را که در تہذیب و استبصار نقل کرده است، از اصول روات و کتاب آنها گرفته و واسطه میان خود و صاحب کتاب را حذف کرده است؛ ولی اگر روایتی را صاحب کتاب با يك یا چند واسطه از معصوم نقل کرده، آن راوی‌ها را ذکر کرده است. مثلاً محمد بن... باسناده عن زرارہ، عن محمد بن مسلم، عن أبي حمزة الثمالي عن جابر عن امير المؤمنين. این چهار واسطه در کتاب تہذیب شیخ طوسی ذکر شده است؛ ولی میان زرارہ تا شیخ صدوق، حذف شده است. بعد در آخر جلد دهم، مشایخ خودش را تا زرارہ و... ذکر کرده است. برای بررسی «باسناده» دو راه داریم:

۱- کتاب من لا یحضر و یا کتاب تہذیب را باز می‌کنیم و واسطه میان آنها و روات را می‌بینیم و بعد به کتاب‌های رجالی مراجعه و ثقہ بودن یا نبودن آن روات را بررسی می‌کنیم.

۲- بعضی از بزرگانی که متخصص علم رجالند، این کار را کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند، طریق شیخ صدوق به زرارہ صحیح است و یا به أبان بن تغلب ضعیف است و...

اولین کسی که این کار را کرد، مرحوم علامہ حلی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ بود که در آخر کتاب رجالش دو سه صفحہ را به صورت تلگرافی به این مسألہ اختصاص داده است. بعد از علامہ حلی، بزرگانی که در قرن دهم و یازدهم رجال نوشته‌اند؛ مثل مرحوم سید تفرشی و مرحوم سید استرآبادی و یا مرحوم قہبائی، يك مقداری مشروح‌تر نوشتند و به صورت الفباء تنظیم کردند.

مرحوم قہبائی در جلد ۷، مجمع الرجال که مفصل‌ترین کتابی است که در طریق شیخ طوسی و شیخ صدوق در این پانزده سال نوشته شده است. قہبائی، مخفف کوهپایه است. ایشان در حدود دویست، سیصد صفحہ این مطلب را بحث کرده است. اولاً طریق شیخ صدوق را به زرارہ (مثلاً) بیان کرده و نام برده است و بعد این طریق‌ها را بررسی کرده که صحیح، ضعیف و... است.

مرحوم اردبیلی در کتاب جامع الرواة، آخر جلد دوم، آمده و بعضی از سندھایی را که شیخ صدوق و شیخ طوسی، تمام سند را آورده، آنها را هم ذکر و بررسی کرده است. مرحوم اردبیلی برای تألیف جامع الرواة، حدود سی سال زحمت کشیده است. و کتاب معجم آقای خوئی در حقیقت يك نسخه‌ای از جامع الرواة اردبیلی است؛ یعنی الگو از این کتاب گرفته شده است. خود آقای خوئی، وقتی يك راوی، مثلاً زرارہ را مورد بررسی قرار می‌دهد، طریق شیخ صدوق و یا شیخ طوسی را بررسی می‌کند.

طریق شیخ طوسی به محمد بن علی بن محبوب، صحیح است. همه گفته‌اند که صحیح است. محمد بن علی بن محبوب هم که از ثقات و اجلاء روات شیعه است. یعقوب بن یزید انباری هم ثقات شیعه است. ابن ابی عمیر هم از اصحاب اجماع و هم از مشایخ الثقات است. معاویہ بن وهب که از اصحاب امام صادق و ثقہ است. پس روایت از نظر سند کاملاً صحیح است. مضمون روایت این است که:

هر کس که در یکی از شهرهای اسلامی يك سال اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌شود. این طور روایت‌ها معمولاً هدف و پیامش تحریک و تشویق مردم برای اذان گفتن است. چون یهودی‌ها برای خودشان يك زنگ و شیپوری می‌زنند، و نصارا نافوس می‌زنند و اذان هم اعلان نماز در اسلام است.

روایت دوم هم به همین شکل است:

وعنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبيه عن ابن أبي عمير عن زكريا صاحب السابري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ثلاثة في الجنة علي المسك الأذفر: مؤذن أذن (احتساباً) وإمام قوما وهم به راضون ومملوك يطيع الله ويطيع مولاه.

در بهشت سه گروه هستند که بر مشک خوشبو هستند. مؤذنی که قربه الی اللہ اذان بگوید و امامی که پیشوای قومی باشد و مردم از او راضی هستند و غلامی که هم مطیع خدا باشد و هم مطیع مولا.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۱.

عنه، يعني محمد بن علي بن محبوب. احمد بن محمد بن عيسي هم ثقة است. محمد بن عيسي اشعري هم صحيح است، ابن أبي عمير هم که بررسی شد. زكريا صاحب السابري هم ثقة است. این روایت هم صحيحه بود.

عنه عن العباس عن عبد الله بن المغيرة عن بكر بن سالم عن سعد الإسكاف قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: من أذن سبع سنين (احتساباً) جاء يوم القيامة ولا ذنب له.

هر کس هفت سال قریه الي الله اذان بگوید، فرداي قیامت در حالي که هیچ اثری از گناه در پرونده اش نیست محشور می شود.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

این روایت از نظر سند مشکل دارد.

وعنه عن محمد بن الحسين عن محمد بن حسان عن عيسى بن عبد الله عن أبيه عن جده عن علي (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) للمؤذن فيما بين الأذان والإقامة مثل أجز الشهد المتشطح بدمه في سبيل الله قال: قلت يا رسول الله إنهم يجتلدون على الأذان قال: كلا إنه ليأتي على الناس زمان يطرحون الأذان على ضعفائهم، وتلك لحوم حرمها الله على النار. ورواه الصدوق مرسلًا ورواه في (توابع الأعمال) عن محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي عن عيسى بن عبد الله، مثله

برای مؤذن در بین اذان و اقامه اجری همچون اجر شهیدی است که در راه خداوند به خون خود غلطیده است. راوی سؤال کرد: یا رسول الله! آیا آنها با اذان گفتن به جنگ می روند؟ حضرت فرمود: هرگز! بلکه زمانی می آید که مردم اذان را به انسان های ضعیف واگذار می کنند، در حالی که خداوند گوشت بدن اذان گویان را بر آتش حرام نموده است.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۲.

محمد بن الحسن ابوالخطاب، ثقة است. عیسی بن عبد الله مجهول است. پدرش عبد الله بن محمد هم مجهول است. جدش هم محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب است که او هم مجهول است.

ملاك در رابطه با راویان مجهول چیست؟ اصله العدالة یا اصله عدم العدالة؟

راویانی که مجهول باشند و در رجال هیچ مدح و یا وثاقتی در باره آنها وارد نشده باشد، جزء ضعفاء شمرده می شوند؛ بر خلاف قدماء که قائل به اصالة العدالة بودند و می گفتند: اصل اولیه در راوی، عمل به تکلیف است.

ما در رجال پایه هشتم در رد فرمایش آقای خوبی رضوان الله تعالی علیه نسبت به مشایخ احمد بن محمد بن عیسی و... عرض کرده ایم که بعضی از قدماء قائل به اصالة العدالة بودند. یعنی هر انسانی وقتی به تکلیف می رسد، لحظه ورود به تکلیف، بین خود و خدای خود عهد و پیمان می بندد بر اتیان واجبات و ترک محرمات. این قضیه ای است که از هر مکلفی که به تکلیف می رسد صادر می شود. حالا ما بعد از ده سال از این فرد روایت می شنویم، شک می کنیم که این آقا عادل هست یا نیست، استصحاب جاری می کنیم. به این شکل که قبل از تکلیف اگر گناهی هم می کرد، بر او نوشته نمی شد، لحظه اول تکلیف هم این فرد عهد و پیمان بسته با خدا بر اتیان واجبات و ترک محرمات، شک می کنیم آیا واجباتی را ترک و یا حرامی را مرتکب شده است یا نه، اصل عدم ترک واجب و اصل عدم اتیان محرمات است.

اصالة العدالة مساوی است با اصالة العمل بالواجبات و ترک المحرمات.

این در صورتی است که ما عدالت را امر عدمی بگیریم؛ ولی اگر عدالت يك امر وجودی بود که حق هم همین است قضیه فرق خواهد کرد، آقایان وقتی عدالت را تعریف می کنند، می گویند: عدالت ملکه ای است که در انسان حاصل می شود و او را از ترک واجبات و اتیان محرمات باز می دارد.

اگر ملکه شد، امر وجودی است. امر وجودی مسبوق به عدم است. تا مادامی که این ملکه حاصل نشده، حالت سابقی استصحاب می شود. ما الآن نمی دانیم این آقا که به سن تکلیف رسید، به قدری واجبات را انجام و محرمات را ترک کرد که این ملکه برای او حاصل شود یا نه؟ اصل سابقی عدم وجود ملکه است. ما باید ثابت کنیم وجود سابقی ملکه را و بعد آن ملکه را استصحاب کنیم. و لذا با توجه به این قاعده، اگر راوی مجهول بود، از درجه اعتبار ساقط است و اصالة العدالة هیچ ریشه و پایه ای ندارد.

روایت بعدی روایت ۶۸۲۱ وسائل است:

وعنه، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن علي، عن مصعب ابن سلام، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: من أذن عشر سنين محتسبا

يغفر الله له مد بصره وصوته في السماء ويصدقه كل رطب ويابس سمعه وله من كل من يصلي معه في مسجده سهم وله من كل من يصلي بصوته حسنة.

هر کس ده سال قريه الي الله اذان بگويد، خدای عالم گناهان او را میبخشد. اگر چه گناهانش به اندازه برد دید يك انسان باشد. هر خشك و تري كه اين اذان را بشنود، او را (به عنوان اذان گو) تصديق مي‌کند. هر کس در آن مسجد نماز بخواند، سهم مؤذن محفوظ است. هر کس صدای مؤذن را بشنود و در نماز حاضر شود، براي اين شخص يك حسنه نوشته مي‌شود.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۳.

محمد بن علي از ضعاف مشهور و از غلات و تقريباً جزء راويان مطرود و ضرب المثل است. ايشان کسي است که احمد بن محمد بن عيسي او را به خاطر غلوش نسبت به ائمه عليهم السلام از قم تبعيد کرد.

مصعب بن سلام هم مجهول است. و لذا به خاطر اين دو مورد اين روايت ضعيف است. و نیز حديث ۶۸۲۴:

أحمد بن محمد البرقي في (المحاسن) عن عبيد بن يحيى بن المغيرة عن سهل بن سنان عن سلام المدائني عن جابر الجعفي عن محمد بن علي (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): المؤذن المحتسب كالشاهر سيفه في سبيل الله، القاتل بين الصغين.

مؤذني كه قريه الي الله اذان بگويد، همانند کسي است که شمشير به دست گرفته و در راه خدا مي‌جنگد و مانند کسي است که بين صف کفر و شرك مقابله مي‌کند.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۴.

عبيد بن يحيى بن مغيرة، ضعيف است. سهل بن سنان هم ضعيف است. سلام مدائني هم ضعيف است.

جابر جعفي، از اصحاب سرّ و از اولياء حق بوده است. ما روايات متعدد در باره وي داريم که مي‌گويد: من نزديک شصت هزار روايت از امام شنیده‌ام که نمي‌توانم آنها را بيان کنم. حتي دارد که خدمت امام صادق عليه السلام مي‌رسد و عرض مي‌کند که سينه‌ام در حال ترکيدن است، کسي ندارم که اين احاديث را براي او نقل کنم. حضرت فرمودند: به بياباني برو و چاله‌اي بکن و بگو: قال الباقر عليه السلام، قال السجاد عليه السلام و... تا عقده دلت خالي بشود.

و نیز حديث ۶۸۲۹:

محمد بن علي بن الحسين باسناده، عن عبد الله بن علي، عن بلال مؤذن رسول الله (صلى الله عليه وآله) - في حديث طويل - قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: من أذن أربعين عاما محتسبا بعثه الله عز وجل يوم القيامة وله عمل أربعين صديقا، عملا مبرورا متقبلا.

هر کس چهل سال اذان بگويد، خدای عالم او را محشور مي‌کند در حالي که در پرونده او پاداش چهل صديق نوشته شده است، عمل پاکيزه قبول شده.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۵.

عبد الله بن علي، مجهول و اسناد شيخ صدوق هم به ايشان جاي بحث دارد. لذا روايت ضعيف است.

حديث ۶۸۳۶:

ويأسناده عن شعيب بن واقد عن الحسين بن زيد عن جعفر بن محمد عن آبائه (عليهم السلام) في - حديث المناهي - قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) من أذن محتسبا يريد بذلك وجه الله تعالى أعطاه الله ثواب أربعين ألف شهيد وأربعين ألف صديق، ويدخل في شفاعته أربعون ألف مسيء من أممي إلى الجنة، ألا وإن المؤذن إذا قال: أشهد أن لا إله إلا الله صلى عليه سبعون ألف ملك واستغفروا له وكان يوم القيامة في ظل العرش حتى يفرغ الله من حساب الخلائق ويكتب ثواب قوله أشهد أن محمدا رسول الله، أربعون ألف ملك.

هر کس قريه الي الله اذان بگويد، خدای عالم ثواب چهل هزار شهيد و چهل هزار صديق را به او عطا خواهد کرد. و به سبب شفاعت او چهل هزار گناه کار امت به بهشت داخل مي‌شود. آگاه باشيد، هنگامی که مؤذن شهادت بر وحدانيت حق مي‌دهد، هفتاد هزار ملك بر او درود مي‌فرستد و بر او استغفار مي‌کنند. در روز قيامت در سايه عرش الهي است تا اين که خدای عالم از حساب خلائق فارغ شود. و ثواب شهادت بر رسالت را چهل هزار ملك مي‌نويسند.

وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملي، ج ۵، ص ۳۷۶.

شعيب بن واقد ضعيف است، لذا روايت ضعيف است.

بي ارزشي روايت وضاعان حديث و اعتبار روايات ضعيف

ما چندین روايت داشتيم که همگي از نظر سند ضعيف بودند. اگر چنانچه در سند روايت افرازي هستند که جاعل و وضاع هستند و به دروغ مطالبی را به امام نسبت مي‌دهند، هزار روايت هم داشته باشيم، ارزشي ندارد؛ مثل اين که هزار تا صفر را کنار هم گذارده باشيم. اما اگر راوي

ضعیف باشد و این ضعف روایت هم مثلاً به خاطر عدم شناخت و مجهول بودن راوی باشد، و ما هم که از واقع خبر نداریم، شاید این شخص از اوثق ثقات باشد، در این موارد مشکل از ما است، از این رو فقهای شیعه بر این عقیده هستند که اگر روایت ضعیف عددش از سه بگذرد حدیث مستفیض شده و بررسی سندی لازم نیست. یعنی سه روایت ضعیف مساوی است با مضمون مشترک. و لذا اگر کتاب‌های فقهی آقای خوبی را ببینید، با این که در میان فقها سخت‌گیرترین فرد در قبول روایت است؛ ولی هر جا که روایت مستفیض شود، می‌گوید:

إن ما تقدم من الروایات وإن كانت كلها ضعيفة السند، إلا أنها مستفیضة

روایاتی که ذکر شد اگر چه از حیث سند ضعیف هستند ولی از حیث تعداد روایت مستفیض هستند.
معجم رجال الحدیث، آیت الله خوئی، ج ۱۴، ص ۱۰۰.

روایات ما در باب اذان شش روایت بود که از مستفیض هم بالاتر است و لذا مضمون روایت از این جهت کاملاً ثابت است. اضافه بر این، ما سه روایت داشتیم که آنها صحیح بودند، حتی اگر این چند روایت ضعیف هم نبود، همان سه روایت صحیح برای ما کافی بود که بر طیفش فتوا بدهیم. این روایات ضعیف هم مؤید آن روایات صحیح هستند.

پس مضمون روایت که شارع مقدس برای مؤذن پاداشی در نظر گرفته، مستلزم این است که امر تشریح شارع باشد نه از خود درآورده مؤذن یا خواب چهار نفر افراد عادی باشد. نکته سوم این که ما در روایات داشتیم که: هر کس يك سال در روایت دیگر دو سال و در روایتی چهل سال، و در بعضی از روایات: «وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»، و در بعضی از روایات: ثواب «اربعین الف شهید» داشت. این پاداش‌ها خیلی با هم تفاوت داشتند.

در خیلی از جاها ما با تفاوت پاداش مواجه هستیم. مثل احادیث زیارت امام هشتم. اینها همه بستگی دارد به نیت عامل. هر چه قصد عامل خالص‌تر برای رضای خدا باشد، عمل نورانی‌تر و پاداشش بیشتر می‌باشد. هر چه این اخلاص کم رنگ‌تر باشد، پاداشش کمتر خواهد بود. یا این که هر چه زحمتش بیشتر باشد، ثوابش بیشتر خواهد بود.

لذا این جمله بر گرفته از روایات مشهور گردیده که:

افضل الأعمال احمضها و احسن الأعمال اخلصها.

برترین اعمال سخت‌ترین و بهترین آنها با خلوص‌ترین آنهاست.

روایات شیعه در چگونگی تشریح اذان

مرحوم شیخ حر عاملی رضوان الله تعالی علیه در کتاب وسائل الشیعه سه روایت در این زمینه آورده است که دو روایت صحیح و یک روایت مرسل است.

اذان و اقامه گفتن جبرئیل به هنگام معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

روایت اول در جلد ۵، صفحه ۳۶۹، حدیث ۶۸۱۴ است:

محمد بن یعقوب عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة والفضيل، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال لما أسري برسول الله (صلى الله عليه وآله). إلى السماء فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة، فأذن جبرئيل (عليه السلام) وأقام فتقدم رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وصف الملائكة والنبیون خلف محمد (صلى الله عليه وآله).

نبی مکرم که به معراج رفتند، به بیت المعمور رسیدند، وقت نماز رسید، جبرئیل اذان و اقامه گفت. نبی مکرم جلو افتاد، ملائکه و پیامبران پشت سر آن حضرت نماز خواندند.

وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۶۹.

علی بن ابراهیم، صاحب تفسیر قمی و از اجلاء اصحاب و کسی است که کتاب تفسیرش در حدی است که تمام روات آن ثقه است. آقای خوبی رضوان الله تعالی علیه می‌گوید: مجهولی که علمای رجال بر وثافتش تصریح نکرده باشند؛ ولی این راوی در اسانید تفسیر علی بن ابراهیم قرار گرفته باشد، حکم بر وثافت آن راوی باید کرد.

ابراهیم بن هاشم هم از اجلاء روات قم است. این پدر و پسر حق بزرگی به گردن شیعه دارند. شما اگر احادیث این پدر و پسر را حذف کنید، چیزی برای شیعه نمی‌ماند. یعنی بیش از هفت هزار روایت از مجموع ۱۶۱۹۹ روایت کافی، از این پدر و پسر است.

راوی سوم، ابن ابی عمیر است که از اجلاء اصحاب امام هشتم و امام نهم علیهما السلام است. این مرد هم حق بزرگی به گردن شیعه دارد. هم از اصحاب اجماع و هم از مشایخ الثقات است و هم در حفظ آثار شیعه نهایت تلاش خود را کرده است. عمر بن اذینه، وثافتش قطعی است. نجاشی و شیخ تصریح بر وثافت او دارند. زراره هم که افقه فقهای عصر معصوم است که امام صادق علیه السلام فرمود: **لولا زرارة لأندرسنا احادیث ابي.**

اگر احادیث زراره نبود احادیث پدرم از بین رفته بود.

وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۴۴.

فضیل بن یسار هم که صاحب کرامت و از اولیاء الله است. ابو جعفر هم کنیه برای دو معصوم است؛ هم برای امام باقر و هم برای امام جواد سلام الله علیهما؛ ولی ابو جعفر مطلقاً عمدتاً انصراف دارد به امام باقر علیه السلام.

غالباً این گونه است که از امام جواد علیه السلام معمولاً به ابو جعفر الثانی تعبیر می‌کنند. محقق باید تشخیص بدهد که این راوی از معاصرین امام باقر علیه السلام است یا از معاصرین امام جواد علیه السلام. البته ما در موسوعه امام جواد علیه السلام که کتاب برگزیده سال هم شد، در آخر جلد دوم خیلی از مواردی را که حتی علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه یا صاحب وسائل دچار سهو شده‌اند، را روشن کرده‌ایم.

همین طور نسبت به امام ابی الحسن علیه السلام: ما در جلد آخر موسوعه امام هادی، مواردی را که بزرگان دچار شبهه شده‌اند را بیان نموده‌ایم و با توجه به اطلاعات رجالی و از قرینه راوی تشخیص داده‌ایم که این «ابو الحسن» کدام یک از ائمه است. البته این اشتباه در امام رضا و امام کاظم علیهما السلام خیلی بیشتر است؛ چون پدر و پسر هستند و روایان هم معمولاً مشترک هستند؛ لذا تشخیص بین این دو امام خیلی سخت است. و این در وثاقت و عدم وثاقت راوی اثر می‌گذارد. مثلاً یک شخصی به نام حماد دارید که معاصر امام کاظم علیه السلام و ثقه است، یک حماد دیگری دارید که معاصر امام رضا علیه السلام و ضعیف است. اگر روایت را به امام کاظم نسبت بدهیم، روایت صحیح و اگر به امام رضا نسبت بدهیم روایت ضعیف می‌شود.

در این روایت آمده که اذان توسط حضرت جبرئیل؛ آن هم در شب معراج نازل شده است؛ البته اذان گفتن جبرئیل اعم از تشریح در آن زمان و یا قبل از آن است. شاید قبلاً تشریح شده است و در این جا جبرئیل اذان گفته باشد. گرچه ظهور روایت بر این است که اذان و اقامه اولین بار توسط جبرئیل نازل شده باشد؛ البته این ظهور خیلی کم رنگ است. روایت از نظر سند هم صحیح است.

تشریح اذان توسط جبرئیل

وعنه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لما هبط جبرئيل (عليه السلام) بالاذان على رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان رأسه في حجر علي (عليه السلام) فأذن جبرئيل وأقام فلما انته رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: يا علي سمعت؟ قال نعم قال: حفظت؟ قال نعم قال: ادع لي بلالا نعلمه فدعا علي عليه السلام بلالا فعلمه.

هنگامی که جبرئیل امین، نازل شد و اذان را برای رسول خدا آورد (یعنی نخستین بار اذان توسط جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شد) سر مبارک رسول خدا در دامن امیر المؤمنین بود. جبرئیل هم اذان را از طرف خدا آورد و هم اقامه را. وقتی رسول خدا بیدار شد - یا از حالت نزول وحی بیرون آمد - به امام علی علیه السلام فرمود: شنیدی که جبرئیل چه گفت؟ عرض کرد: آری شنیدم. فرمود: آیا حفظ هم کردی؟ عرض کرد: آری. رسول خدا دستور داد: بلال را دعوت کن و اذان را به او آموزش بده.

وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۶۹.

بررسی سلسله سند: حماد بن بن عثمان فرقی نمی‌کند که حماد بن عیسی باشد یا حماد بن عثمان ناب؛ چون هر دو ثقه هستند؛ لذا اشتراک راوی ضرر به اعتبار روایت نمی‌زند. منصور بن حازم هم ثقه است.

ما تا کنون از آقا امام حسین علیه السلام به عنوان «ابا عبد الله» در سند روایت ندیده‌ایم، از این رو ابا عبد الله انصراف دارد به امام جعفر صادق علیه السلام.

عبادی بودن اذان با تشریحی بودن آن سازگار است

این روایت بر خلاف روایت قبلی، در تشریح اذان توسط جبرئیل صراحت دارد. این نوع از تشریح مقبول عند العقلاء و مشرعیین است؛ چون اذان امری عبادی است و امر عبادی باید از ناحیه حق تعالی نازل شود، یا نبی مکرم به اذن الله او را بیان کند. اما این که بعضی از صحابه خواب ببینند، دنبال ناقوس و شیپور بگردند، و - نستجیر بالله - از این کانال بخواهند اذان را بر نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم تحمیل کنند، غیر عاقلانه است و وجدان نمی‌پذیرد. حتی وقتی بعضی از فقهای اهل سنت این روایت را نقل می‌کنند، خودشان معطل می‌مانند. در حقیقت شعری گفته‌اند که در قافیه آن مانده‌اند. عمده این است که قضیه تشریح اذان توسط جبرئیل از جانب رب الجلیل نازل شده است. تشریح امور عبادی در شریعت باید متصل به وحی باشد.

لحن شدید امام صادق در ردّ تصور بعضی در تشریح اذان

روایت سوم، روایت مرسل است:

محمد بن مكي الشهيد في (الذکری) عن ابن أبي عقيل عن الصادق (عليه السلام) أنه لعن قوما زعموا أن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أخذ الأذان من عبد الله بن زيد فقال: ينزل الوحي على نبيكم فتزعمون أنه أخذ الأذان من عبد الله بن زيد؟!

امام صادق علیه السلام لعنت کردند آن ملتی را که خیال می‌کنند نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم اذان را از عبد الله بن زید گرفته است. امام فرمود: وحی هر لحظه بر پیامبر نازل می‌گردد، گمان می‌کنید که پیامبر اذان را از عبد الله بن زید گرفته است؟

وسائل الشیعة (آل البیت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۷۰.

منظور از قدیمین در بین فقهای شیعه

مرحوم شهید اول در کتاب ذکری از ابن ابی عقیل از فقهای عصر غیبت صغری نقل کرده است که در کتاب‌های قدیم وقتی به «قدیمین» تعبیر می‌شود، مراد «ابن عقیل» و «ابن جنید اسکافی» است.

مرحوم آیت الله مرعشی می‌فرمودند: این دو شخص سنی بودند، اما بعدها مستبصر و از بزرگان شیعه شدند. تألیفاتی هم در فقه و حدیث شیعه دارند. و با توجه به این که مسبوق به تفکرات سنی بودند، در آثار فقهی شان در بعضی از موارد برای استنباط حکم شرعی شان به قیاس و استحسان استدلال می‌کنند.

نقش و تأثیر بنی امیه در ایجاد انحراف در اسلام

از روایاتی که نقل شد به این نتیجه رسیدیم که اذان توسط جبرئیل و به امر خداوند نازل و بر نبی مکرم آموزش داده شد. ولی اهل سنت مسیری را طی کردند که نبی مکرم آن مسیر را برای رسیدن به احکام معین نفرموده بود. اگر احادیث شیعه و سنی مورد ملاحظه قرار گیرد، در رابطه با تمسک به تقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» شاید کمتر روایتی است که این چنین مورد اهتمام نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار بگیرد.

کتاب الصواعق المحرقة برای جلوگیری از ترویج شیعه

ابن حجر هیثمی متوفای ۹۷۴ هـ. ق. در مقدمه کتاب الصواعق المحرقة که در ردّ عقائد شیعه نوشته می‌نویسد:

«من دیدم در مکه و نواحی مکه جوان‌ها به طرف مذهب شیعه و رافضه کشیده می‌شوند و من این کتاب را نوشتم تا از کشیده شدن جوان‌های اهل سنت به مذهب شیعه جلوگیری کنم.» او در همین کتاب بسیاری از روایاتی که از معتقدات شیعه بوده ولی آنها را در دسترس نداشت را آورده است. کمتر کتابی هست که با وجود آن که ذاتاً در ردّ عقائد شیعه است اما مانند الصواعق المحرقة که روایات مورد نظر شیعه را به وفور آورده باشد. لذا من مطالعه این کتاب را به همه عزیزان توصیه می‌کنم.

ابن حجر در این کتاب وقتی به حدیث تقلین می‌رسد، مطالب جالبی مطرح کرده است. کمتر عالم سنی را می‌توان یافت که در باره حدیث تقلین چنین مطالبی نقل کرده باشد؛ او می‌گوید:

اولاً: پیامبر اکرم حدیث تقلین را در جاهای مختلف بیان فرموده و بیش از بیست نفر از صحابه نیز آن را روایت کرده‌اند و بعد از فتح مکه، هنگام مراجعت از طائف، در حجة الوداع در عرفات، و قبل از رسیدن به مدینه در غدیر خم، و در مدینه در حالی که منزلش از حضور مردم موج می‌زد، باز هم حدیث تقلین را مطرح کرد - تکرار حدیث تقلین، نشانگر اهتمام نبی مکرم بر این حدیث است - يك فردی که آمده به میدان تشیع و در ضد تشیع می‌خواهد قلم بزند، این چنین سخن می‌گوید.

با توجه به آن همه اهتمام، اصرار و تکرار نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم راجع به حدیث تقلین، متأسفانه دو اتفاق ناگوار در تاریخ افتاد و دو آتش در تاریخ شعله‌ور شد که هنوز دودش به چشم مسلمان‌ها می‌رود. این دو موضوع جای کار و تحقیق بسیار زیادی دارد. آتش اول، آتش سقیفه و آتش دوم، آتش روی کار آمدن دودمان بنی‌امیه بود. این دو مسأله اساس انحراف امت اسلامی از مسیری بود که نبی مکرم اسلام آن را تعیین کرده بود. شما هر شری در جهان اسلام می‌بینید، به این دو موضوع بر می‌گردد. همین سقیفه برای روی کار آمدن دودمان بنی‌امیه زمینه را آماده کرد. همان‌هایی که هشت سال جنگ تمام عیار با اسلام داشتند، به نام کفر به جنگ اسلام آمدند و به شدت شکست خوردند، از این رو احساس کردند که اگر به نام اسلام بجنگند، موفق می‌شوند و لذا امیر المؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین صراحت دارد:

ای مردم! اینها را بکشید، چهره‌هایی که من در آن طرف می‌بینم، همان چهره‌هایی هستند که ما در جنگ بدر و احد در رکاب پیامبر با آنها جنگیدیم و آنان که در فتح مکه مسلمان شدند، «ما أسلموا ولكن استسلموا وأسروا الکفر، فلما وجدوا أعوانا علیه أظهروه.» (قسم به خدا اینها اسلام نیاوردند، بلکه به ظاهر اسلام آوردند و کفر را در باطن خود پنهان داشتند و دنبال فرصت می‌گشتند و به محض این که یاران خود را یافتند کفر خود را اظهار نمودند.)

نهج البلاغة، خطب الإمام علي (ع)، ج ۳، ص ۱۶.

«فذاك اثبت» سه معني مي‌تواند داشته باشد: ۱- اين اذان متقن‌تر از ناقوس است. ۲- خواب عمر اثبت و محکم‌تر و متقن‌تر از خواب عبد الله بن زيد است. ۳- خواب عمر بن الخطاب آفای زيد را تثبيت کرد. به قدری تناقض و مطالب ضد و نقیض در اين روايات هست که به هيچ وجه قابل جمع نيستند.

ترمذی، متوفای ۲۷۹ هـ است، معمولاً ایشان بعد از هر حدیثی اظهار نظر رجالی می‌کند. ایشان وقتی همین روایت را با اندک تغییری نقل می‌کند، تعبیرش این است که:

حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ

سنن الترمذی، ج ۱، ص ۳۵۹، الجامع الصحیح سنن الترمذی، اسم المؤلف: محمد بن عیسیٰ أبو عیسیٰ الترمذی السلمی الوفاة: ۲۷۹، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - تحقيق: أحمد محمد شاکر وأخرون.

از دیدگاه شیعه، تمام شریعت از طهارت تا دیات، تعبدی است و باید از ناحیه شارع مقدس تشریح گردد. آیات متعددی بیان می‌کند که نبی مکرم هر چه می‌گوید باید متصل به وحی باشد. ولی متأسفانه نتیجه دور شدن آقایان اهل سنت از مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و نادیده گرفتن حدیث ثقلین، آنها را در پرتگاه قرار داده و در غالب مسائل شرعی، سراغ موهومات و خواب‌ها، استحسانات و... رفته‌اند.

خواب عمر بیست روز قبل از عبدالله بن زيد و حجات از طرح آن

روایت دوم: از ابو داود سجستانی است که یکی از صحاح سته است. ابو داود متوفای ۲۷۵ هـ است. در جلد اول، صفحه ۱۲۰، حدیث ۴۹۸ شبیه روایت دارمی را با اندکی تفاوت در بعضی از عبارات نقل کرده است. ما عین روایت را می‌خوانیم تا هم عبارات‌ها روشن شود و هم با توجه به فرازهایی که در این روایات هست تناقضات آن مشخص گردد.

عَنْ أَبِي عَمِيرٍ بْنِ أَنَسٍ عَنْ عُمُومَةٍ لَهٗ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ أَهْتَمَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلصَّلَاةِ كَيْفَ يَجْمَعُ النَّاسَ لَهَا فِقِيلَ لَهٗ أَنْصَبَ رَأْيَةً عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَاةِ فَإِذَا رَأَوْهَا آذَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَلِمَ يَعْجِبُهُ ذَلِكَ قَالَ فَذَكَرَ لَهٗ الْقِنَعِ يَعْنِي الشُّبُورِ وَقَالَ زِيَادُ شُبُورِ الْيَهُودِ فَلِمَ يَعْجِبُهُ ذَلِكَ وَقَالَ هُوَ مِنْ أَمْرِ الْيَهُودِ قَالَ فَذَكَرَ لَهٗ النَّاقُوسُ فَقَالَ هُوَ مِنْ أَمْرِ النَّصَارَى قَانَصِرَفَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ بِنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَهُوَ مَهْتَمٌّ لَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَارِي الْأَذَانَ فِي مَنَامِهِ قَالَ فَعَدَا عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهٗ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَبَّيْنُ نَائِمٌ وَبِقَطَانٍ إِذْ أَتَانِي آتٍ قَارَانِي الْأَذَانَ قَالَ وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَدْ رَأَاهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَكَيْتَمَهُ عِشْرِينَ يَوْمًا قَالَ ثُمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهٗ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَخْبِرَنِي فَقَالَ سَقَيْنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ قَاسْتَحْيَيْتُ فَقَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا بِلَالُ فَمَنْ قَانِظَرُ مَا يَأْمُرُكَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ قَافَعَلَهُ قَالَ قَادَنَ بِلَالَ قَالَ أَبُو بِيْشَرَ قَأَخْبِرَنِي أَبُو عَمِيرٍ أَنَّ الْأَنْصَارَ تَزَعَمُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ لَوْلَا أَنَّهُ كَانَ يَوْمَئِذٍ مَرِيضًا لَجَعَلَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُؤَدِّيًا

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سعی داشت تا راهی برای جمع نمودن مردم بیابد؛ از این رو به حضرت گفته شد: به هنگام فرا رسیدن وقت نماز برجمی را [بر فراز مسجد] برافراز. تا به هنگام دیدن آن مردم یکدیگر را خبر سازند؛ پیامبر از این پیشنهاد خشنود نشد، لذا به حضرت پیشنهاد دادند تا از وسیله‌ای شبیه شیپور یهودی‌ها استفاده کنند اما این پیشنهاد نیز مورد خوشایند رسول خدا واقع نگردید. بعد از آن پیشنهاد ساخت ناقوسی برای این کار را دادند اما حضرت این دو پیشنهاد را کار یهود و نصارا دانست و آن را نپذیرفت. تا این که عبدالله بن زيد بن عبد ربه که برای اهتمام حضرت اهمیت فراوانی قائل بود اذان را در خواب به او نشان دادند تا این که صبحگاهان به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من در حالتی بین خواب و بیدار بودم که شخصی نزد من آمد و اذان را به من آموخت. راوی می‌گوید: عمر بن خطاب نیز همین خواب را دیده بود ولی بیست روز آن را مخفی نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه وآله را از این موضوع با خبر ساخت حضرت فرمود: چه چیزی باعث شد تا مرا از آن با خبر نسازی؟ گفت: عبد الله بن زيد در این باره از من سبقت گرفته بود لذا از بیان آن حیا نمودم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بلال را فرا خواند و فرمود: دقت کن و هر چه را عبد الله بن زيد به تو گفت در اذان بگو. بلال نیز به همان شکل اذان گفت...

سنن أبي داود، ج ۱، ص ۱۲۴، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد.

در روایتی می‌گوید: در خواب دیدم در این روایت می‌گوید: بین خواب و بیداری بودم. بعضی از روایات دارد: اگر مردم مرا مذمت نکنند، می‌گویم بیدار بودم و در بیداری کسی آمد و اذان را به من آموزش داد. فقط این سخن مانده که بگوید: جبرئیل آمد و به من وحی رساند. البته روایت از خود عمر بن خطاب داریم که من جبرئیل را دیدم و جبرئیل به من آموزش داد؛ یعنی چیزی شبیه وحی. به عبارت دیگر یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صلاحیت دریافت وحی را نداشت ولی عمر این صلاحیت را داشت، عمر اذان را از جبرئیل گرفته و به رسول خدا آموزش داد.

یکی از نشانه‌های جعلی بودن حدیث فوق این است که می‌گوید: بیست روز قبل از این عمر خواب دیده بود و کسی به خواب او آمده بود و اذان را به او یاد داده بود. آفای عمر که بیست روز قبل خواب دیده بود دلش برای پیامبر می‌سوخت و پیامبر نیز به دنبال این است که راهی برای

اعلام وقت نماز پیدا کنند، حال چه انگیزه‌ای باعث شد که خوابش را بیان نکرد؟ اینها مقدمه‌ای است تا برای عمر فضیلتی جعل کنند.

هدف بنی امیه از جعل روایات تشریح اذان

آقای شهرستانی در این باره نکته ظریفی دارد و آن این که می‌گوید: یکی از عللی که باعث شد اینها قضیه تشریح اذان را به خواب نسبت بدهند این بود که بنی امیه به دنبال این بودند که تا به هر شکل شده مقام پیامبر را پایین آورند؛ یعنی هدف اصلی دودمان بنی امیه تنقیص مقام پیامبر بود. معاویه به صراحت می‌گفت: قسم به خدا تا نام پیامبر را زیر خاک دفن نکنم آرام نمی‌گیرم. ابو سفیان گفت: چه همت والائی دارد پسر عبد الله که اسم خود را در بالای مأذنه قرین اسم خدا کرده است. و یکی از مسائلی که نشانگر مقام والای آن حضرت است، معراج است؛ چون معراج یکی از شاخصه‌هایی است که دست همگان از رسیدن به آن کوتاه است و غالب این مسائل؛ به ویژه مسأله تشریح اذان در خود روایات اهل سنت نیز وجود دارد که اذان در معراج تشریح شد. دودمان بنی امیه تمام همت شان این بود که معراج پیامبر اکرم را تبدیل کنند به معراج روحانی و خواب. پیامبر آنچه در معراج دیده در خواب بوده. پیامبر جسماً نرفته است. جالب این است که خود اهل سنت روایتی را از خود معاویه بن ابی سفیان نقل کرده‌اند که آن زمان معاویه نه تنها مسلمان نبود؛ بلکه جزء دشمنان سر سخت اسلام بوده است؛ یعنی کاملاً در صف مقابل اسلام و پیامبر بوده است. از معاویه روایتی دارند که معراج پیامبر، معراج رؤیایی و خواب بوده است. ولذا هدف اصلی از مطرح کردن این مسائل تنقیص مقام پیامبر است. معراج پیامبر را زیر سؤال ببرند و تمام آنچه مربوط به تشریح است را به خواب نسبت دهند و در کنارش این روایات را جعل کنند و بگویند این مسائل خوابی بیش نبوده است. عبد الله بن زید برای تشریح اذان خواب دید، پیامبر هم تأیید کرد، خود پیامبر هم سایر مسائلی را که تشریح شده است، در خواب دیده است. تمام اینها سناریو و اهداف شومی است که توسط دودمان بنی امیه ساخته و پرداخته شده است.

به دوستان توصیه می‌کنم کتاب «الاذان» جناب آقای سید علی شهرستانی و کتاب «الإجتهد والنص» مرحوم سید شرف الدین را حتماً مطالعه کنند. عمر گفت: عبد الله بن زید پیش از من آمد و خواب خود را برای شما تعریف کرد از این رو من حیا کردم و در طول این بیست روز نیامدم خواب خود را برای شما تعریف کنم. عبد الله بن زید که چنین خوابی دیده بود و خواب او مصدر تشریح اذان شد، آن روز مریض بودند و اگر مریض نبودند، پیامبر او را مؤذن خودش قرار می‌داد. چرا روزهای بعد که ایشان خوب شدند و حالشان بهبود پیدا کرد، پیامبر او را مؤذن نکرد؟

دستور ساخت ناقوس از سوی پیامبر برای اعلام نماز

روایت دیگری از ابو داود سجستانی می‌آوریم که بعضی از فرازهای آن با روایت قبلی فرق می‌کند:

أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ الْحَرِثِ التَّمِيمِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّاقُوسِ يَعْمَلُ لِيُضْرَبَ بِهِ لِلنَّاسِ لِجَمْعِ الصَّلَاةِ طَافَ بِي وَأَنَا نَائِمٌ رَجُلٌ يَحْمِلُ نَاقُوسًا فِي يَدِهِ فَقُلْتُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّبِعِ النَّاقُوسَ قَالَ وَمَا تَصْنَعُ بِهِ فَقُلْتُ نَدْعُو بِهِ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ أَفَلَا أدُلُّكَ عَلَى مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ بَلَى قَالَ فَقَالَ تَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ

عبد الله بن زید می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم امر نمود تا ناقوسی برای جمع نمودن مردم برای نماز بسازند شب هنگام در خواب دیدم شخصی که ناقوسی در دست حمل می‌نمود به دور من می‌گشت به او گفتم ای بنده خدا آیا این ناقوس را می‌فروشی؟ گفت: می‌خواهی با آن چه کار کنی؟ گفتم: تا بدان وسیله مردم را برای نماز فرا خوانیم. گفت: آیا تو را به چیزی بهتر از آن راهنمایی نکنم؟ به او گفتم: آری. گفت: این گونه می‌گویی: الله اکبر الله اکبر...

سنن أبي داود، ج ۱، ص ۱۲۵، اسم المؤلف: سليمان بن أشعث أبو داود السجستاني الأزدي الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد.

روایت اول می‌گوید: به پیامبر گفتند شیپور درست کنید مثل شیپور یهودی‌ها؟ حضرت فرمود: این از نشانه‌های یهود است. ناقوس را هم نپذیرفتند چون از نشانه‌های نصارا بود. اما در این روایت می‌گوید: پیامبر دستور داد تا ناقوس را بسازند. از قدیم گفته‌اند: دروغگو کم حافظه است. در این روایت می‌گوید: من خوابیده بودم در آن روایت داشت که بین خواب و بیداری بودم. در يك روایت می‌گوید: چون عبد الله بن زید مریض بود نتوانست اذان بگوید، در روایتی دیگر می‌گوید: صدای بلال از تو رساتر است از این جهت او باید اذان بگوید.

حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَقَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ أَمَّ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ وَأَطْوَلَ

حدیث عبد الله بن زید حدیثی حسن و صحیح است و این حدیث را ابراهیم بن سعد از محمد بن اسحاق به شکل کامل تر و طولانی تر روایت کرده است.

سنن الترمذی، ج ۱، ص ۳۶۰، اسم المؤلف: محمد بن عیسیٰ أبو عیسیٰ الترمذی السلمی الوفاة: ۲۷۹، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون.

و بعد می گوید: آقای عبد الله بن زید، غیر از این یک روایت، روایت درست از پیامبر ندارد؛ یعنی روایت درست عبد الله بن زید از پیامبر، منحصر به همین یک روایت است؛ با این که در بالا می گوید: حدیث حسن صحیح. یعنی از این جهت که سلسله سند آن ثقات هستند حدیث صحیح است و چون روایت منفرد است و مؤید دیگری ندارد حسن است.

دسته بندی روایات اهل سنت در تشریح اذان

خلاصه بحث در دسته بندی احادیث اهل سنت در اذان به این گونه است:

نقش عبد الله بن زید در تشریح اذان

در یک دسته از روایات آقای عبد الله بن زید که از صحابی پیامبر و در جنگ بدر به شهادت رسیده، این قضایا را در خواب دیده است.

نقش عمر در تشریح اذان

دسته دوم از روایات آن است که مسبب اصلی تشریح اذان شخص آقای عمر بن خطاب است. حتی در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که بعد از مشورت با پیامبر گفت که چه کار کنیم؟ بعضی ها گفتند: بوقی بسازیم، بعضی ها گفتند: شیپوری بسازیم ... تا آن جا که عمر بن خطاب پیشنهاد کرد بهتر از همه اذان است. رسول اکرم هم به بلال دستور داد و او اذان گفت. خوابی هم در کار نیست. و نیز روایاتی وجود دارد که عمر بن خطاب خواب دید و آمد خدمت نبی اکرم و عرض کرد: یا رسول الله من خواب دیده ام اذان را و نبی مکرم هم تثبیت کرد. در بعضی از روایات هست که عمر بن خطاب می گوید: من اذان را از خود جبرئیل شنیدم. فقط یک چیزی کم دارد و آن این که بگوید: من در دریافت وحی کمک پیامبر اکرم بودم.

نقش ابوبکر در تشریح اذان

دسته سوم از روایات این است که: مسبب تشریح اذان ابوبکر بود. ابوبکر خواب دید و آمد خدمت پیامبر اکرم، دید شخصی از انصار هم پشت در اطاق پیامبر ایستاده، به ابوبکر گفت: آیا می شود برای من هم از پیامبر اذن دخول بگیرید؟ همه روایات داد می زند که ما ساخته دودمان بنی امیه هستیم. یعنی پیامبر برای انصار ارزشی قائل نبود، حتماً باید مثل بعضی از سلاطین، یکی از کسانی که پیش پیامبر آبرو داشتند، برای او اجازه ورود بگیرد. آمد و خوابش را تعریف کرد. پیامبر گفت: ای مرد انصاری، قد سبقك ابوبکر. قبل از تو ابوبکر خواب دیده بود، و به این شکل اذان تشریح شد.

به یک نمونه از این روایات توجه کنید:

وعن بریده أن رجلاً من الأنصار مر برسول الله صلى الله عليه وسلم وهو حزين وكان الرجل ذا طعام يجتمع إليه ودخل مسجده يصلي فبينما هو كذلك إذ نعى فأتاه أت في النوم فقال قد علمت ما حزنك له قال فذكر قصة الاذان فقال النبي صلى الله عليه وسلم أخبر بمثل ما أخبرت به أبو بكر فمروا بلالا أن يؤذن بذلك

از بریده روایت شده که مردی از انصار در حالی که محزون و غمگین بود از کنار رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم عبور کرد و چون غذا و طعامی همراه داشت مردم به گرد او جمع شدند و بعد برای خواندن نماز وارد مسجد شد که در این حال او را خواب فرا گرفت که در عالم خواب شخصی سراغ او آمد و به او گفت: من علت ناراحتی تو را می دانم از این رو قصه اذان را به او خبر داد و او هم پیامبر را از این موضوع با خبر کرد و پیامبر هم فرمود: مثل همین مطلب را ابوبکر خبر داده بود بروید و بلال را بگویند تا به این شکل اذان بگوید.

مسند أبي حنيفة، ج ۱، ص ۱۴۸، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن أحمد الأصبهاني أبو نعيم الوفاة: ۴۲۰، دار النشر: مكتبة الكوثر - الرياض - ۱۴۱۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: نظر محمد الفاریابی.

المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۲۹۲، اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: دار الحرمين - القاهرة - ۱۴۱۵، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي- القاهرة، بيروت - ۱۴۰۷.

وقتی انسان به روایات اهل سنت مراجعه می کند، قدر روایات اهل بیت علیهم السلام را می داند. اگر کسی واقعاً بخواهد بداند که اینها با روایات چه کار کرده اند باید چند صفحه از روایات

آنها را بخواند همین قدر کفایت می‌کند. هر چه در روایات آنها بیشتر تامل کنیم، نورانیت، معنویت و انسجام احادیث اهل بیت، اتصال این مضامین به وحی بیشتر روشن می‌شود. دسته چهارم این بود که پیغمبر اکرم با صحابه مشورت کرد و این نظرها به جایی نرسید حالا با توجه به مشورت‌ها نتیجه این شد که نظر عمر را بپذیرند یعنی نظر عمر به عنوان نتیجه مشورت بود.

نقش وحی در تشریح اذان و انکار ابن کثیر

دسته پنجم: از روایات آن است که اذان به وحی الهی مشروعیتش تصویب شد روایتی را بزار در مسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که به زودی می‌بینیم که همین روایت نیز توسط ابن کثیر انکار می‌شود:

لما أراد الله ان يعلم رسوله الاذان أتاه جبرائيل عليه السلام بدابة يقال لها البراق فذهب يركبها فاستصعبت فقال لها اسكني فوالله ما ركبك عبد أكرم على الله من محمد قال فركبها حتى انتهى إلى الحجاب الذي يلي الرحمن تبارك وتعالى فيبينا هو كذلك إذ خرج ملك من الحجاب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا جبرائيل من هذا قال والذي بعثك بالحق اني لأقرب الخلق مكانا وان هذا الملك ما رايته منذ خلقت قبل ساعتني هذه فقال الملك الله أكبر الله أكبر قال فقبل له من وراء الحجاب صدق عبدي انا أكبر انا أكبر ثم قال الملك أشهد أن لا إله إلا الله قال فقبل له من وراء الحجاب صدق عبدي انا لا اله الا انا ثم قال الملك أشهد ان محمدا رسول الله فقبل له من وراء الحجاب صدق عبدي انا أكبر انا أكبر ثم قال لا إله إلا الله قال فقبل من وراء الحجاب صدق عبدي انا لا اله الا انا قال ثم اخذ الملك بيد محمد صلى الله عليه وسلم فقدمه فأمر أهل السماء فمنهم آدم ونوح

زمانی که خداوند خواست تا اذان را به پیامبر آموزش دهد جبرائیل علیه السلام را برای آن حضرت مرکبی را که براق نامیده می‌شد برای پیامبر آورد و حضرت را سوار بر آن کرد آن مرکب اظهار خستگی کرد جبرائیل به او گفت: آرام باش به خدا سوگند بنده‌ای با کرامت‌تر از محمد نزد خداوند سوار تو نشده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار بر آن شد تا آن که به محل حجابی که برای خداوند رحمن بود رسید در همین حال بود که ملکی از پشت حجاب بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کرد: ای جبرائیل این ملک کیست؟ گفت: سوگند به آن خدایی که تو را بر حق مبعوث نمود او نزدیک‌ترین خلق خدا از حیث مکان به خداوند است و من این ملک را تا این لحظه هرگز ندیده بودم. آن ملک گفت: الله أكبر الله أكبر از پشت حجاب گفته شد: بنده من راست گفت، من بزرگ‌تر از هر چیزی هستم. سپس ملک گفت: أشهد أن لا إله إلا الله. از پشت حجاب گفته شد: بنده من راست گفت، به غیر از من هیچ معبودی نیست. سپس ملک گفت: أشهد أن محمدا رسول الله. از پشت حجاب گفته شد: بنده من راست گفت، من محمد را به رسالت برانگیختم. سپس ملک گفت: حي علي الصلاة حي علي الفلاح الله اكبر الله اكبر. از پشت حجاب گفته شد: بنده من راست گفت، من بزرگ‌ترم من بزرگ‌ترم و غیر از من هیچ معبودی نیست. سپس ملک دست پیامبر اکرم را گرفت و او را نزد اهل آسمان از جمله آدم و نوح بودند برد.

مسند البزار، ج ۲، ص ۱۴۶، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار الوفاة: ۲۹۲، دار النشر: مؤسسة علوم القرآن، مكتبة العلوم والحكم - بيروت، المدينة - ۱۴۰۹، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله. نصب الراية لأحاديث الهداية، ج ۱، ص ۲۶۰، اسم المؤلف: عبدالله بن يوسف أبو محمد الحنفي الزيلعي الوفاة: ۷۶۲، دار النشر: دار الحديث - مصر - ۱۲۵۷، تحقيق: محمد يوسف البنوري. الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۱۵، اسم المؤلف: أبو الفضل جلال الدين عبد الرحمن أبي بكر السيوطي، الوفاة: ۹۱۱هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م.

به خوبی مشخص است که سناریویی درست کرده‌اند تا بتوانند این قضایا را به عنوان مسائل و احکام شرعی به خورد مردم دهند. کتاب «نصب الراية» از آقای زیلعی که از فقها و محدثین مشهور اهل سنت است و نیز سیوطی هم این روایت را نقل کرده‌اند.

این مطلب نشان می‌دهد که مشروعیت اذان توسط خدای عالم آن هم توسط ملکی که جبرئیل مقرب هم او را تا به حال ندیده بوده نازل شده است.

یعنی اینجا دیگر نه عمر و نه عبد الله بن زید و نه ابوبکر و نه غیره در کار نیستند، بلکه مستقیماً می‌گوید: تشریح اذان توسط خدای عالم صورت گرفته است. آن هم توسط ملکی که حتی جبرئیل هم او را ندیده است.

از عبد الله بن عمر نقل می‌کنند:

وعن ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم لما أسري به إلى السماء أوحى الله إليه بالاذان فنزل به فعلمه جبريل.

از ابن عمر روایت شده که چون پیامبر را به معراج سیر دادند خداوند اذان را به او وحی نمود و جبرئیل اذان را به او آموزش داد.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۳۳۹، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - ۱۴۰۷.

و اما در میان آراء فقهاء اهل سنت نظر این کثیر قابل توجه است تا ببینیم نظر وهابیت درباره وحی اذان چیست؟ این کثیر در البدایه و النهایه به این روایت که می‌رسد تعبیرش این است که می‌گوید: سهیلی که از شارحین نهج البلاغه و شارحین صحیح بخاری هم هست می‌گوید:

لما يعضده و يشاكلة من حديث الاسراء

این حدیث، حدیث صحیحی است. صحیح و سایر روایات مربوط به معراج پیغمبر هم این روایت را تأیید می‌کند اما با این وجود این کثیر می‌گوید: این روایت که دلالت می‌کند اذان وحی از جانب خداوند است روایتی منکر است.

فهذا الحديث ليس كما زعم السهيلي أنه صحيح بل هو منكر تفرد به زياد بن المنذر أبو الجارود الذي تنسب إليه الفرقة الجارودية وهو من المتهمين. ثم لو كان هذا قد سمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاسراء لأوشك أن يأمر به بعد الهجرة في الدعوة إلى الصلاة.

این حدیث آن گونه که سهیلی به صحت آن گمان برده نیست بلکه آن روایتی مورد انکار و منفرد است که زیاد بن منذر ابو الجارود تنها کسی است که این روایت را نقل کرده است و ابو الجارود کسی است که فرقه جارودیه به او منتسب است. یعنی: بنیانگذار فرقه جارودیه از فرق زیدیه که او از متهمین است. اگر واقعا قضیه چنین بود که در شب معراج پیامبر شنیده بود لازم بود که نبی مکرم بعد از هجرت مردم را دستور بدهد به این اذان و حال آن که این چنین نیست.

البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۲۳، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء، الوفاة: ۷۷۴، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت.

سیره نبوی ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۳۷ - امتاع الإسماع، مقریزی، ج ۱۰، ص ۱۲۲ - الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۴.

این پنج دسته روایاتی بود که بیان نمودیم، البته ممکن است جز این پنج دسته، روایات دیگری نیز باشند.

خلاصه این پنج دسته از روایات این است که: تشریح اذان یا به خواب عبد الله بن زید، یا به پیشنهاد عمر بن الخطاب، یا نظریه ابو بکر، یا به مشورت صحابه، یا به وحی از سوی خداوند تبارک و تعالی صورت گرفته است.

ما در آن بخشی که می‌خواهیم روایات را نقل کنیم آنجا موارد تعارض را کنار هم می‌گذاریم و عرض می‌کنیم که هیچ وجه جمعی بین این روایات نمی‌شود درست کرد؛ یعنی تعارض به قدری شدید است که امکان وجه جمع بین این روایات نیست. حالا ممکن است نسبت به خواب‌ها وجه جمعی درست کنیم؛ گرچه آنجا هم وجه جمع خیلی قابل قبولی نیست. متن روایات و مضمون روایات عاری از وجه جمع است. یعنی در همان خواب چه خواب عبد الله بن زید که با سندهای متعدد آمده، چه خواب عمر بن الخطاب و چه خواب ابو بکر اینها همه از نظر محتوا تعارضش فراتر از آن است که انسان بتواند وجه جمعی برای این روایات پیدا کند.

روایت صحیح بخاری در چگونگی تشریح نماز

قسم دوم از روایات، روایاتی است که تشریح اذان را به پیشنهاد شخص عمر بن خطاب می‌داند. در این زمینه در صحیح بخاری روایتی داریم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيلَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ أَخْبَرَنِي نَافِعُ ابْنُ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَاةَ لَيْسَ يَنَادِي لَهَا فَيَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ اتَّخَذُوا نَافُوسًا مِثْلَ نَافُوسِ النَّصَارَى وَقَالَ بَعْضُهُمْ يَلُ بَوْقًا مِثْلَ قِرْنِ الْيَهُودِ فَقَالَ عُمَرُ أَوْلَا تَبْعَثُونَ رَجُلًا يَنَادِي بِالصَّلَاةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا بِلَالُ فَمِ قَتَادٍ بِالصَّلَاةِ

وقتی مسلمان‌ها آمدند و در مدینه مستقر شدند، وقتی برای نماز جماعت دعوت می‌شدند راهی نبود تا همه را از آن با خبر کنند. تا این که روزی با هم صحبت کردند و به توافق رسیدند که برای این که برای نماز نداي عمومی داده شود تا مردم در نماز جماعت حضور پیدا کنند، بعضی از صحابه گفتند: ناقوسی مثل ناقوس نصاری بگیریم و در آن بدمیم تا مردم متوجه وقت نماز جماعت شوند. بعضی گفتند: از شیپوری استفاده کنیم مثل شیپوری که از شاخ حیوان ساخته می‌شود و یهودی‌ها در آن فوت می‌کنند و صدا می‌کند. تا این که عمر گفت: آیا نمی‌خواهید کسی را برای خبر ساختن مردم از نماز انتخاب کنید؟ از این رو رسول خدا دستور داد تا بلال مردم را برای نماز خبر کند.

صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۱۹، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا.

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۵، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۳۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي.

این روایت در صحیح مسلم هم آمده است.

اذان بدون شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

دسته سوم از روایات این است که می‌گوید: ابتدا عمر بن خطاب اذان را به این شکل آورد:

الله اكبر الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله حي علي الصلاة

یعنی: شهادت بر رسالت در اذان نبود. جناب عمر بن الخطاب به قدری علاقه‌مند و دلسوز و عاشق حضرت بود که برای اعتلای نام نبی مکرم پیشنهاد کرد تا در کنار شهادت به وحدانیت خداوند، شهادت به رسالت پیامبر هم داده شود. ابن خزیمه در صحیحش از عبد الله بن نافع از پدرش آن هم باز از عبد الله عمر روایت کرده است:

حدثنا بندار نا أبو بكر يعني الحنفي نا عبد الله بن نافع عن أبيه عن ابن عمر أن بلالا كان يقول أول ما أذن أشهد أن لا إله إلا الله حي علي الصلاة فقال له عمر قل في إثرها أشهد أن محمد رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل كما أمرك عمر

بلال در ابتدا این گونه اذان می‌گفت: **أشهد أن لا إله إلا الله حي على الصلاة** تا این که عمر به آن اضافه کرد **أشهد أن محمد رسول الله** از این رو پیامبر اکرم به عمر فرمود: همان‌گونه که عمر تو را امر کرد اذان بگو.

صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۷، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمه أبو بكر السلمي النيسابوري الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۳۹۰ - ۱۹۷۰، تحقيق: د. محمد مصطفى الأعظمي

گرچه بحث ما در باره بودن و یا نبودن شهادت بر رسالت پیامبر در اذان نیست، که آن بحثی جداگانه است، ولی به عللی ما بحثمان در این است که آیا این اذان که تشریح شد به چه شکلی تشریح شد؟ این روایت می‌گوید: فقط می‌گفتند: **اشهد ان لا اله الا الله، حي علي الصلاة**، بعد عمر بن خطاب که سال هفتم یا بنا به نقلی سال هشتم، اسلام آورده و در این هشت سال تمام مردم خدا را عبادت می‌کرده‌اند و نماز می‌خوانده‌اند و او بت می‌پرستیده است ولی آقای عمری که سال‌ها مشغول بت‌پرستی بوده است و خیلی از مردم به خاطر ترس از او جرأت اسلام آوردن نداشتند این قدر دلسوز شده که در سال اول هجرت می‌آید و می‌گوید: ای پیامبر! شما در کنار **اشهد ان لا اله الا الله** شهادت به رسالت پیامبر را فراموش نکنید.

دریافت مستقیم اذان از جبرئیل توسط عمر بن خطاب

از این بالاتر دسته بعدی روایات است که می‌گوید: عمر اذان را مستقیماً از جبرئیل امین گرفت است. یعنی پیامبر اکرم، عبد الله بن زید، ابوبکر و دیگر صحابه نقشی نداشته‌اند. اصلاً تشریح اذان توسط عمر بن خطاب و به استناد دریافت مسیقیم او از جبرئیل صورت گرفته است. به این روایت توجه کنید:

أول من أذن في السماء جبريل فسمعه عمر وبلال فأقبل عمر فأخبر النبي بما سمع ثم أقبل بلال فأخبر النبي بما سمع فقال له رسول الله سيقك عمر يا بلال أذن كما سمعت قال ثم أمره رسول الله أن يضع أصبعه في أذنيه استيعانه بهما على الصوت

اولین کسی که در آسمان اذان گفت جبرئیل بود. عمر و بلال هر دو از جبرئیل شنیدند و عمر این موضوع را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید، ولی وقتی بلال آمد نزد رسول خدا و قضیه را به عرض رسول خدا رسانید پیامبر اکرم فرمود: قبل از تو عمر آمد و این خبر را اطلاع داد، تو به همان شکل که شنیدی اذان بگو. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را امر نمود تا به هنگام اذان گفتن دست‌های خود را در گوش‌های خود بگذارد تا به صدایت کمک شود.

مسند الحارث (زوائد الهیتمی)، ج ۱، ص ۲۴۵، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، اسم المؤلف: الحارث بن أبي أسامة / الحافظ نور الدين الهيثمي الوفاة: ۳۸۲، دار النشر: مركز خدمة السنة والسيرة النبوية - المدينة المنورة - ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. حسين أحمد صالح البكري

المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، ج ۳، ص ۷۰، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغيث - السعودية - ۱۴۱۹هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري.

البته در این روایت اسمی هم از بلال آورده‌اند تا کمی از حساسیت آن کم شود و شبهه‌ای در جعلی بودن روایت پیش نیاید.

چگونگی تشریح اذان در کتاب‌های فقهی اهل سنت

معمولاً در منابع روایی شاید يك نوع روایاتی نقل کنند؛ ولی در منابع فقهی به آن روایات فتوا ندهند در حالی که آنچه برای ما ملاک است آراء فقهای اهل سنت است. گرچه ما به روایات هم استناد می‌کنیم؛ ولی اگر روایتی مورد اعراض فقها بود در مقام مناظره آن روایت به کار نمی‌آید. شما ده تا روایت نقل می‌کنید، او می‌گوید: این روایات معروض عنه فقهای ما است. و بلا فاصله شما را خلع سلاح می‌کند و لذا می‌رویم سراغ کتاب‌های فقهی آنها. قبل از این که وارد کتاب‌های فقهی بشویم، باید کتاب‌های فقهی آنها را بشناسیم. دقت کنیم که کتاب‌های فقهی را بر طبق وفات بزرگانشان ملاک قرار بدهیم. مثلاً: اولین مذهبی که تأسیس شد، مذهب ابوحنیفه بود. ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ هـ و معاصر امام صادق علیه السلام است. ملاقات‌های متعددی با امام صادق علیه السلام داشته است و دوسالی که امام صادق به کوفه هجرت کردند، در آن دو سال ابوحنیفه پای درس امام صادق می‌نشست و این تعبیر را نیز دارد که:

لو لا السنن لهلك النعمان.

اگر آن دو سال درس خواندن من در مکتب امام صادق علیه السلام نبود هرآینه من هلاک شده بودم.

مختصر تحفه اثنا عشریه، آلوسی، ص ۸ و ۹.

این مطلب را در معتبرترین کتابی که از اهل سنت دیدم، مختصر تحفه اثنا عشریه آلوسی، صفحه ۸ و ۹ بود و از این معتبرتر ندیدیم. در منابع شیعه الی ماشاء الله است؛ ولی به درد مناظره نمی‌خورد.

تحفه اثنا عشریه از اخبت خبائث وهابی‌ها است. شاید کمتر فرد ردل و پستی مثل دهلوی وجود داشته باشد. او در این کتابش تا توانسته به شیعه بد و بیراه گفته و همان حرف‌های ابن تیمیه و ابن روزبهان را به همراه فحش و اهانت تکرار کرده است. و چون این کتاب دوازده فصل است، اسمش را تحفه اثنا عشریه گذاشته است.

مرحوم قاضی میر حامد حسین در کتاب عبقات الانوار جواب او را داده است. و چون کتاب تحفه اثنا عشریه، مفصل بوده است آلوسی آمده و آن را مختصر کرده است.

کتاب‌های فقهی مذهب حنفیه

کتاب‌های مشهور احناف، تقریباً اولین کتابی که نوشته شد، عبارت است از الجامع الصغیر شیبانی است که در حقیقت از شاگردان ابوحنیفه و متوفای ۱۸۹ هـ بوده است که اخیراً در دو جلد چاپ شده است. بعد از آن در درجه بعدی اهمیت مبسوط سرخسی قرار دارد؛ چون این کتاب نزدیک ۲۳ جلد است و غالباً تلاش می‌کند اقوال دیگر فقها را هم نقل و هم نقد کند. سرخسی متوفای ۴۸۳ هـ است.

بعد از آن کتاب البدایع والصنایع کاشانی متوفای ۵۸۷ هـ است. این کتاب نیز از کتاب‌های مفصل فقه حنفی است. بعد از آن البحر الرائق ابن نجیم مصری، متوفای ۹۷۰ هـ است. بعد از آن الدر المختار حصیفی متوفای ۱۰۸۸ هـ است. آخرین کتابی که از احناف است و مورد عنایت حنفی‌ها است، رد المحتار فی شرح الدر المختار، ابن عابدین است که این کتاب الآن در میان احناف ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. این کتاب، کتاب فقهی استدلالی است.

کتاب‌های فقهی مذهب شافعیه

مفصل‌ترین کتابی که بنده مراجعه می‌کنم، کتاب المجموع للفتاوی، نووی متوفای ۶۷۶ هـ است. نووی از قهرمانان شافعی مذهب‌ها است. قبل از ابن حجر عسقلانی که او خریط فن است و اصلاً حافظ علی الإطلاق اهل سنت است. ابن حجر کتاب فقهی مفصلی ندارد. تنها کتابی که ایشان در فقه نوشته است، تلخیص الحبیر است. المجموع نووی حدود ۲۷ جلد است. البته سیوطی هم که یکی دیگر از قهرمانان اهل سنت متوفای ۹۱۱ هـ است. ایشان هم شافعی مذهب است و تقریباً نوآوری‌های زیادی در ادبیات، درایه و... دارد. حتی گفته‌اند: وقتی سیوطی از دنیا رفت، اهل سنت گفتند: که علم رسول الله در زیر خاک دفن شد و دیگر مادری همانند سیوطی را نخواهد زائید. ایشان هم یک کتاب کوچکی دارد به نام الحاوی للفتاوی.

کتاب‌های فقهی مذهب حنبلیه

در رابطه با حنبلیه عرض کرده‌ایم که مفصل‌ترین کتاب فقهی آنها که تمام آراء فقهای حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی را دارد، با نگاه حنبلی مذهب، المغنی، ابن قدامه متوفای ۶۲۰ هـ است. حدود ۲۸ جلد کتاب قطور چاپ شده است. خود وهابی‌ها نیز به فتاوی ابن قدامه ارزش ویژه‌ای قائل هستند. الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ۷۲۸ هـ است که عزیزان از این کتاب غافل نشوند. اهل سنت برای سخنان او بیش از سخنان پیامبر ارزش قائل هستند. بعد از او شاگردش ابن قیم الجوزیه و ناشر افکار او است که کتابی دارد به نام اعلام الموقعین که این هم کتاب فقهی استدلالی است. البته الفتاوی الکبری فقه تنها نیست؛ یعنی تمام آراء ابن تیمیه هم در فقه هم در حدیث هم در عقائد و اخلاق آمده است. یعنی هر رطب و یابسی (تر و خشکی) که شیطان در ذهن او القاء کرده، در این کتاب آورده است.

کتاب‌های فقهی مذهب مالکیه

در رابطه با مالکی‌ها، تنها کتابی که مورد توجه همه مالکی‌های جهان است، کتاب بدایة المجتهد ابن رشد اندلسی قرطبی، متوفای ۵۹۵ هـ است. که تقریباً شبیه لمعه و شرح لمعه ما و شبه استدلالی است. قبل از ایشان کتابی نوشته‌اند به نام المدونه الکبری که در حقیقت شرحی است مفصل بر آراء فقهی مالک بن انس. درحقیقت کل آراء مالک بن انس را در آن جمع کرده‌اند. تقریباً حالت روایتی فقهی دارد. و همچنین ابن عبد البر قرطبی، صاحب کتاب الإستیعاب، متوفای ۶۱۳ هـ کتابی دارد به نام الکافی فی فقه اهل المدینه. این هم حدود هشت نه جلد است. جدیدترین کتابی که اینها نوشته‌اند، مال زرقانی، متوفای ۱۱۲۲ هـ شرح زرقانی است.

دوستان اگر خواستند مراجعه کنند، دو کتاب را ملاک قرار بدهند، یکی المدونة الكبرى، یکی بداية المجتهد. این دو تا کتاب کنار هم قرار بگیرد، تقریباً آراء مالکی‌ها یافت می‌شود.

کتاب‌های فقهی مذهب ظاهریه

در کنار این چهار مذهب، مذهب ظاهریه است که زمانی طرفداران زیادی داشت. ظاهری‌ها در حقیقت اهل حدیث و مخالف همه مذاهب هستند. در رأس ظاهری‌ها ابن حزم اندلسی، متوفای ۴۵۶ هـ است که کتاب‌هایی متعددی دارد. مفصل‌ترین کتاب ایشان المحلی است که در ۱۱ جلد می‌باشد. در این کتاب به همه فقهای اهل سنت به جز احمد بن حنبل حمله می‌کند. خود علمای اهل سنت دل خوشی از ابن حزم ندارند؛ چون قلم خیلی تندی دارد. حتی می‌گویند قلم ابن حزم و شمشیر حجاج به منزله دو تیغه فیچی هستند. کمتر فقیه اهل سنت است که از نیش قلم ابن حزم اندلسی در امان باشند.

مذهب ظاهریه مذهب مستقلمی است که عمدتاً ناشر آن نیز خود ابن حزم اندلسی بوده است. نسبت به صحابه هم خیلی تند است و حتی بحث مفصلی دارد که فتوای صحابه نمی‌تواند برای ما ملاک باشد. بعضی از صحابه در زمان پیامبر فتوی می‌دادند، مورد اعتراض پیامبر واقع می‌شد، صحابه‌ای که در زمان خود پیامبر فتواهایشان مورد اعتراض آن حضرت بوده چطور بعد از پیامبر می‌تواند برای ما حجت باشد. یا بعضی از صحابه فتوی صادر می‌کردند و بعضی دیگر آنها را تکذیب می‌کردند، آیا آن کسی که فتوی داده است، صادق است یا کسی که تکذیب کرده است؟ نظر ابن حزم راجع به صحابه نزدیک به نظر شیعه است. بر علیه شیعه نیز خیلی حرف زده و هر چه لاطائلات است به شیعه نسبت داده است. مرحوم علامه امینی در الغدير يك فصل مفصلي دارد در نقد عقائد ابن حزم اندلسی بر ضد شیعه.

ایشان در جلد ۱۱ کتاب المحلی، صفحه ۲۲۴، کتاب الحدود باب حد المرتد، روایتی دارد در رابطه با کسانی که قصد ترور پیامبر را داشتند. ۱۲ نفر از صحابه در مراجعه از جنگ تبوک قصد ترور حضرت را داشتند.

أَبَا يَكْرَ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكَ

ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی وقاص نقشه کشیده بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در مسیر بازگشت از جنگ تبوک به پایین پرتاب کنند.

المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد الوفاة: ۴۵۶، دار النشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي.

کیفیت تشریح اذان از منظر مذهب حنفی

بحث ما در تشریح اذان بود. قبلاً این مبحث را از دیدگاه کتاب‌های روایتی اهل سنت بحث و بررسی کردیم. و اما در رابطه با کتب فقهی اهل سنت می‌خواهیم بدانیم آیا در مقام فتوا نیز به استناد آن روایات فتوایی نیز صادر کرده و یا نظری داده‌اند.

تشریح اذان از منظر سرخسی

از جمله علمای حنفی، سرخسی است که ایشان مفصل روی این قضیه بحث کرده است. سرخسی متوفای ۴۸۳ هـ است. وی که تقریباً معاصر با مرحوم شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هـ است در کتاب المبسوط جلد ۱، صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸ که کتابی فقهی است بابی باز کرده به نام الأذان و می‌گوید:

باب الأذان:

الأذان في اللغة الاعلام ومنه قوله تعالى «وأذان من الله ورسوله» الآية وتكلموا في سبب ثبوته فروى أبو حنيفة رحمه الله تعالى عن علقمة بن مرثد عن أبي بردة عن أبيه قال مر أنصاري بالنبي صلى الله عليه وسلم فرأه حزينا وكان الرجل ذا طعام فرجع إلى بيته واهتم لحزبه صلى الله عليه وسلم فلم يتناول الطعام ولكنه نام فاتاه أن فقال أتعلم حزن رسول الله صلى الله عليه وسلم مماذا هو من هذا الناقوس فمره فليعلم بلالا الأذان وذكره إلى آخره. والمشهور أنه صلى الله عليه وسلم لما قدم المدينة كان يؤخر الصلاة تارة ويعجلها أخرى فاستنشر الصحابة في علامة يعرفون بها وقت أدائه الصلاة لكي لا تفوتهم الجماعة فقال بعضهم ننصب علامة حتى إذا رآها الناس أذن بعضهم بعضا فلم يعجبه ذلك. وأشار بعضهم بضرب الناقوس فكرهه لأجل النصارى وبعضهم بالنفخ في الشبور فكرهه لأجل اليهود وبعضهم بالنوق فكرهه لأجل المجوس فتفرقوا قبل أن يجتمعوا على شيء. قال عبد الله بن زيد بن عبد ربه الأنصاري فبت لا يأخذني النوم وكنت بين النائم واليقظان إذ رأيت شخصا نزل من السماء وعليه ثوبان أخضران وفي يده شبه

الناقوس فقلت أتبعيني هذا فقال ما تصنع به فقلت نصرته عند صلاتنا فقال ألا أدلك على ما هو خير من هذا فقلت نعم فقام على حذم حائط مستقبل القبلة فأذن ثم مكث هنيهة ثم قام فقال مثل مقالته الأولى و زاد في آخره قد قامت الصلاة مرتين فأنيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخبرته بذلك فقال رؤيا صدق أو قال حق ألقها على بلال فإنه أمد صوتا منك فألقيتها عليه فقام على سطح أرملة كان أعلى السطوح بالمدينة وجعل يؤذن فجاء عمر رضى الله تعالى عنه في إزار وهو يهرول ويقول لقد طاف بي الليلة ما طاف بعبد الله إلا أنه قد سبقني فقال صلى الله عليه وسلم هذا أثبت. وروى أن سبعة من الصحابة رضى الله تعالى عنهم أجمعين رأوا تلك الرؤيا في ليلة واحدة. وكان أبو حفص محمد بن علي ينكر هذا ويقول: تعمدون إلي ما هو من معالم الدين فنقولون ثبت بالرؤيا كلا ولكن النبي صلى الله عليه وسلم حين أسرى به إلى المسجد الأقصى وجمع له النبيون أذن ملك وأقام فصلى بهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل نزل به جبريل عليه الصلاة والسلام حتى قال كثير بن مرة أذن جبريل في السماء فسمعه عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه. ولا منافاة بين هذه الأسباب فيجعل كأن ذلك كان.

... از بریده روایت شده که مردی از انصار در حالی که محزون و غمگین بود از کنار رسول خدا صلى الله عليه [واله] وسلم عبور کرد و چون غذا و طعامی همراه داشت مردم به گرد او جمع شدند و بعد برای خواندن نماز وارد مسجد شد که در این حال او را خواب فرا گرفت که در عالم خواب شخصی سراغ او آمد و به او گفت: من علت ناراحتی تو را می‌دانم از این رو قصه اذان را به او خبر داد و او هم پیامبر را از این موضوع با خبر کرد و پیامبر هم فرمود: بلال را این گونه تعلیم دهید تا به این شکل اذان بگوید. مشهور این است که در ابتدای هجرت رسول خدا صلى الله عليه وآله به مدینه گاهی آن حضرت نماز را با تعجیل و گاهی با تأخیر اقامه می‌نمود. تا این که پیامبر اکرم در این باره با صحابه مشورت نمود تا برای این کار راه حلی بیابند بعضی پیشنهاد دادند تا پرچمی نصب شود که حضرت آن را نپذیرفت. بعضی پیشنهاد ساخت ناقوس دادند اما پیامبر اکرم به خاطر تشابه با نصارا آن را نپذیرفت و بعضی پیشنهاد ساخت شیور دادند اما پیامبر آن را به خاطر شباهت به یهود نپذیرفت. و بعضی پیشنهاد ساخت بوق دادند اما باز هم پیامبر این پیشنهاد را به خاطر شباهت با مجوس نپذیرفت. با این پیشنهادها صحابه بیشتر به اختلاف و تفرقه افتادند. تا این که عبدالله بن زید انصاری گفت: شب خوابیده بود اما بین خواب و بیداری بودم که شخصی را دیدم که دو جامه سبز بر تن داشت و در دست ناقوسی حمل می‌نمود به او گفتم: آیا آن را به من می‌فروشی؟ گفت: با آن می‌خواهی چه کار کنی؟ گفتم: می‌خواهم تا آن را به هنگام نماز بنوازم تا با آن مردم را برای نماز با خبر سازم. او گفت: آیا می‌خواهی تو را به کاری بهتر از آن راهنمایی کنم؟ گفتم: آری. او بر بلندای دیواری ایستاد و رو به قبله نمود و لختی سکوت کرد و مانند آنچه که در مرتبه اول گفته بود را تکرار کرد و با این تفاوت که در انتهای آن قد قامت الصلاة را دو مرتبه افزود. من نیز آمدم و رسول خدا صلى الله عليه وآله را از این خواب با خبر ساختم. حضرت فرمود این رؤیای صادقه‌ای بوده است. تو نیز آن را به بلال بیاموز که او از تو صدایی رساتر دارد. بلال هم بر بلندای از مدینه ایستاد و شروع به اذان گفتن نمود. تا این که عمر آمد و در حالی که ردایی بر دوش داشت و دوان دوان می‌آمد. به رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض نمود دیشب همین خواب بر من هم عارض شد الا این که شخص دیگری از صحابه در این کار بر من سبقت گرفت. رسول خدا صلى الله عليه وآله هم فرمود با این خواب تو این موضوع بیشتر تثبیت گردید. و نیز روایت شده است که در همان شب هفت نفر از صحابه همین خواب را دیدند. ابو حفص این موضوع را انکار کرده و می‌گوید: به خواب و رؤیایی اعتماد می‌کنید و می‌گویید: با خواب این موضوع ثابت گردیده است؟ هرگز! بلکه رسول خدا صلى الله عليه وآله در آن شبی که به مسجد الاقصی و بعد از آن به معراج سیر داده شد و در آنجا تمام انبیاء خداوند جمع بودند ملکی از ملائک خداوند اذان و اقامه گفت، و رسول خدا صلى الله عليه وآله هم با آنها به نماز ایستاد و قولی هم گفته جبرائیل بر آن حضرت نازل شد و در آسمان اذان گفت و به این شکل عمر بن خطاب متوجه شد و آن را شنید. و بین تمام این اقوال منافاتی نیست و تمام این اقوال می‌تواند به وقوع پیوسته باشد.

المبسوط للسرخسي، ج ۱، ص ۱۲۷، اسم المؤلف: شمس الدين السرخسي الوفاة: ۴۸۳، دار النشر: دار

المعرفة - بيروت

کلمه «تکلموا» که می‌آید، به سخن اختلافی اشاره دارد. ما این روایت را به طور مفصل از جامع المسانید ابوحنیفه، مسند ابو حنیفه، مجمع الزوائد و... نقل کردیم. این نقلی است که از ابوحنیفه بیان می‌کند و نمی‌خواهد به این روایت استناد کند. اهل سنت برای شهرت ارزش ویژه‌ای قائلند البته اگر از نظر سند، عالی السند باشد؛ ولی چنانچه مخالف مشهور باشد، اصلاً واژه صحیح به او اطلاق نمی‌کنند. یکی از شرایط صحت روایت، عدم شذوذ است. ما می‌گوییم صحیح است؛ ولی مخالف مشهور است؛ ولی آنها اصلاً صحیح نمی‌گویند. یعنی شروع نماز پیامبر بستگی به جمع شدن صحابه داشت.

آقای سرخسی از استوانه‌های علمی اهل سنت است، دارد اساس مشروعیت اذان را بیان می‌کند. همه اینها پیام دارد. می‌خواهد این را برساند که تشریح امور دینی از ناحیه پیامبر اکرم نیست. پیامبر هم اجتهادی می‌کرده است و برای صحابه ارزش قائل بوده است، حتی اگر خوابی می‌دیدند، این خواب نما شدن صحابه مصدر تشریح شریعت می‌شد. با این که قضیه تشریح مربوط به سال اول هجرت است؛ و حال آن که قضیه استقبال قبله، در سال سوم هجرت اتفاق افتاده است.

دقت کنید که ما داریم کتاب فقهی می‌خوانیم نه کتاب روایی؛ یعنی يك فقيه می‌خواهد بر اساس روایات يك نظر فقهی صادر کند. بعد نوع استنباط سرخسی را مقایسه کنید با نحوه استنباط احکام در کتاب‌های شیعه.

در حقیقت این نظر يك فقيه حنفي است و مي‌خواهد بعد از نقل روایات و اقوال، خودش نظر بدهد. مي‌گوید: تمام اینها در تشریح اذان دخیل بوده، هم خواب عبد الله بن زید، هم خواب عمر بن الخطاب، هم شنیدن آفای عمر از جبرئیل، هم تأذین جبرئیل و هم نزول جبرئیل؛ با این که بین اینها تناقض و تعارض غیر قابل جمع است. این روایات صد در صد مانع الجمع است. اگر جبرئیل نازل شده، راهی نبوده که پیامبر اکرم سر گردان باشد. یا جبرئیل نازل شده که در آن صورت خواب صحابه ارزشی ندارد.

تشریح اذان از منظر مذهب مالکی

امام مالک، متوفای ۱۷۹ هـ در کتاب المدونة الكبرى، جلد ۱، صفحه ۵۷ و ۵۸ مي‌گوید: يعني در وسط صفحه عنوان مي‌دهد. عنواني که سرخسي داده بود، این بود: باب الأذان. مالک مي‌گوید:

في الأذان:

قال مالك الأذان الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله
أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله قال ثم يرجع بأرفع من صوته أول
مرة فيقول أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد
أن محمدا رسول الله قال فهذا قول مالك في رفع الصوت ثم حي على الصلاة حي على
الصلاة حي على الفلاح حي على الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله الا الله.

مالک مي‌گوید: اذان این گونه است «الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله» گفت: سپس با بلندترین صدا از ابتدا این گونه مي‌گوید: أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله سبسی یا صدای بلند مي‌گوید: حي على الصلاة حي على الصلاة حي على الفلاح حي على الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله الا الله.

المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۵۷، اسم المؤلف: مالك بن أنس، الوفاة: ۱۷۹، دار النشر: دار صادر - بيروت
تفاوتی که در نظر مالک با سرخسي وجود داشت در این بود که تکبیر و شهادتین را دوبار باید تکرار کند، يك بار آهسته و يك بار با صدای بلند.

قال فإن كان الأذان في صلاة الصبح في سفر أو حضر قال الصلاة خير من النوم
الصلاة خير من النوم مرتين بعد حي على الفلاح.

اگر اذان برای نماز صبح بود چه در سفر چه در حضر دو مرتبه بعد از حي على الفلاح باید بگوید: الصلاة خير من النوم الصلاة خير من النوم.

المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۵۷، اسم المؤلف: مالك بن أنس، الوفاة: ۱۷۹، دار النشر: دار صادر - بيروت
در روایاتی که ما خواندیم، خبری از «الصلاة خير من النوم» نبود. که ان شاء الله بعدا بحث خواهیم کرد که این هم از اختراعات عمر بن الخطاب بوده است.

وأخبرني ابن وهب عن عثمان بن الحكم بن جريح قال حدثني غير واحد من آل
أبي محذورة أن أبا محذورة قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهب فأذن
عند المسجد الحرام قال قلت كيف أؤذن يا رسول الله قال فعلمني الأذان الله أكبر الله
أكبر أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله...

ابن وهب از عثمان بن حکم بن جريح روایت کرده است که تعدادی از خاندان أبو محذوره روایت کرده‌اند ابو محذورة گفت: رسول خدا صلي الله عليه [واله] و سلم به من فرمود: برو و در مسجد الحرام برو و در مسجد الحرام اذان بگو. عرض کردم: یا رسول الله چگونه اذان بگویم. مي‌گوید: رسول خدا صلي الله عليه [واله] و سلم اذان را به من آموخت: الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله الا الله أشهد أن لا إله الا الله...

المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۵۷، اسم المؤلف: مالك بن أنس، الوفاة: ۱۷۹، دار النشر: دار صادر - بيروت
ان شاء الله به روایت ابو محذوره خواهیم رسید. بعضی از اعظم تصور کرده‌اند که این اذان در کنار بیت الله الحرام بوده است و لذا منافات دارد با روایت خواب عبد الله بن زید، عمر و... ابو محذوره جزء مسلمین سال فتح مکه و جزء طلقاء است.

تشریح اذان از منظر مذهب حنفي

جلسه قبل نظریه فقهای اهل سنت را بررسی کردیم. اول نظریه حنفي‌ها را آوردیم و بعد نظریه مالکی‌ها را از کتاب المدونة الكبرى آوردیم. عرض کردیم که چیزی جدید که در نظریه مالک بود، روایت ابومحذوره بود که بعداً در این باره مفصل صحبت خواهیم کرد.

علت شکل گيري مذاهب اربعه

اهل سنت قبل از ابوحنيفه مذاهب متعددي داشتند و حتي افراي که به مراتب از ابوحنيفه در فقه و حديث قوي‌تري بودند وجود داشتند؛ ولي از آنجايي که حکومت عباسي احساس کرد، فقه جعفري گستره ویژه‌اي پیدا کرده و مردم توجه خاصی به فقه امام صادق پیدا مي‌کنند؛ به ویژه در آن مقطع درگيري بني اميه و بني العباس که امام باقر و امام صادق عليه السلام توانستند در تربیت شاگردان نهایت تلاش را بکنند. فقط در حوزه درسي آقا امام صادق عليه السلام چهار هزار نفر

از شیعه و سنی بودند که من احساس می‌کنم از آن چهار هزار نفر، نزدیک پانصد نفر از روات و بزرگان اهل سنت پای صحبت امام صادق علیه السلام بودند و این برای حکومت قابل تحمل نبود و لذا اینها خواستند که در برابر مکتب امام صادق علیه السلام مکتب جدیدی را تأسیس کنند و بهترین کسی که در این زمینه ماجراجو بود و می‌توانست در برابر امام صادق بایستد و بر خلاف کتاب و سنت با رأی و قیاس و استحسان وارد حوزه فقهی شود، ابو حنیفه نعمان بن ثابت بود. حکومت او را تقویت کرد و در حقیقت يك دكاني در برابر دكان امام صادق علیه السلام باز کند. بعد که دید این قضیه خوب گرفت، رفتند سراغ مالك، بعد از مالك هم سراغ شافعی رفتند و تقریباً احمد بن حنبل هم خیلی فقیه نبود. اصل تأسیس مذهب حنبلی‌ها به خاطر قضایای دیگری بود که خیلی هم طرفدار نداشتند و شاید الآن هم کمترین طرفدار در میان مذاهب اسلامی مذهب احمد بن حنبل است. البته وهابی‌ها عمدتاً از نظر فقهی تابع احمد بن حنبل هستند؛ گرچه در خیلی از قضایا با احمد بن حنبل مخالفت دارند.

اهمیت بیش از حد وهابیت به ابن تیمیه

امروزه وهابیت امام خودشان را ابن تیمیه قرار داده‌اند. نه تنها گفتار ابن تیمیه را بر احمد بن حنبل؛ بلکه گفتار او را بر تمام صحابه مقدم می‌کنند. اگر روایتی از عمر و مطلبی را هم ابن تیمیه بگوید، می‌گویند ابن تیمیه حرفش بر حرف عمر و همچنین بر محمد بن عبد الوهاب مقدم است. محمد بن عبد الوهاب مایه علمی چندانی نداشت. هر کدام از کتاب‌های فقهی وهابیت چند فتوای شاذه از محمد بن عبد الوهاب بیشتر ندارد؛ ولی ابن تیمیه آدم نابغه‌ای بود و ذهن جوانی هم داشت.

انتقادهای حسن بن فرحان مالکی از وهابیت

حسن بن فرحان مالکی کتابی دارد که توصیه می‌شود این کتاب را بخوانید که با هر بار خواندن، مطلب جدیدی به معلومات خواننده افزوده می‌شود. او که خود مالکی مذهب و دبیر دبیرستان‌های عربستان سعودی است. شخصی فرهنگی و روشن فکر است. وی کتابی دارد به نام «داعیه و لیس نبی» یعنی: «محمد بن عبد الوهاب مدعی بود و پیامبر نبود». الحق و الإنصاف با این که ایشان وهابی است؛ ولی وهابی معتدل و میانه روی است، در این کتاب نقدی جانانه نسبت به وهابیت داشته و از محمد بن وهاب انتقاد شدید و بی سابقه‌ای نموده است.

اگر روی سایت‌های وهابیت بروید، آن طوری که وهابی‌ها بر علیه حسن بن فرحان مالکی موضع گرفته‌اند و فحش می‌دهند، به شیعه این طور فحش نمی‌دهند. البته قبل از ایشان بن علوی مالکی کتابی نوشت به نام «مفاهیم یجب أن تصحح». کتابی که آبرو و حیثیت برای وهابیت نگذاشت. اضافه بر این که ایشان یکی از مراجع تقلید درجه اول مالکی‌های عربستان است. الحق این کتاب، کتاب زیبایی است. وقتی این کتاب نوشته شد، در آن زمان مفتی اعظم عربستان «بن باز» بود، که حکم اعدام ایشان را صادر کرد و گفت: ایشان مقدسات وهابی‌ها را مورد حمله قرار داده و با پنبه سر بریده است. بن علوی مالکی شخصیتی شناخته شده بود، سه روز در مدینه تدریس می‌کرد و چهار روز در مکه، در درسش هم بیش از هفتصد، هشتصد نفر شرکت می‌کرد و در بین دوائر دولتی مریدان زیادی داشته است. ایشان خودش را رساند به فهد و گفت: محمد بن عبد الوهاب يك مجتهد بود، من هم يك مجتهدم. اگر يك مجتهدی بیاید و نظر يك مجتهد دیگر را نقض کند، حکم اعدام نمی‌خواهد. حکم اعدام را لغو کردند و می‌گویند بن باز به خاطر همین قضیه دق کرد و مرد؛ چون آبرو و حیثیتش رفت.

علی ای حال، امروز فقه حنبلی منحصر شده به وهابی‌ها. حنبلی مذهب در میان دیگر مذاهب خیلی کم داریم. شاید شصت در صد از اهل سنت حنفی هستند؛ با این که مذهب حنفی، ضعیف‌ترین و فاسدترین مذهب فقهی بوده است. احمد بن حنبل فقیه نبود و حتی يك فتوی هم از ایشان ندارند و روی عللی او را علم کردند. فقه حنفی فاسدترین فقیه و پر فاصله‌ترین فقه با سنت و کتاب است و بزرگان اهل سنت هم خیلی علیه او حرف زده‌اند. آن قدر که علیه ابو حنیفه بزرگان اهل سنت حرف زده‌اند، در تکفیر او، در تکزب او... برای کمتر کسی حرف زده‌اند؛ ولی با تمام این هجمه‌ای که بر علیه ابوحنیفه شده است، امروز حرف اول را حنفی‌ها می‌زنند.

کیفیت تشریح اذان از منظر مذهب شافعی

امام شافعی در کتاب الأم، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ در رابطه با اذان بحث مفصلي دارد. ایشان در باب حکایة الأذان همان عبارتی را که مالك از ابو محذوره آورده بود، می‌آورد و می‌گوید:

بَابُ حِكَايَةِ الْأَذَانِ أَخْبَرَنَا الرَّبِيعُ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّافِعِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُسْلِمُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ بَنِ جُرَيْجٍ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي مَحْذُورَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَحْبِرَةَ

نقد روایات اهل سنت در کیفیت تشریح اذان

حال می‌خواهیم احادیث اهل سنت را نقد کنیم. توجه داشته باشید که در نقد و یا تقویت احادیث يك ظابطه کلی داریم و آن این که اگر بخواهیم روایتی را تضعیف و یا تقویت کنیم، اول می‌رویم سراغ سند که بنیم آیا از نظر سند مشکلی دارد یا ندارد؟ اگر چنانچه مشکلی داشت، ادله اشکالات سند را مطرح می‌کنیم و آن را کنار می‌گذاریم. معمولاً روایتی که فاقد سند صحیح است دیگر نوبت به نقد دلالتی آن نمی‌رسد؛ ولی اگر روایت صحیح السند بود، یا روایت در حد مستفیض بود (یعنی حد اقل سه روایت) به تعبیر اهل سنت (یعنی بعضیها بعضاً) و به تعبیر شیعه، روایات مستفیض غنی عن البحث فی السند ولذا می‌رویم سراغ نقد دلالتی.

لذا ما تعدادی از روایات اهل سنت را نقل کردیم، از سنن أبی داود، سنن ابن ماجه، صحیح ترمذی که عمدتاً از صحاح سته اینها بود.

پس اول می‌رویم سراغ این که آیا روایت از نظر سند از دیدگاه اهل سنت (نه از دیدگاه شیعه) اشکالی دارد یا ندارد؟ اگر چنانچه در کتاب‌های شیعه هزار نوع تضعیف آمده باشد، به درد اقامه حجت نمی‌خورد و لذا می‌رویم سراغ کتب رجالی معتبر اهل سنت.

توضیحاتی پیرامون کتاب‌های رجالی شیعه

اهل سنت در علم رجال از ما خیلی جلوتر هستند. اگر آنها در علم رجال هیچ کاری نکنند و ما دویست سال کار کنیم، به موقعیت فعلی آنها هم شاید نرسیم و علتش هم این بود که حکومت‌ها در گذشته با اهل سنت بود و امکانات زیادی برای آنها وجود داشت و وسائل تحقیق برایشان فراهم بود. ولذا هم در حوزه رجال و هم در حوزه حدیث خیلی گسترده‌تر از شیعه کار کردند به خلاف فقه که شیعه به مراتب جلوتر از اهل سنت بوده است. ولذا روی این جهت در طول تاریخ تا قرن هشتم مجموع کتاب‌های رجالی شیعه از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. قدیمی‌ترین کتاب رجالی شیعه، رجال برقی متوفای ۲۷۴ هـ است. بعد رجال کشی است که معاصر کلینی است. حتی سال وفات کشی را نمی‌دانیم. اساسی‌ترین کتاب رجالی شیعه، رجال کشی است، ما نمی‌دانیم ایشان کی به دنیا آمده و کی از دنیا رفته است. فقط می‌نویسم: «کان معاصراً للکلینی». بعد از آن رجال نجاشی و رجال شیخ است. این چهار کتاب رجالی شیعه است از زمان معصومین علیهم السلام تا قرن هشتم هجری.

رجال برقی که حدود سی چهل صفحه بیشتر نیست. فقط اسماء صحابه را آورده است بدون این که بگوید که این شخص ثقة است یا ثقة نیست. نزدیک پانصد نفر از اصحاب ائمه را آورده است. قرن هشتم، قرن شکوفایی علم هم برای شیعه و هم برای اهل سنت است. یعنی اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم، چه مسائلی بوده است که بزرگان شیعه و اهل سنت در حوزه‌های مختلف، يك گسترش عجیب و غریبی ایجاد شد. مثلاً در شیعه مرحوم محقق صاحب معتبر، صاحب شرایع ظهور کردند. الآن ما از زمان محقق که متوفای ۶۷۶ هـ است، نزدیک هشتصد سال است که حوزه‌های ما کنار سفره محقق نشسته‌اند. چون اصل بساط حوزه‌های علمیه ما بر محور جواهر دور می‌زند و جواهر هم شرح شرایع است. هیچ حوزه فقهی شیعه نیست، يك فقهی درس خارج بگوید؛ اما اشاره به نظر صاحب جواهر نداشته باشد. یعنی کتاب جواهر اس اساس فقه شیعه است و جواهر هم شرح شرایع است.

و همچنین شاگرد بزرگوارش علامه حلی که متجاوز از هفتاد کتاب دارد در مسائل کلامی، در مسائل رجالی و... و بعد آقازاده بزرگوار ایشان فخر المحققین، محقق کرکی صاحب کتاب جامع المقاصد و.. همه مال قرن هفتم و هشتم هجری هستند.

از آن طرف هم ابن تیمیه که در قرن هشتم هـ است. ذهبی که فقط يك کتاب رجالی او سیر اعلام النبلاء در ۲۵ جلد و کتاب دیگر رجالش تاریخ الاسلام در ۵۳ جلد است. مزی مال قرن هفتم هجری است که ۲۵ جلد کتاب رجال دارد که الآن رجال اهل سنت بر محور این کتاب دور می‌زند. ابن کثیر هم مال قرن هشتم هـ است. آنها هر چه دارند و به رخ ما می‌کشند، مال قرن هفتم و هشتم است. از این طرف هم اگر علامه حلی را از شیعیان حذف کنید، شیعه ماند و حوزش که حد واسط میان متقدمین و متأخرین است.

در این دو قرن دو تا کتاب رجال نوشته شده است: یکی خلاصة الأقوال فی علم الرجال، از علامه حلی که حدود دویست صفحه است و آمده از آن چهار کتاب قبلی خلاصه برداری کرده و برایش فهرست نوشته است و در حقیقت دفتر یادداشت مرحوم علامه حلی بوده است. البته در کنارش نظرات خودش را هم آورده است. بعد از ایشان هم ابن داود است که ایشان هم تلخیصی از کتب اربعه رجالی داشته است. این دو تا بزرگوار در يك زمان کتاب نوشته‌اند، هر دو، يك موضوع يك خط و خطوط و هر دو هم از یکدیگر خبر نداشتند. کتاب آمد بیرون، دیدند که علامه همان را نوشته است که ابن داود نوشته و ابن داود هم همان را نوشته که علامه نوشته است. و لذا این دو کتاب

حدود هفتاد هشتاد درصد از نظر کیفیت، موضوع بندي و... يکي هستند با يك تفاوت‌هاي خيلي کمي.

دوباره علم رجال شيعه حالت رکود و افول خودش را پيدا مي‌کند تا برسد به قرن دهم هجري. در اين قرن اولين کتاب رجالي را مرحوم قهبائي مي‌نويسد به نام مجمع الرجال که آن هم در حقيقت کتاب رجال نيست؛ بلکه اِقوال کتب اربعه را يك مقدار مبسوط‌تر از علامه حلي آورده و دسته بندي کرده است. اگر مثلاً کشي در باره يك راوي در بيست جاي کتابش مطلب دارد، آنها را در يك جا جمع کرده است. مرحوم کشي رجالش بر محور طبقات است؛ يعني اصحاب نبي مکرم، امير المؤمنين و... تا برسد به آخر. اگر مثلاً مي‌خواهيد در باره هشام بن حکم مطالعه کنيد، بايد از اول کتاب تا آخر مطالعه کنيد تا بفهميد در باره ايشان چه سخناني گفته است.

بعد مرحوم استرآبادي اولين کتاب علمي رجالي شيعه را نوشت به نام منهج المقال في علم الرجال. يعني مباحث رجالي را با نگاه فقاقت بحث و بررسي کرده است. بعد مرحوم علامه وحيد بهبهاني - ملقب به استاد الكل - مي‌آيد و تعليقه‌اي بر او مي‌زند. بعد مرحوم علي ياري کتابي دارد به نام بهجة الأمال في علم الرجال، ابو علي حائري منتهي المقال دارد، يا مرحوم سيد تفرشي نقد الرجال دارد؛ ولي همه اينها خيلي نوآوري ندارند. مرحوم سيد استرآبادي آمد و زد به هدف و خوب هم زد. الآن که از زمان مرحوم استرآبادي نزديک سيصد سال مي‌گذرد، حرف‌هاي سيد استرآبادي نو است. تا زمان مرحوم مامقاني رضوان الله تعالي عليه، متوفاي ۱۳۵۱ هـ که کتاب تنقيح المقال را نوشت و تحول ديگري در دنياي علم رجال ايجاد کرد. مرحوم تستري صاحب قاموس الرجال آمد و حرف‌هاي آقاي مامقاني را پنبه کرد و بعد آقاي خويي آخر عمر يك کتاب رجالي نوشت به نام معجم رجال الحديث. قاموس الرجال در حقيقت تعليقه و انتقادي است؛ آن هم انتقاد خيلي تند و کوبنده بر نظريه مرحوم مامقاني. آقاي خويي هم بين اينها تعديل ايجاد کرد. آقاي خويي مردی اصولي و فقيهي تمام عيار بود و رجال را ايشان در اواخر عمرشان نوشتند. با اين که کتاب ايشان کامل‌ترين و جامع‌ترين کتاب رجالي شيعه است؛ ولي مملو از اشتباه و اغلاط است. علتش هم اين است که آقاي خويي در رجال به آن اندازه که در فقه و اصول مسلط بود، مسلط نبود. و روي عللي لُجنه‌اي درست کردند و خود ايشان هم تقريباً نظارتي داشتند نه نظارت کامل. اين کتاب معجم الرجال آمد بيرون، با اين که کامل‌ترين و جامع‌ترين کتاب رجالي شيعه است؛ يعني آبرو براي شيعه است؛ ولي با اين حال نه آقاي خويي مرد رجال بود و نه کتاب رجالي ايشان کتاب رجالي است. و با همه نقايض حرف اول را در علم رجال مي‌زند.

ما در حوزه رجال شيعه، دو کتاب از ضرورياتي است که طلبه بايد داشته باشد: يکي معجم الرجال آقاي خويي، و يکي تنقيح المقال آقاي مامقاني. اين دو کتاب به معجزه بيشتري شبیه است. مرحوم مامقاني اين کتاب را در سه سال نوشته است. بنده با بيست و پنج سال سابقه رجالي بخوادم اين کتاب را مطالعه کنم، در سه سال نمي‌توانم تمام کنم. حتي آقا زاده ايشان نقل مي‌کرد که پدرم وقتي اين کتاب را مي‌نوشت، فقط براي نماز واجب؛ آن هم بدون تعقيات و دو سه ساعتی هم که استراحت مي‌کردند، حتي فرصت براي غذا خوردن نداشت. مادرم ديد که پدرم دارد تحليل مي‌رود و حاضر نيست بياید کنار سفره بنشيند، لقمه درست مي‌کرد و در لابلاي اين کتاب‌ها مي‌گذاشت. پدرم وقتي کتاب را ورق مي‌زد، مي‌ديد که اين جا يك لقمه هست، آن را بر مي‌داشت و مي‌خورد. اول ما ديديم که اين کتاب‌هاي پدر ما اکثراً روغني است. براي ما معما بود، بعد فهميديم که علت روغني بودن اين کتاب‌ها لقمه‌هاي است که مادرم داخل آنها گذاشته است. اين مرد که متوفاي ۱۳۵۱ هـ است، آمد کل اقوال رجاليين شيعه را از زمان معصومين گرفته تا زمان خودش جمع آوري کرد. حتي اگر رجالي از پريدن کلاغ استفاده کرده وثاقت يك شخص را، اين را هم ذکر کرده است؛ يعني در حقيقت يك دائرة المعارف رجالي شيعه است.

مرحوم آقاي مامقاني در کارهاي رجالي خيلي متساهل بوده‌اند و نود و نه در صد همتشان را گذاشته‌اند تا راوي را توثيق کنند. ادله‌اي که براي وثاقت يك راوي مي‌آورد، بعضاً اوهن من بيت العنکبوت است. به قدری ضعيف است به قدری بي رنگ است که آدم تعجب مي‌کند که يك فقيه مثلي مرحوم مامقاني براي وثاقت يك راوي از اين طور ادله استفاده کند؛ ولي من از اين ديد نگاه نمي‌کنم، از اين ديد که تمام ما ممکن آن يقال في حق راوي را آورده است. خودت بايد صاحب نظر باشي و ببيني که از اين ادله مرحوم مامقاني مي‌شود وثاقت را اثبات کرد يا نه. آقاي خويي با اين همه تلاشي که کرده است، فقط نظر آن چهار بزرگوار اوليه را آورده است. برقي، کشي، شيخ طوسي و نجاشي. بعضي از موارد نظر مرحوم علامه را آورده است و تاخته است. آن‌جايي که مي‌خواهد بکوبد، نظر ايشان را مطرح مي‌کند.

نظر مرحوم آية الله خوني راجع به كتاب رجال ابن غضائري

مرحوم آقاي خوني انتساب كتاب رجالي معروف به رجال ابن غضائري را به اين بزرگوار اصلاً قبول ندارد. ابن غضائري، معاصر مرحوم نجاشي بوده است. نجاشي شاگرد ابن غضائري است. ايشان فردي بوده است که در مسائل رجالي ضد مرحوم مامقاني است. مامقاني نود و نه در صد تلاش مي‌کند يك راوي را توثيق کند. ابن غضائري نود و نه در صد تلاش مي‌کرده است که يك راوي را تضعيف کند. کمتر راوي است که از اعتراض و لبه تيز شمشير ابن غضائري در امان باشد؛ حتي شخصيت‌هاي بزرگ روايي شيعه.

حال بحث در اين است که اولاً: اين کتاب مال ابن غضائري هست يا نه؟ و اگر مال ايشان است، گفتار ايشان صحيح است يا نه؟

بعضي از بزرگان شيعه مثل شيخ آقا بزرگ تهراني مي‌گويند: اين کتاب مال يکي از معاندین شيعه است که اين کتاب را به نام ابن غضائري تأليف کرده است تا بتواند در زير چتر ايشان روايت شيعه را قلع و قمع کند. و همچنين مرحوم علامه وحيد بهباني شبیه اين نظر را دارد.

مرحوم آقاي خويي مي‌گويد: انتساب الكتاب الي مؤلفه غير ثابت. مرحوم تستري مي‌گويد: کتاب ابن غضائري از اوثق کتب شيعه است و نظرات ايشان بر نظريات نجاشي و شيخ هم مقدم است.

مصيبت ما اين است که ابن غضائري چهار کتاب داشته است. دو تا کتاب در رابطه با توثيق روايت، دو کتاب در تضعيف روايت. اينها در يك جا بوده است، اولاد و ورثه او بعد از پدر تعمد داشته‌اند که آثار پدر را محو کنند.

خدا بيارمزد آقاي شيخ موسي زنجاني که ايشان الحق آمده يك دنياي ديگري از مباحث رجالي را در كتاب الجامع في الرجال پيش روي محقق باز کرده است. مثلاً از ويژگي‌هاي اين کتاب اين است که تمام راويان شيعه که در کتب روايي اهل سنت هستند را استخراج کرده است. يعني در کتب روايي اهل سنت هر راويي از شيعه که روايتي نقل کرده‌اند، جمع شده است. روايان اهل سنت در کتب روايي شيعه جمع شده است. روايان اهل سنت که به نفع شيعه روايت دارند استقصاء شده است. در بررسي يك راوي از کتب رجالي فراتر رفته و در کتب تاريخي، تفسير و... اگر مطلبي بوده است که بوي وثاقت مي‌آمده اين مرد جمع کرده است. محصول بيش از ۴۵ سال از عمر مؤلف است. ما اين کتاب را تحقيق کرده‌ايم با سي هزار پاورقي شده ۱۲ جلد.

بچئي ما داريم، عمدتاً نسبت به رواياتي که از شيعه نقل مي‌کنيم، ناگزيريم به کتاب رجالي شيعه مراجعه کنيم. اگر روايتي را از کتب اهل سنت نقل کنيم، هيچ راه گريزي نداريم از اين که به کتب رجالي اهل سنت مراجعه کنيم. اگر مي‌خواهيم بگويم اين روايت صحيح است؛ يعني از نظر اهل سنت صحيح است. اگر يك روايتي را رد مي‌کنيم، از نظر اهل سنت ضعيف است و گرنه بخواهيم از ديدگاه خودمان بحث کنيم، شايد نود درصد روايت اهل سنت در کتب رجالي شيعه اسمش نيامده است. مثلاً ذهبي در تاريخ اسلام نزديک چهل هزار راوي و شخصيت علمي اهل سنت را بحث کرده است و حال آن که آقاي خويي در اين ۲۴ جلد مجموعاً با حذف مکررات ده هزار راوي آورده است. از اين ده هزار راوي هم، نه هزار و پانصد تا شيعه است و بقيه از اهل سنت.

توضيحاتي پيرامون کتاب‌هاي رجالي اهل سنت

کتابي که در اهل سنت شبیه معجم الرجال باشد، کتاب تهذيب الکمال مزي است. يعني ايشان هر راوي را که مي‌آورد، اول اساتيد راوي را بعد تلاميذ راوي را مي‌آورد؛ چون براي تمميز مشترکات نقش اساسي دارد. تنها کتابي که ما را در اين رابطه ياري مي‌کند، کتاب مزي است. مزي متوفاي ۷۴۲ هـ است. و بعد مزي هم عنايت دارد آنچه در رابطه با يك راوي مدحاً و ذمماً گفته شده است را بياورد؛ يعني تلاشش بر اين بوده است که چيزي را جا نگذارد.

روايت اهل سنت البته غير از صحابه که اگر آنها - نستجير بالله - به خدا فحش هم بدهند، مي‌گويند که فوق وثاقت است. يعني از ديدگاه اهل سنت اگر به خدا و پيامبر هم جسارت کند، مي‌گويند ضرر به عدالت صحابه نمي‌زند؛ چون صحابه مجتهد بودند و خداوند گناه آنها را نمي‌نويسد. اصلاً ملائکه‌اي که گناه صحابه را بنويسد وجود ندارد. نسبت به صحابه يك نظر ويژه دارند و دليلي هم ندارند، فقط شعار است. به تعبير آقاي دکتر عصام بهتر اين است اينها را اهل سنت نبوي ندانيم، اينها اهل سنت اموي هستند. سنت بني اميه را احياء مي‌کنند.

از صحابه که بگذريم مي‌شود تابعين، از آنها که بگذريم مي‌شوند اتباع تابعين. براي اين سه طبقه که از آنها به سلف صالح تعبير مي‌کنند، ارزش ويژه قائل هستند.

يك اشکال اساسي که کتاب تهذيب الکمال دارد اين است که رواياتش منحصر است به روايت صحاح سته اهل سنت. هر راوي که در صحاح سته راوي دارد آنها را ترجمه کرده است. اگر در صحاح سته نباشد، ترجمه نکرده است.

ابن حجر عسقلانی این کتاب را تلخیص کرده در ۱۲ جلد اسمش را گذاشته است، تهذیب التهذیب. دو باره دید که ۱۲ جلد خیلی زیاد است، دوازده جلد را تلخیص کرده به نام تقریب التهذیب. برای معلوم شدن ثقه یا عدم ثقه بودن راوی کیفیت می‌کند.

و در کنار کتاب‌های مفصلي که اینها دارند، مفصل‌ترین کتاب رجالی شان که هم روایات صحاح سته را آورده و هم روایات سنن و مسانید، تفاسیر و تاریخ را آورده است، تاریخ الإسلام ذهبی است. و بعد از آن کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی است. نزدیک ۱۸ هزار راوی در این کتاب بحث شده است. نکته دیگری که دوستان باید توجه کنند، مسأله ضبط روایات است که در بحث‌های رجالی نقش اساسی بازی می‌کند. و لذا تسلط به ضبط روایات، یکی از اساسی‌ترین نکات رجالی است. یعنی: اولاً موقع تلفظ درست بخوانیم و این که روی راوی‌ها در تلفظ تقید داشته باشیم.

اهل سنت هفت هشت کتاب منحصراً برای ضبط روایات دارند. شیعه‌ها هم سه چهار کتاب دارند که چندان خوب کار نشده است. ولی اهل سنت در این مقوله به طور مفصل وارد شده‌اند. یکی از کتاب‌هایی که در این باره هست، توضیح المشتبه ابن ناصر الدین در ده جلد است و همچنین المؤلف والمختلف دارقطنی است. دارقطنی متوفای ۳۸۵ هـ است. ابن ناصر الدین متوفای ۸۴۲ هـ است. و همچنین ابن ماکولا متوفای ۴۷۵ کتابی دارد به نام الإكمال که تقریباً هفت جلد است. ابن حجر هم کتابی دارد به نام تبصیر المنتبه دارد که آقای شبیری زنجانی می‌گفت این کتاب قوی‌ترین کتاب در این باب است.

در شیعه، مرحوم علامه حلی کتابی دارد به نام ایضاح الإشتباه که بعد از تحقیق و پاورقی ۳۰۰ صفحه شده است. شاید خود کتاب بدون پاورقی چاپ بشود، شاید ۱۲۰ صفحه بیشتر نشود. بعد مرحوم ساروی مازندرانی، متوفای ۱۱۰۴ هـ یک کتابی دارد به نام توضیح الإشتباه. این کتاب قبل از انقلاب چاپ شده و دیگر چاپ نشد. سی درصد از نظریات ایشان که در ضبط روایات آورده است، اشتباه است. آقای شبیری می‌فرمودند: نه خود ساروی مرد محقق است و نه کتابش کتاب معتبری است. در بعضی از موارد هم با علامه کاملاً در تضاد است. مثل جمیل بن دراج. مرحوم مامقانی عنایت داشته است که هر راوی را ترجمه کرده است، ضبطش را هم آورده است. ولی شما اگر چنانچه می‌خواهید دنبال یک راوی بگردید؛ مثلاً عین را می‌خواهید پیدا کنید، باید علم غیب داشته باشید که عین جد کدام یک از این روایات است. البته دوستان ما کار کردند و مجموعه‌ای آماده کردیم تا کل روایات شیعه و سنی را استخراج شود.

نقد روایات اهل سنت در تشریح اذان

برگردیم به موضوع بحث.

بحث ما در نقد و مناقشه روایاتی بود که اهل سنت برای تشریح اذان آورده بودند. در روایتی که از ابو داود، جلد ۱، صفحه ۱۲۰ نقل کرده‌ایم مشکلات حدیث از این جا شروع می‌شود:

عمیر بن أنس، عن عمومة له من انصار.

عمیر بن أنس از تعدادی از عموهایش که از انصار بودند این روایت را نقل کرده است. حالا عموهایش چه کسانی هستند، الله اعلم. و تنها روایتی هم که نقل شده همین یک روایت بیش نیست. خود «عمومة» مجهول بلکه مجاهیل هستند. چون ما نمی‌دانیم این عموهایش که این روایت را نقل کرده‌اند، ثقه هستند یا غیر ثقه. وقتی که مشخص نشد راوی ثقه هست یا غیر ثقه، نتیجه تابع احسنی مقدمات است، از این رو راوی غیر ثقه و ضعیف می‌شود.

و خود ابو عمیر بن أنس هم مسأله دار است زیرا بعضی او را توثیق کرده‌اند، ولی ابن عبد البر که از استوانه‌های علمی اهل سنت است، می‌گوید:

مجهول لا یحتج به.

التمهید، ابن عبد البر، ج ۱۴، ص ۳۶۰.

ابو عمیر بن أنس، مجهول است و روایاتش قابل استناد نیست. پس یکی از اساسی‌ترین روایاتی که ابوداود برای مشروعیت اذان و استناد به خواب نقل کرده بود، گذشته از اشکال دلالتی که بعداً بررسی خواهیم کرد، اشکال سندی دارد.

روایت دومی که از ابو داود خواندیم می‌رسید به عبد الله بن زید. این هم در سندش اشکالات متعددی دارد. اولاً: در سند روایت محمد بن ابراهیم بن حارث خالد تیمی است. البته در تمام روایاتی که آقایان برای مشروعیت اذان آورده‌اند که برخی از صحابه خواب نما شده بودند، این دو سه نفر راوی مشترک است. در حقیقت اگر تلاش کرده و یک جا تکلیف این دو سه راوی را مشخص کنیم، یعنی در حقیقت به این شکل ده دوازده روایت اینها با مبنای خودشان زیر سؤال می‌رود.

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، جلد ۱۲، صفحه ۱۸۸ از قول ابن عبد البر که از استوانه‌های علمی اهل سنت است، در باره ابو عمیر بن أنس می‌گوید: «مجهول لا یحتج به.»

حال سخن در باره محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی است که متوفای حدود ۱۲۰ هـ است. عقیلی که کتابی دارد در ضعفاء الرجال به نام الكامل فی ضعفاء الرجال، مطرح کرده است و از احمد بن حنبل که خودش رجالی بوده و غالب نظریات ابن حجر و... که حسابی می‌خواهند يك راوي را بگویند، از نظریات احمد بن حنبل نقل می‌کنند. عقیلی وقتی از او نام می‌برد، می‌گوید:

في حديثه شيء يروي احاديث مناكير او منكرة.

تهذيب الكمال، ج ۲۴، ص ۳۰۴.

یعنی احادیث او ضعیف بوده است. ایشان احادیث منکر نقل می‌کند. از جمله احادیث منکر او همین خواب نما شدن آقای عبد الله بن زید است. کلمه منكرة، یعنی این که ما نمی‌توانیم به آن راوي و روایتش احتجاج کنیم. البته اگر مؤید داشته باشد، می‌شود احتجاج کرد. یکی از ویژگی‌های رجال اهل سنت این است که آمده‌اند تمام روایتشان که ضعیف است و ضعفشان اتفاقی است، جدا کرده‌اند. حدود ۲۵ جلد کتاب دارند در باره ضعفاء. خود ذهبی الضعفاء دارد، عقیلی دارد، ابن جوزی دارد و... حدود ده دوازده نفر آمده‌اند آنچه را که از دیدگاه خودشان ضعیف بوده آنها را جدا کرده‌اند. البته در رابطه با ثقات هم دارند؛ مثلاً ابن حبان کتابی دارد به نام الثقات که ۸ جلد است.

از آن گذشته، محمد بن اسحاق، صاحب تاریخ مشهور که اساس سیره ابن هشام هم به همین ابن اسحاق بر می‌گردد. از یحیی بن معین نقل می‌کند که نسبت به محمد بن اسحاق می‌گوید:

ضعيفٌ. و قال النسائي ليس بقوي. (و در جای دیگری دارد) **سقيم ليس بالقوي.**

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۱ تا ۲۴، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود. - تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۲۸ تا ۴۶.

آدمی است که در مسائل روایی بیمار است و روایتش از بیماری‌های ضعف در امان نیست. علی ای حال نسبت به ابن اسحاق صاحب سیره آقایان اهل سنت مطالب زیادی گفته‌اند. معمولاً روایتی که محمد بن اسحاق در او قرار گرفته باشد، عمل نمی‌کنند.

نکته سوم خود عبد الله بن زید است. خود ایشان مسأله دار است. با این که از صحابه پیامبر بوده و در جنگ احد هم شهید شده است، اما در تمام عمرش يك راويت از او نقل شده است. آن هم همین قضیه روایت خواب اذان بوده است که نقل شده و غیر از این روایتی از او نقل نشده است. خود این مسأله ما را به شك می‌اندازد که این چطور صحابی است که غیر از این يك مورد هیچ روایت دیگری را نقل نکرده است؟ یعنی خود قلیل الروایة بودن يك راوي مسأله آفرین است. البته اگر به تناسب بحث صحابه را داشته باشیم، شاید نود در صد صحابه که آقایان اهل سنت برای آنها اهمیت قائل هستند و آنها را در برابر اهل بیت قرار داده‌اند و حتی حدیث ثقلین را نیز تغییر داده‌اند و کتاب الله و سنتی کرده‌اند و احادیث جعلی اصحابی کالنجوم را آورده‌اند، نود در صد صحابه یا يك راويت و یا دو روایت از صحابه آورده‌اند. این نشان می‌دهد که برای صحابه نقل روایت از پیامبر جایگاهی نداشته است و اصلاً اهمیتی نداشته است. چطور شد از ابوهریره که ۱۸ ماه با پیامبر بوده نزدیک ۵۴۶۰ روایت نقل شده است. اگر واقعاً نقل روایت ممنوع بوده، چطور شد که برای ابوهریره و کعب الأحبار یهودی میدان باز است.

گذشته از اینها، گیریم که روایات اذان همگی صحیح می‌بودند، هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنت اما از نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است: اگر روایتی از ما به شما رسید، آن را به قرآن عرضه کنید اگر با قرآن مخالفت داشت، آن را به دیوار بزنید. البته عبارت «**فاضربوه علي الجدار**» در روایات اهل سنت وجود ندارد؛ ولی تعبیر «**ما خالف القرآن فدعوه**» وجود دارد.

اساس تشریح، نزد اهل سنت صحابه هستند

اساس تشریح نزد اهل سنت، اقوال صحابه است؛ ولو مخالف قرآن باشد؛ مثلاً «**نحن معاشر الأنبياء لا نورث**» مخالف نص صریح قرآن است. «**وورث سليمان داوود**» و «**وزكربا اذ نادى ربه رب لا تدزني قردا وانت خير الوارثين**» و «**پرئني ويرث من آل يعقوب واحفله رب رصيا**» و همچنین قانون کلی قرآن «**للاذکر مثل حظ الانثيين**»؛ ولی چون اساس تشریح نزد اهل سنت اقوال صحابه است، این روایت ابو بکر را دلیل آوردند بر محرومیت حضرت صدیقه طاهره و اهل بیت گرامیش از فدک. این خودش یکی از دردهای بی‌درمانی است که باید روی آن کار کرد. آن چه برای ما حجت است و سندیت دارد، قرآن است و سنت قطعی و مطابق با قرآن.

تضاد روایات تشریح اذان نزد اهل سنت با نصوص قرآنی

روایاتی که از مصادر اهل سنت در تشریح اذان ذکر، از چند جهت اشکال اساسی دارند و با منطوق قرآن در تضاد هستند.

اولاً: در قرآن صراحت دارد که نبی مکرم در تمام امور تشریح تابع وحی الهی است. سوره اعراف، آیه ۲۰۳:

قُلْ إِنَّمَا أُنبِئُكُمْ بِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

بگو: من پیرو چیزی هستم که از پروردگارتان به من وحی می‌شود. و این حجت‌هایی است از جانب پروردگارتان و رهنمود و رحمت است برای مردمی که ایمان می‌آورند.

سوره اعراف (۷)، آیه ۹.

با کلمه «انما» حصر شده است.

در سوره یونس آیه ۱۵ می‌فرماید:

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبَهُ مِنْ تِلْكَآءِ نَفْسِي إِنْ أُنْبِئُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ.

بگو: مرا نرسد که آن را از سوی خود دگرگون کنم. هر چه به من وحی می‌شود پیرو همان هستم. می‌ترسم که اگر به پروردگارتان عاصی شوم به عذاب آن روز بزرگ گرفتار آیم.

سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۵.

باز هم در این جا از واژه حصر استفاده شده است.

در سوره احقاف، آیه ۹ می‌فرماید:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرِّسَالِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكُمُ إِنْ أُنْبِئُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم و نمی‌دانم که بر من، یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم.

سوره احقاف (۴۶)، آیه ۹.

و آیات مشابه آن که نشان می‌دهد در تمام مسائل تشریح، نبی مکرم تابع وحی است. روایات تشریح اذان که عبد الله بن زید، عمر و... خواب می‌بینند، و خواب آنها ملاک تشریح قرار می‌گیرد، صراحتاً مخالفت با این آیات است.

ثانیاً: آیه شریفه:

مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَمَا عَوَىٰ. وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

قسم به آن ستاره چون پنهان شد، که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است. و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

سوره نجم (۵۳)، آیه ۲-۴.

در این آیه عزیزان توجه کنند. بعضی‌ها تصور می‌کنند که مراد از «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» فقط شامل آیات قرآنی است. این درست نیست. «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» یعنی این که هر آنچه من نطق می‌کنم، همه وحی من الله است.

ان الجبرئیل ينزل الي بالسنة كما ينزل الي بالكتاب.

چه در قرآن و چه در سنت. شوخی هم همین‌طوری است حاکم نیشابوری با سند صحیح نقل می‌کند از نبی مکرم که فرمود:

عن عمرو بن شعيب أن شعيباً حدثه ومجاهدا أن عبد الله بن عمرو حدثهم أنه قال يا رسول الله أكتب ما أسمع منك قال نعم قلت عند الغضب وعند الرضا قال نعم إنه لا ينبغي لي أن أقول إلا حقا

از عمرو بن شعیب روایت شده که شعیب و مجاهد روایت کردند که عبد الله بن عمرو برای آنها روایت نمود که به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد یا رسول الله! آنچه از شما می‌شنوم را بنویسم. حضرت فرمود: بنویس. عرض کردم: حتی آنچه به هنگام غضب و خشنودی شما می‌نویسم؟ فرمود: از من هیچ چیز به جز حق صادر نمی‌شود.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۸۷، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیشابوری، الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا

عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال قلت يا رسول الله أنأذن لي فأكتب ما أسمع منك قال نعم قلت في الرضا والغضب قال نعم فإنه لا ينبغي أن أقول عند الرضا والغضب إلا حقا صحيح الإسناد ولم يخرجاه

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: یا رسول الله! آیا به من اجازه می‌دهید تا آنچه از شما می‌شنوم را بنویسم؟ حضرت فرمود: بنویس. عرض کردم: حتی آنچه به هنگام غضب و خشنودی شما می‌نویسم؟ فرمود: از من هیچ چیز به جز حق صادر نمی‌شود. این حدیثی است با سند صحیح اما مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۰۶، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیشابوری، الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا.

تمام آنچه از پیامبر صادر می‌شود وحی الهی است

اما این که «ان هو الا وحی یوحی» فقط شامل قرآن می‌شود یا شامل قرآن و سنت هم می‌شود، از دیدگاه شیعه مشکلی نداریم. ما روایات متعدد داریم که آن چه از زبان نبی مکرم بیرون می‌آید، جز وحی نیست. از دیدگاه اهل سنت، من چند مورد را ذکر می‌کنم. شوکانی از شخصیت‌های برجسته اهل سنت است و حتی وهابی‌ها نیز شوکانی را قبول دارند، می‌گوید:

(وما ینطق عن الهوی) أي ما ینصدر نطقه عن الهوی لا بالقرآن ولا بغيره

پیامبر از روی هوا سخنی نمی‌گوید. از روی خواهش‌های نفسانی سخن نمی‌گوید؛ چه قرآن باشد و چه هر چیز دیگر. فتح القدر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، ج ۵، ص ۱۰۵، اسم المؤلف: محمد بن علی بن محمد الشوکانی، الوفاة: ۱۲۵۰، دار النشر: دار الفکر - بیروت.

این سخن شامل شوخی‌های پیامبر اکرم نیز می‌شود.

وفیها أيضا دلالة علی أن السنة کالوحي المنزل فی العمل

این سخن همچنین بر این نکته دلالت دارد که سنت در عمل مانند وحی منزل است. تفسیر القرطبی الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۷، ص ۸۵، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي الوفاة: ۶۷۱، دار النشر: دار الشعب - القاهرة

یعنی، دلالت می‌کند که سنت دوشادوش قرآن است؛ یعنی همان طوری که دستورات قرآن لازم الاجراء هست، دستورات سنتی پیامبر هم لازم الاجراء است. ابو بکر جزائری که باز از بزرگان اهل سنت است، در تفسیر ایسر التفاسیر می‌گوید:

وما ینطق بالقرآن و غیره مما یقولہ ویدعو الیه عن هوی نفسه کما قد یقع من غیره من البشر ان هو الا وحی یوحی أي ما هو أي الذي ینطق به ویدعو الیه ویعمله الا وحی یوحی الیه.

در کلمات قرآنی و غیر آن از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و کسی را به چیزی دعوت نمی‌کند چیزی که گاهی از افرادی غیر او سر می‌زند. هر آنچه او می‌گوید وحی است به این معنی که هر آنچه او می‌گوید و به آن دعوت می‌کند و می‌آموزد وحی است که به او نازل می‌شود. ایسر التفاسیر، ج ۵، ص ۱۸۲۷.

محمد علی صابونی از وهابیون معاصر و از اساتید دانشگاه ام القرای مکه است و کتاب هم زیاد نوشته است. و شخصیت برجسته و وهابی معتدل است نه یک وهابی تند رو. چند جلد کتاب در باره تجزیه و ترکیب قرآن دارد که یکی از بهترین تجزیه و ترکیب‌های قرآن است. یعنی کلمه به کلمه آیات و حروف را تجزیه و ترکیب کرده است. ایشان کتابی دارد به نام صفة التفاسیر که در غالب کتاب‌خانه‌ها هست. با این که ایشان از معاصرین است، روی دست بسیاری از تفاسیر اهل سنت زد. ایشان در جلد ۲، صفحه ۲۳۵ می‌گوید:

ما ینطق عن الهوی ای لا یتکلم عن هوی نفسی و رأي شخصی ان هو الا وحی یوحی ای لا یتکلم الا عن وحی من الله عزوجل.

ما ینطق عن الهوی یعنی: از روی هوی و هوس و رأي شخصی سخن نمی‌گوید. ان هو الا وحی یوحی یعنی: سخنی نمی‌گوید مگر از روی وحی الهی. ایسر التفاسیر، ج ۲، ص ۲۳۵.

هیچ سخنی نمی‌گوید از هوای نفس و رأي شخصی خودش. آنچه از زبان حضرت به عنوان تکلم بیرون می‌آید؛ یعنی مطلق تکلم؛ چه تکلم قرآنی و چه تکلم سنتی، چه شوخی و چه جد، بر محور وحی است.

نطقی که پیامبر می‌کند، چه قرآنی و چه غیر قرآنی، چه بگوید و چه دعا کند، از روی هوای نفس نیست

ما معمولاً از این آیه در بحث حدیث دوات و قلم استفاده می‌کنیم که وقتی حضرت فرمود:

انْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ أَبَدًا

برای من کاغذی بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید. صحیح البخاری، الجامع الصحیح المختصر، ج ۳، ص ۱۱۱، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۶۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفى ديب البغا.

عمر گفت:

قال عمر إن النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوَجَعُ

عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه نموده است که این گونه سخن می‌گوید. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۴، الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۶۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفى ديب البغا.

این‌جا خیلی‌ها می‌گویند که این سخن پیامبر یک رأي و اجتهاد شخصی بوده است، پیامبر مجتهد بود، عمر هم مجتهد، در حقیقت تضارب آراء دو مجتهد است. همان طوری که مجتهدان دیگر با هم اختلاف دارند.

شما کتاب فتح الباری را ببینید، تمام اقوال و آراء بزرگان اهل سنت را در این زمینه مفصل آورده است. جلد ۸ فتح الباری، صفحه ۱۰۱ حدود ۱۲ نظر برای توجیه عمل عمر بن الخطاب آورده. ابن حجر عسقلانی تعبیر قشنگی دارد. بعضی از این موارد از عنایت اهل بیت علیهم السلام است که خدای عالم کلمه حق را بر زبان آنها جاری می‌کند. ایشان می‌گویند:

ووقع ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم مستحيل لأنه معصوم في صحته ومرضه لقوله تعالى وما ينطق عن الهوى ولقوله صلى الله عليه وسلم إني لا أقول في الغضب والرضا إلا حقا
پیامبر معصوم بود، این سخنی که عمر گفت آن حضرت هذیان می‌گوید، این طوری نیست، پیامبر در حالت مریضی هم سخن بگوید، باز برای ما حجت است.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۲۳، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الوفاة: ۸۵۲هـ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب.

خود عینی که باز هم یکی از شارحین صحیح بخاری و یک مقداری منصف‌تر از ابن حجر است و صحیح بخاری را قشنگ شرح کرده است؛ یعنی برای مبتدی این کتاب خیلی بهتر از فتح الباری است. ایشان هم همان حدیث قلم و کاغذ را می‌آورد و می‌گویند:

ولم يكن ، يقول في الغضب والرضا إلا حقا ، قال الله تعالى : (وما ينطق عن الهوى)

پیامبر چه در حالت غضب و چه در حالت خوشحالی جز حق سخنی نمی‌گوید.

عمدة القاري ج ۲۴ ص ۸۱ عمدة القاري شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، الوفاة: ۸۵۵هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

باز در جای دیگر می‌گویند:

قلت نسبة مثل هذا إلى النبي لا يجوز لأن وقوع مثل هذا الفعل عنه مستحيل لأنه معصوم في كل حالة في صحته ومرضه لقوله تعالى «وما ينطق عن الهوى» ولقوله: إني لا أقول في الغضب والرضا إلا حقا

نسبت دادن چنین سخنی به پیامبر جایز نمی‌باشد چون وقوع چنین چیزی از آن حضرت محال می‌باشد برای این که او در حالتی چه در مریضی و چه در سلامتی معصوم است. و این به خاطر سخن خداوند است که می‌فرماید: و ما ينطق عن الهوى و به خاطر فرموده خود آن حضرت که فرمود: من در خوشنودی و غضب سخنی جز حق نمی‌گویم.

عمدة القاري شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۶۲، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني الوفاة: ۸۵۵هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

این آیه شریفه «وما ينطق عن الهوى» نشان می‌دهد که تمام جملات پیامبر نشأت گرفته از وحی است و روایات اذان که می‌گویند عمر خواب دید دلالت می‌کند که ينطق الی رؤيا الصحابة دون الوحي. یعنی این روایات تشریع اذان کاملاً مخالف است با این آیه قرآن کریم.

قضیه عبد الله بن عمرو عاص که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نوشت، قریب نهدی کردند و گفتند: تو چرا همه سخنان پیامبر را می‌نویسی؟ پیغمبر بشری است همانند دیگران، غضبناک و عصبانی می‌شود، از حال عادی بیرون می‌رود و سخنانی که بیان می‌کند، قطعاً سخنان نادرستی است. عبد الله بن عمرو عاص می‌گوید: من نوشتم تا خدمت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و قضایا را برای حضرت نقل کردم. حضرت به دو لب‌های خودش اشاره کردند و فرمودند:

قسم به خدایی که جان من پیغمبر در قبضه قدرت او است، از این دولب من جز حق صادر نمی‌شود.

عن عبد الله بن عمرو قال كنت أكتب كل شيء أسمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم أريد حفظه فنهتني فريش فقالوا أنك تكتب كل شيء تسمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم بشر يتكلم في الغضب والرضا فأمسكت عن الكتاب فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اكتب فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا حق

عبدالله بن عمر روایت می‌کند من برای این که هر آنچه از رسول خدا می‌شنیدم را حفظ کنم تا از بی نرود می‌نوشتم اما بعضی از قریب مرا از این کار نهی کردند و گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله بشری نیست و در غضب و خشنودی سخنانی می‌گوید. از آن به بعد به خاطر این سخن قریب از نوشتن دست برداشتم تا این که موضوع را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندم حضرت فرمود هر آنچه می‌شنوی را بنویس قسم به آن خدایی که جانم در قدرت اوست از من سخنی جز حق صادر نمی‌شود.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، الوفاة: ۲۴۱هـ، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر. سنن أبي داود، ابن اشعث سجستاني، ج ۲، ص ۱۷۶ - سنن الدارمي، عبد الله بن بهرام دارمي، ج ۱، ص ۱۲۵ - المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۰۴ - تحفة الأحوذی، مبارکفوری، ج ۷، ص ۲۵۷ - تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۶۴ - وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص مقدمة التحقيق ۷ - تذكرة الفقهاء (ط.ج)، علامه حلی، ج ۱، ص مقدمة التحقيق ۱۴.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث می‌گوید:

هذا حديث صحيح الاسناد أصل في نسخ الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يخرجاه.

این حدیثی با سند صحیح در میان نسخه‌های حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد اما بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۸۶، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری
الوفاء: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفى عبد
القادر عطا

ذهبی نیز در حاشیه مستدرک این حدیث را صحیح دانسته است. البانی که ایدئوژیست
وهابی‌ها است و به تعبیر بن باز امام الحدیث است، این روایت را در سلسله الأحادیث الصحیحة،
جلد ۴، صفحه ۴۵، چاپ مکتبة المعارف، ریاض عربستان، آورده است. و می‌گوید: روایت صحیح
است.

روایت دیگری که مشابه این است، حضرت صراحتاً می‌فرمایند: من در غضب، در عصبانیت،
در حال عادی و... جز حق سخن نمی‌گویم:

**عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ
أَشْيَاءَ أَفَاكْتُهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا قَالَ نَعَمْ فَإِنِّي لَا أَقُولُ فِيهِمَا إِلَّا حَقًّا**

می‌گوید: به رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى سَلَامٍ عرض کردم: یا رسول الله! آیا من آنچه از شما می‌شنوم را بنویسم؟ حضرت
فرمود: آری. عرض کردم حتی آنچه در خشنودی و غضب می‌فرمایید؟ فرمود: من سخنی جز حق چیز دیگری نمی‌گویم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۱۵، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، الوفاء: ۲۴۱، دار
النشر: مؤسسة قرطبة - مصر - المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۲، ص ۱۵۳ - الحد الفاصل، رامهرمزی، ص ۳۶۴.

شوخی‌های پیامبر نیز حق و سنت است

احمد حنبل در مسندش روایتی را نقل می‌کند که مدلولش از این‌هم قوی‌تر است.

**حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثنا يُونُسُ ثَنَا لَيْثٌ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا قَالَ
بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَإِنَّكَ تَدَاعَيْتَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا**

ابو هریره می‌گوید: رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى سَلَامٍ فرمود: من به جز حق سخنی نمی‌گویم. بعضی از اصحاب گفتند: ما
می‌بینیم که شما با ما شوخی می‌کنید. حضرت فرمودند: من جز حق سخنی نمی‌گویم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۴۰، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، الوفاء: ۲۴۱، دار
النشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

و لذا حتی شوخی‌های نبی مکرم هم برای ما سنت است و باید از آنها پیروی کنیم و از آن
حد تجاوز نکنیم.

این نشان می‌دهد که قریب در زمان خود نبی مکرم هم به دنبال این بودند که با سنت
پیامبر با گفتار پیامبر مبارزه کنند. اگر بنا باشد تمام سخنان پیامبر نوشته شود، از جمله سخنان آن
حضرت روایت **«هذا اخي ووصي وخليفتي من بعدي»** است. **«علي وي كل مؤمن بعدي»**.
«ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة النفلين» و... تمام این احادیث که دال بر وصایت و
خلافت حضرت علی علیه السلام است، اینها هم نوشته می‌شود. این باعث می‌شود آنچه را که
آنها به خاطر آن اسلام آورده بودند که بعد از پیامبر خلافت را تصاحب کنند، امکان پذیر نباشد و لذا
وقتی ابوبکر به خلافت می‌رسد، اول کاری که می‌کند، دستور می‌دهد که تمام احادیث پیامبر را
جمع کنند. و عایشه می‌گوید که گفت هر چه قدر حدیث از پیامبر دارید بیاورید، ما تصور کردیم که
می‌خواهد يك دائرة المعارف سنت نبوی بنویسد، هر کس حدیثی یادداشت کرده بود آورد، عایشه
می‌گوید: من پانصد حدیث از پیامبر آوردم، ابوبکر وسیله احرافی خواست و تمام احادیث را آتش زد.
این احادیث حداقل مشتمل بر نام خدا، آیات قرآن و اسم پیامبر بود، اینها را آتش زدن خیلی
دل و جرئت می‌خواهد. جامع‌ترین کتابی که در این باره نوشته شده است، تدوین السنة الشریفه،
تألیف آقای جلالی است.

اشکالات روایات اهل سنت در تشریح اذان

اشکال اول: مخالفت روایات اهل سنت در تشریح اذان با روایات تشریح با وحی

ما در مناقشه دلالتی روایات عرض کردیم که اولین اشکال روایات تشریح اذان مخالفت آنها با
روایات تشریح اذان با وحی است...

اشکال دوم: عدم اعتبار خواب و رؤیا نزد شیعه و سنی

نکته دیگری که در این جا باید اشاره کنم، این است که خود رؤیا، چه نزد شیعه و چه نزد
اهل سنت هیچ اعتباری ندارد؛ حتی بعضی‌ها ادعای اجماع کرده‌اند بر عدم اعتبار رؤیا و خواب، مگر
این که خواب انبیاء و پیامبران باشد.

لا يعتمد علي رؤيا غير الأنبياء بإجماع الأمة.

به اجماع علمای امت بر خواب و رؤیا اعتباری نیست مگر خواب و رؤیای انبیاء.

علامه حلی، تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۰۴ و ص ۱۰۵.

تعبیر ابن حجر این است که:

وقد استشكل إثبات حكم الأذان برويا عبد الله بن زيد لأن رؤيا غير الأنبياء لا يبتنى عليها حكم شرعي.

بر اثبات حكم اذان به واسطه خواب و رؤياي عبد الله بن زيد اشكال شده است كه به جز خواب انبياء نمي تواند مستند حكم شرعي قرار گيرد.

فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۲، ص ۸۲، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب.

ابن حجر، ابن تيميه، قرطبي و... صراحتاً گفته اند: هم آيه و هم سنت دلالت مي كند بر اين كه در وضو ما بايد پايان را مسح كنيم؛ ولي چه كار كنيم كه ائمه اربعه ما و بعضي از بزرگان بر اين عقیده اند كه بايد پا را شست و ما هيچ راه گريزي نداريم كه راه اينها را برويم.

يعني عين همان تعبيری كه در قرآن آمده:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.

و چون به آنها بگویند: از آنچه خدا نازل کرده است متابعت کنید گویند: نه، ما از آیینی كه پدران خود را بر آن یافته ایم متابعت می كنيم.

سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۱.

در اين جا ابن حجر يك توجيه بسيار بي پایه و اساس دارد. من نمي خواهم جسارت كنم؛ ولي كلمات بي اساس و بي پایه شان را مورد نقد قرار مي دهيم. مي گويد: خواب انبياء چيزي نيست كه حكم شرعي بر اساس آن بناء شود. بعد مي گويد:

وأجيب باحتمال مقارنة الوحي لذلك أو لأنه صلى الله عليه وسلم أمر بمقتضاها لينظر أيقر على ذلك أم لا ولا سيما لما رأى نظمها يعد دخول الوسواس فيه.

جواب داده شده به احتمال همراهي وحي با اين گونه موارد چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مقتضاي آن امر نمودند تا ببيند آيا بر اين اقرار مي كنند يا نه؟ مخصوصاً وقتي كه ديد نظم آن مانع از دخول وسواس در آن مي شود.

فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۲، ص ۸۲، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب.

وقتي انسان مي بيند كه اين بزرگان با آن همه عظمت علمي كه دارند به اين شكل با كلمه «احتمال، يَحْتَمَل، يظن و يزعم» مي خواهند حكم شرعي درست كنند، آدم واقعاً تأسف مي خورد. آيا قرينه و شاهدي در اين باره وجود دارد؟ قبل از آقاي ابن حجر و در طول اين هشت قرن آيا كسي آمده چنين چيزي گفته است؟ فقط مجرد احتمال مقارنة الوحي لذلك. ما مي گوييم كه اصلاً اين بحثي كه شما مطرح كرديد، با نص روايات، حيرت نبي مكرم، سرگرداني آن حضرت، دستور به ساختن ناقوس و خواب صحابه و از آن طرف آمدن پيامبر به سوي خواب مخالفاً للوحي نمي سازد. رواياتي كه فقهاي شما بر آن استناد كرده اند، گفته اند كه وحيي در كار نبود.

اگر وحيي بود، نبي مكرم تابع وحي بود، چه نيازي بود كه يك كسي خواب ببيند و وحي بيايد خواب را تأييد كند، اگر بنا است كه خواب بيايد، مي آيد و اذان را تشریح مي كند. خواب در کنار وحي كالجر في جنب الإنسان (سنگ در کنار انسان) است.

پس اشكال دوم ما اين است كه خواب كسي حجت نيست و نبي مكرم موظف است از وحي تبعيت كند نه از خواب. بله خوابي كه نبي مكرم ببيند و حتي اگر الهامي بشود، عين وحي است و هيچ تفاوتی ندارد؛ همان طوري كه در سوره اسراء، آیه ۶۰ هم صراحت دارد:

وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَبْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ.

و آنچه در خواب به تو نشان داديم و داستان درخت ملعون كه در قرآن آمده است چيزی جز آزمون مردم نبود. ما مردم را می ترسانيم ولی تنها به كفر و سرکشیشان افزوده می شود.

سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۰.

كه صراحت در دودمان نحس بني اميه دارد. حتي بعضي از وحيها براي بعضي از پيامبران از طريق وحي بوده است. بعضي از طريق الهام بوده و برخي ديگر از طريق ارتباط با فرشته وحي.

اشكال سوم: حيرت و سرگرداني پيامبر در انجام رسالت

اشكال سوم بر روايات تشریح اذان اين است كه قضيه عبد الله بن زيد بنا بر آنچه كه از ابوداود و ابن ماجه خوانديم، مردم براي نماز جماعت حاضر نمي شدند، بعضيها زود مي آمدند، بعضي ديرتر و بعضي نمي رسيدند، نبي مكرم حيران و سرگردان بودند كه چه كار كنيم كه مردم متوجه وقت نماز بشوند. بعضيها گفتند كه ناقوس بسازيم. تا اين كه نبي مكرم دستور داد ناقوسي بسازند و آن را در زمان نماز بگویند و مردم حاضر بشوند و قبل از آن كه اين كار عملي شود، آقاي عبد الله بن زيد خواب دید و پيامبر از اين تصميمشان برگشته و فرمودند: برو به بلال آموزش بده تا اذان بگويد.

این بدان معناست كه نبي مكرم در يك امر شرعي حيران و سرگردان است، این مخالفت رسالت و نبوت است كه نبي مكرم در يك امر شرعي نداند چه كار كند.

اشکال چهارم: محال بودن بداء قبل از فرا رسیدن وقت عمل

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با مردم مشورت می‌کند و دستور می‌دهد که ناقوس بسازند و دستور می‌دهند که ناقوس را بزنند، قبل از آن که این ناقوس زده بشود، پیامبر از رأی خود بر گشته‌اند. آقایان صراحت دارند که عدول از يك امری قبل از وقت عمل از انواع بداء مستحیل است؛ هم برای خدا و هم برای رسول. یعنی خداوند به عملی امر کند اما قبل از وقت عمل از این امر برگردد. این را اهل سنت بداء مستحیل می‌گویند و نشان‌گر حیران و جهل شارع مقدس است.

اشکال پنجم: مشورت در تشریح احکام الهی

اشکال پنجم: این است که در این روایات داشتیم که پیامبر با مردم مشورت کردند، هر کس نظری داد، اولاً: مشورت در امور شرعی برای پیامبر جایز نیست. قرآن صراحت دارد که تمام امور شرعی به دست خداوند است. در سوره آل عمران، آیه ۱۵۴ می‌فرماید:

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ.

می‌گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟ بگو: همه کارها به دست خداست.

سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۴.

نبی مکرم اگر بنا است که يك امر شرعی را برای مردم بیان کند؛ آن‌هم در يك امر تعبیدی بخواهد با مردم مشورت کند بر خلاف «**قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ**» است.

خود مشاوره که هر کس طرحی بدهد و نبی مکرم در امر شرعی به دهان مردم نگاه کند، در حقیقت نوعی بازگو کردن سخن مردم از قول خداوند است و این خلاف آیه ۴۴ سوره الحاقه است که خداوند می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ.

اگر پیامبر پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما می‌بست، با قدرت او را فرومی‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. سوره الحاقه (۶۹)، آیه ۴۴.

این طور تهدید نشان می‌دهد که نبی مکرم اجازه ندارد بیاید در مسائل شرعی با مردم مشورت کند.

اما قضیه «**وشاورهم في الأمر**» قطعاً با توجه به سیره نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم مختص موضوعات خارجی است و ارتباطی به مسائل شرعی ندارد. مواردش هم تا حدودی مشخص شده است.

اشکال ششم: ذکر نشدن روایات تشریح اذان در صحیح مسلم و بخاری

اشکال ششم: این است که آقایان معمولاً به فضائل اهل بیت علیهم السلام که می‌رسند می‌گویند: چون این روایت را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاورده‌اند، معلوم می‌شود که این حدیث ضعیف بوده است. مثلاً حدیث غدیر را به همین دلیل تضعیف می‌کنند. یا روایاتی مثل «علي مع الحق» و... ما هم در این جا می‌گوییم: آیا این روایت را بخاری آورده است، آیا مسلم آورده؟ این دو نفر که از شخصیت‌های برجسته شما هستند و غالباً اعراض اینها را دلیل بر ضعف يك روایت می‌دانید، آیا در این دو کتاب حدیث خواب عبد الله بن زید، خواب عمر، خواب ابوبکر و یا هفده نفر از صحابه در يك شب، آمده است؟

اشکال هفتم: حاکم شهادت عبدالله بن زید را قبل از تشریح اذان می‌داند

از آن بالاتر، آقای حاکم نیشابوری، متوفای ۳۰۶ هـ عنایت داشت تمام روایاتی را که از قلم محمد بن اسماعیل بخاری و محمد بن مسلم نیشابوری ساقط شده، در مستدرک استدرک کند؛ یعنی تمام روایاتی که شرائط بخاری و مسلم را داشت بیاورد. حتی در مستدرک الصحیحین هم این قضیه خواب عبد الله بن زید نیامده است؛ بلکه خود حاکم نیشابوری عبارتی دارد که آمده طعن زده و اشکال کرده بر همین قضیه خواب عبد الله بن زید و می‌گوید:

وإنما ترك الشيخان حديث عبد الله بن زید في الأذان والرؤيا التي قصها علي رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا الإسناد لتقدم موت عبد الله بن زید فقد قيل إنه استشهد بأحد وقيل بعد ذلك ببسیر والله أعلم

مسلم و بخاری نقل حدیث عبد الله بن زید در باره اذن و قصه خواب او را که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و باعث تشریح اذان شده است را ترك کرده و آن را نیاورده‌اند چون اصلاً عبدالله بن زید يك سال قبل از تشریح اذان و با به قول بعضی مدتی اندک قبل از آن از دنیا رفته است. و خداوند دانایتر است.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۸۷، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیشابوری، الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا.

می‌گوید: اصلاً عبد الله بن زید قبل از تشریح اذان از دنیا رفته است و همه این روایات ساختگی است؛ چون عبد الله بن زید در جنگ احد شهید شده و قضیه تشریح اذان در نزد اهل سنت بعد از واقعه جنگ احد است.

و جالب این است که دختر عبد الله بن زید می‌آید پیش عمر بن عبد العزیز، روایت هم صحیح است و ابو نعیم در حلیة الأولیاء دارد، می‌گوید:

دخلت ابنة عبد الله بن زید بن ثعلبة علی عمر بن عبد العزیز فقالت أنا ابنة عبد الله بن زید شهيد ابي بدر و قتل بأحد فقال سليني ما شئت فأعطاها

دختر عبد الله بن زید بن ثعلبة با عمر بن عبد العزیز مواجه شد و گفت من دختر عبد الله هستم او در جنگ بدر حاضر شد و در جنگ احد به شهادت رسید. عمر بن عبد العزیز گفت: هرچه می‌خواهی از من تقاضا کن.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج ٤، ص ٩٧، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد الجاوي.

دختر عبد الله بن زید تقاضاهایی دارد. این دختر نزد عمر بن عبد العزیز رفته و فضائل پدرش را نقل می‌کند؛ از جمله حضور در جنگ بدر و شهادت در جنگ بدر. اگر چنانچه خواب پدرش مصدر تشریح اذان بود، باید ذکر می‌کرد؛ چون حضور در بدر و شهادت در احد اختصاص به عبد الله بن زید نداشت و فضیلت مختصه نیست؛ ولی رؤیایی که مصدر تشریح اذان باشد، از فضائل ویژه است و از منقبت خاصی است که قابل مقایسه با حضور در جنگ بدر نیست. حتی خود بزرگان اهل سنت دارند که اگر واقعاً رؤیا ثابت بود، باید دخترش بیان می‌کرد. پس ما در مجموع هفت اشکال اساسی بیان کردیم.

ابوبکر روایات پیامبر اکرم را جمع آوری کرده و می‌سوزاند

عزیزان خواسته‌اند که سند روایت سوزاندن احادیث در زمان ابو بکر را نقل کنیم. روایت این است:

قالت عائشة جمع أبي الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت خمسمائة حديث فبات ليلته يتقلب كثيرا قالت فغممني فقلت أتقلب لشكوى أو لشيء بلغك فلما أصبح قال أي بنية هلمني الأحاديث التي عندك فجتته بها فدعا بنا فحرقها

عایشه می‌گوید: پدرم احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع کرده بود که به پانصد حدیث رسیده بود تا این که شبی در بستر خود به فکر فرو رفته و خوابش نمی‌برد عایشه می‌گوید من که از این موضوع ناراحت شده بودم گفتم آیا موضوعی باعث ناراحتی شما شده است؟ صحابگان پدرم مرا صدا زد و گفت: دخترکم! بشتاب و احادیثی را که را نزدت گذارده‌ام را بیاور. من هم آوردم و او هم آتشی طلب کرد و آنها را آتش زد.

تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٥، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى.

روایات در این باره متعدد وارد شده است که ابوبکر اول کاری که کرد احادیث مربوط به اهل بیت یا احادیثی که ارکان حکومت آنها را متزلزل می‌کند، آتش زد تا در میان مردم نباشد. این يك دردی است و يك سؤالی است که ما از اهل سنت داریم. برای چه احادیث را آتش زدند. اگر چنانچه بر فرض ابوبکر که به عنوان خلیفه است و به قول شما جزء اولین کسانی است که اسلام آورده و همه را می‌شناسد، امکاناتش هم هست، بیاید به مردم اعلان کند که فلان حدیث صحیح است و فلان حدیث صحیح نیست. فلانی ثقه و فلانی غیر ثقه است. این در حقیقت عذری است بدتر از گناه. مردم خودشان هم می‌توانستند بررسی کنند.

این کار ابوبکر عدالت صحابه را نیز زیر سؤال می‌برد... یا گفته‌اند که ابو بکر عذر آورد که می‌ترسم سنت پیامبر با قرآن مخلوط شود. از این آقایان سؤال می‌کنیم وقتی که در باره محل دفن پیامبر اختلاف کردند، مگر ابو بکر نگفت که هر نبی هر کجا از دنیا رفت همان جا دفن کنید. حضرت زهرا سلام الله علیها هم وقتی آمد تقاضای فدک کرد، مگر ابو بکر نگفت: من از پیامبر شنیدم «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؟ مگر ابو بکر نگفت: از پیامبر شنیدم که «لو كان في أمي محدثون لكان عمر»؟ (اگر در امت من کسی محدث (کسی که مانده با او سخن می‌گویند) وجود داشته باشد آن کس عمر می‌باشد) این همه مطالبی که از قول ابوبکر و عمر نقل کرده‌اند، چیست؟ چطور شد که اینها با قرآن مخلوط نشد؟

روایتی دارند اهل سنت و تقریباً اگر نگوییم متواتر، قریب به تواتر است، به نام حدیث اریکه. این روایت از روایاتی است که شاید کسی بررسی کند بیش از سی چهل سند برای آن پیدا کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:
الا يوشك رجل ينسني شيعاناً علي أريكته يقول عليكم بالقرآن فما وجدتم فيه من حلالٍ فأحلوه وما وجدتم فيه من حرامٍ فحرموه

به زودی شخصی شکم باره بر تخت خود تکیه می‌زند و می‌گوید: بر شما باد روی آوردن به قرآن کریم هر آنچه در آن حلال یافتید حلال و هر آنچه حرام یافتید حرام بدانید.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ١٢٠، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر - مسند أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ١٢٢ - سنن الدارمي، عبد الله بن بهرام دارمي، ج ١، ص

۱۴۴ - سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵ - السنن الكبرى، بیهقی، ج ۹، ص ۳۳۱ و ۳۳۲ - المعجم الكبير، طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۷۵ - الکفاية في علم الرواية، خطيب بغدادی، ص ۲۳ و...

بررسی تناقضات موجود در روایات تشریح اذان

آخرین بحث ما در روایاتی که در تشریح اذان آورده‌اند، تناقضاتی است که در روایات تشریح اذان از دیدگاه اهل سنت موجود است که خود این تناقضات نشانگر این است که این روایات جعلی و ساختگی است.

ابتدا از روایاتی که مربوط به خلیفه دوم است شروع می‌کنیم. این روایت داد می‌زند که من ساخته شده دستگاه حدیث سازی دودمان بنی امیه هستیم. حدیث‌هایی با سند محکم داریم که معاویه رسماً دستور داد مردم هر چه قدر می‌توانند در فضائل عمر و ابوبکر و عثمان حدیث نقل و جعل کنند و برای هر حدیث هم هدایایی در نظر گرفت که ابن مردویه می‌گوید: غالب احادیثی که در فضائل خلفای ثلاثه است، ساخته و پرداخته دودمان بنی امیه و به دستور معاویه بوده است.

روایات تشریح اذان در صدد فضیلت تراشی برای عمر بن خطاب

صحیح بخاری قضیه اذان را در جلد اول صفحه ۵۰، حدیث ۶۰۴، کتاب الصلاة باب تشریح اذان، این گونه نقل می‌کند:

أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ يَقُولُ كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَاةَ لَيْسَ يَنَادِي لَهَا فَيَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ اتَّخَذُوا نَافُوسًا مِثْلَ نَافُوسِ النَّصَارَى وَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلْ يَوْفًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ فَقَالَ عُمَرُ أَوْلَا تَبْعَتُونَ رَجُلًا يَنَادِي بِالصَّلَاةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا بِلَالُ فَمَنْ قَنَادَ بِالصَّلَاةِ

وقتی مسلمان‌ها آمدند و در مدینه مستقر شدند، وقتی برای نماز جماعت دعوت می‌شدند راهی نبود تا همه را از آن با خبر کنند. تا این که روزی با هم صحبت کردند و به توافق رسیدند که برای این که برای نماز نداي عمومی داده شود تا مردم در نماز جماعت حضور پیدا کنند، بعضی از صحابه گفتند: نافوسی مثل نافوس نصاری بگیریم و در آن بدمیم تا مردم متوجه وقت نماز جماعت شوند. بعضی گفتند: از شیپوری استفاده کنیم مثل شیپوری که از شاخ حیوان ساخته می‌شود و یهودی‌ها در آن فوت می‌کنند و صدا می‌کند. تا این که عمر گفت: آیا نمی‌خواهید کسی را برای خبر ساختن مردم از نماز انتخاب کنید؟ از این رو رسول خدا دستور داد تا بلال مردم را برای نماز خبر کند.

صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۱۹، الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۵، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری النیسابوری الوفاة: ۳۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی.

در میان همه عقلاء، عاقل‌تر از همه جناب خلیفه دوم به پا خواست و گفت: چرا مردی را نمی‌فرستید که مردم را به نماز دعوت کند.

تنها روایتی که بخاری در تشریح اذان آورده همین است. درست است فقرات اذان را ذکر نکرده و تنها عبارت عمر این است که «یؤذن بالصلاة» ولی خود محمد بن اسماعیل بخاری از این روایت تشریح اذان را استفاده کرده است و غیر از این روایتی نقل نکرده است.

جعل فضیلت برای عمر در اضافه کردن شهادت بر رسالت پیامبر در اذان

در کتاب ابن خزیمه خواندیم که آقای بلال داشت اذان می‌گفت و در اذان «اشهد ان لا اله الا الله» بود و «حي علي الصلاة» بود، **فقال عمر: قل في أثرها أشهد أن محمد رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل كما أمرك عمر**

بلال در ابتدا این گونه اذان می‌گفت: أشهد أن لا إله إلا الله حي على الصلاة تا این که عمر به آن اضافه کرد أشهد أن محمد رسول الله از این رو پیامبر اکرم به عمر فرمود: همان‌گونه که عمر تو را امر کرد اذان بگو.

صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۷، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمه أبو بكر السلمی النيسابوري الوفاة: ۳۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بیروت - ۱۳۹۰ - ۱۹۷۰، تحقیق: د. محمد مصطفی الأعظمی

یعنی در میان آن همه افراد، جناب عمری که سال هفتم یا هشتم اسلام آورده و بعد از این هفت سال دیگران نماز می‌خواندند، این جناب مشغول بت پرستی بوده و خیلی از افراد هم از ترس ایشان جرأت نمی‌کردند اسلام بیاورند، به مرحله‌ای رسیده که می‌گوید: دنبال اشهد ان لا اله الا الله، نام رسول اکرم را هم بگویند.

عمر صدای اذان جبرائیل در آسمان را می‌شنود و به پیامبر خبر می‌دهد

بعد ما از سیره حلبی و عمدة القاری خواندیم که:

أول من أذن في السماء جبريل فسمعه عمر وبلال فأقبل عمر فأخبر النبي بما سمع ثم أقبل بلال فأخبر النبي بما سمع فقال له رسول الله سيفك عمر يا بلال أذن كما سمعت قال ثم أمره رسول الله أن يضع أصبعه في أذنيه استيعاناً بهما على الصوت

اولین کسی که در آسمان اذان گفت جبرائیل بود. عمر و بلال هر دو از جبرئیل شنیدند و عمر این موضوع را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید، ولی وقتی بلال آمد نزد رسول خدا و قضیه را به عرض رسول خدا رسانید پیامبر اکرم فرمود: قبل از تو عمر آمد و این خبر را اطلاع داد، تو به همان شکل که شنیدی اذان بگو. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را امر نمود تا به هنگام اذان گفتن دست‌های خود را در گوش‌های خود بگذارد تا به صدایت کمک شود.

مسند الحارث (زوائد الهیثمی)، ج ۱، ص ۲۴۵، بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، اسم المؤلف: الحارث بن أبي أسامة / الحافظ نور الدين الهيثمي الوفاة: ۲۸۲، دار النشر: مركز خدمة السنة والسيرة النبوية - المدينة المنورة - ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. حسين أحمد صالح الباكري - المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، ج ۲، ص ۷۰، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغيث - السعودية - ۱۴۱۹هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري.

این هم سومین روایت. حالا اگر ما چنین عبارتی را برای امیر المؤمنین علیه السلام می‌آوردیم، فوراً می‌گفتند: شما غلو می‌کنید و معتقد هستید که علی علیه السلام پیامبر است و جبرئیل اشتباه کرده که به پیامبر نازل شده و... ولی نسبت به عمر اشکالی ندارد. البته برای خالی نبودن عریضه نام بلال هم اضافه شده است و گرته بلال محلی از اعراب ندارد که این قدر مقام ایمانی‌اش بالا باشد که صدای جبرئیل را از آسمان‌ها بشنود.

این روایت را ابن حجر در فتح الباری، جلد ۲، صفحه ۶۲، جناب عینی که از شخصیت‌های برجسته اهل سنت در عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۱۰۷ و صالحی دمشقی از استوانه‌های اهل سنت و از متأخرین است، در کتاب سبل الهدی، جلد ۲، صفحه ۲۵۷ و... این روایت را نقل می‌کنند بدون این که کوچکترین نقدی وارد کنند.

روایت چهارم روایتی بود که از سنن أبي داود خواندیم که جناب عبد الله بن زيد خواب دید اذان و اقامه را در خواب به او آموختند و آمد خدمت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و پیامبر گفت تو صدای خوبی نداری ولی آقای بلال صدای قشنگی دارد، اذان به او آموزش بده برود بالای مأذنه یا بالای بلندی که از ریگ بود که بلندتر از آن در مدینه نبود بایستد و اذان بگوید. این آقا رفت بالای مأذنه مشغول اذان گفتن شد، بعد می‌گوید:

عَنْ أَبِي عَمِيرٍ بْنِ أَنَسٍ عَنِ عُمُومَةَ لَه مِنْ الْأَنْصَارِ قَالَ اهْتَمَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلصَّلَاةِ كَيْفَ يَجْمَعُ النَّاسَ لَهَا فُقِيلَ لَهُ انصِبْ رَأْيَةَ عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَاةِ فَإِذَا رَأَوْهَا آذَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَلِمَ يَعْجَبُ ذَلِكَ قَالَ قَدْ كَرِهَ لَهُ الْقِنْعُ يَعْنِي الشُّبُورَ وَقَالَ زِيَادُ شُبُورِ الْيَهُودِ فَلِمَ يَعْجَبُ ذَلِكَ وَقَالَ هُوَ مِنْ أُمَّرِ الْيَهُودِ قَالَ قَدْ كَرِهَ لَهُ النَّاقُوسُ فَقَالَ هُوَ مِنْ أَمْرِ النَّصَارَى قَانَصَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَهُوَ مَهْتَمٌ لَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَرَى الْأَذَانَ فِي مَنَامِهِ قَالَ فَقَدَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَبَيْنٌ نَائِمٌ وَبِقَطَانٍ إِذْ أَتَانِي آتٍ قَارِئِي الْأَذَانَ قَالَ وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَدْ رَأَى قَبْلَ ذَلِكَ فَكَتَمَهُ عِشْرِينَ يَوْمًا قَالَ نِمَّ أَخْبَرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي فَقَالَ سَبَقَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فَاسْتَحْيَيْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا بِلَالُ قُمْ قَانِظِرْ مَا يَأْمُرُكَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ قَافِعَهُ قَالَ قَادَنَ بِلَالٌ قَالَ أَبُو بِيْشْرِ قَأَخْبِرَنِي أَبُو عَمِيرٍ أَنَّ الْأَنْصَارَ تَزَعَمُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ لَوْلَا أَنَّهُ كَانَ يَوْمئِذٍ مَرِيضًا لَجَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُؤَذِّنًا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سعی داشت تا راهی برای جمع نمودن مردم بیابد؛ از این رو به حضرت گفته شد: به هنگام فرا رسیدن وقت نماز پرجمی را [بر فراز مسجد] برافراز. تا به هنگام دیدن آن مردم یکدیگر را خبر سازند؛ پیامبر از این پیشنهاد خشنود نشد، لذا به حضرت پیشنهاد دادند تا از وسیله‌ای شبیه شیپور یهودی‌ها استفاده کنند اما این پیشنهاد نیز مورد خوشایند رسول خدا واقع نگردید. بعد از آن پیشنهاد ساخت ناقوسی برای این کار را دادند اما حضرت این دو پیشنهاد را کار یهود و نصارا دانست و آن را نپذیرفت. تا این که عبدالله بن زید بن عبد ربّه که برای اهتمام حضرت اهمیت فراوانی قائل بود اذان را در خواب به او نشان دادند تا این که صبحگاهان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من در حالتی بین خواب و بیدار بودم که شخصی نزد من آمد و اذان را به من آموخت. راوی می‌گوید: عمر بن خطاب نیز همین خواب را دیده بود ولی بیست روز آن را مخفی نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این موضوع با خبر ساخت حضرت فرمود: چه چیزی باعث شد تا مرا از آن با خبر نسازی؟ گفت: عبد الله بن زید در این باره از من سبقت گرفته بود لذا از بیان آن حیا نمودم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بلال را فرا خواند و فرمود: دقت کن و هر چه را عبد الله بن زید به تو گفت در اذان بگو. بلال نیز به همان شکل اذان گفت...

سنن أبي داود، ج ۱، ص ۱۲۴، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد - فتح الباري، ج ۲، ص ۶۶ - عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۷ - سبل الهدی، ج ۲، ص ۲۵۷.

ما می‌خواهیم این روایات را در کنار هم بگذاریم تا ثابت کنیم که بحث تشریح اذان نیست؛ بلکه بحث این است که يك مقام منبعی برای خلیفه از این کانال ساخته شود. بعد وقتی که آقای عبد الله بن زید خبر داد که من چنین خوابی دیده‌ام جناب عمر هم آنجا نشسته بود و گفت من هم چنین خوابی دیده‌ام، حضرت فرمود:

ما منعك أن تخبرني؟ فقال: سبقني عبد الله ابن زيد فاستحييت...

پنجمین دسته از روایات این است که اصلاً عبد الله بن زید آمد و خبر داد به نبی مکرم که من چنین خوابی دیده‌ام، آقای بلال رفت بالای مأذنه و شروع کرد به اذان گفتن. جناب عمر بن

خطاب در خانه‌اش خوابیده و بلند شد با عجله در حالی که فرصت نکرد عیاش را روی دوشش بیندازد، عیاش کشیده می‌شد و آمد خدمت پیامبر و گفت:

وَأَلَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ رَأَيْتَ مِثْلَ مَا رَأَى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَلِيلَ الْحَمْدِ قَدَاكَ أَثَبْتُ

ای نبی خدا قسم به آن خدایی که تو را به حق مبعوث نمود من هم همان چیزی را که عبدالله دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شکر خدا که با [آنچه تو دیدی] این موضوع بهتر تثبیت شد.

سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۸۶، عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمی الوفاة: ۲۵۵، دار النشر: دار الكتاب العربي - بیروت - ۱۴۰۷، الطبعة: الأولى، تحقیق: فواز أحمد زمرلي، خالد السبع العلمي

عمر که داخل خانه‌اش بود و خبر نداشت که چنین قضیه‌ای بوده و فقط از بالای مآذنه صدای بلال را شنید، از کجا فهمید که این بلال متعقب بر خواب عبد الله بن زید بوده و این قضیه را کی نقل کرده است؟ روایت این است که آقای عبد الله بن زید آمد خدمت نبی مکرم اسلام و گفت چنین خوابی دیده‌ام، همان لحظه هم که وقت اذان بود، پیامبر در همان مجلس دستور داد به بلال که اذان را از آقای عبد الله بن زید یاد بگیر و برو اذان بگو و رفت که اذان بگوید. شاید جناب عمر بن خطاب علم غیب داشته و یا وحیی بر او نازل شده که اذان بلال پیگرد خواب عبد الله بن زید است... حتی قضیه عبد الله بن زید را درست می‌کنند، پای بلال را وسط می‌کشند تا بتوانند این مجموعه احادیث جعلی و دروغین را به کرسی بنشانند. کسی که می‌خواهد دروغ بگوید مثلاً می‌گوید: من ده هزار ۱۹۵ تومان و پنج ریال خرج کرده‌ام، دقیقاً آن تکه‌هایش را هم می‌گوید تا طرف شبهه نکند که دروغ است. تمام این قضایا کنار هم که قرار می‌گیرد ما فقط همین را استفاده می‌کنیم که اینها دروغ‌هایی است که کنار هم چیده شده تا برای جناب عمر بن خطاب فضیلتی و منفعتی درست کنند.

مثل همان روایاتی که در صحیح بخاری نیز نقل شده که پیامبر فرمود: در میان بنی اسرائیل افرادی بودند محدث، یعنی ملائکه با آنها سخن می‌گفتند، اگر بنا باشد در امت من محدثی باشد، فقط جناب عمر بن الخطاب است و هیچ یک از صحابه من به چنین مقامی نمی‌رسند. ذیل این روایت را در شرح فتح الباری مراجعه کنید که معنای محدث؛ یعنی یحده الملائکه. اینها همه نشانگر این است که این روایات همگی جعلی هستند و هدف از جعل روایات تأسیس یک مقام آنچنانی برای خلیفه دوم است.

ابوبکر هم از فضایل ساختگی تشریح اذان بی نصیب نیست

البته یک روایتی هم ما خواندیم که خلیفه اول را هم نگذاشتند از این قضیه بی بهره باشد. آنها که طرفدار ابوبکر بودند گفتند که عمر این همه فضائل دارد و اگر برای عمر چنین چیزی درست کردیم، شاید کسی بگوید که عمر از ابوبکر افضل بوده و با وجود ابو بکر چطور عمر خواب دید و...، یک چیزی هم برای ابوبکر درست کردند.

وعن بریده أن رجلاً من الأنصار مر برسول الله صلى الله عليه وسلم وهو حزين وكان الرجل ذا طعام يجتمع إليه ودخل مسجده يصلي فينمنا هو كذلك إذ نعى فأتاه آت في اليوم فقال قد علمت ما حزنك له قال فذكر قصة الاذان فقال النبي صلى الله عليه وسلم أخبر بمثل ما أخبرت به أبو بكر فمروا بلالا أن يؤذن بذلك

از بریده روایت شده که مردی از انصار در حالی که محزون و غمگین بود از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبور کرد و چون غذا و طعامی همراه داشت مردم به گرد او جمع شدند و بعد برای خواندن نماز وارد مسجد شد که در این حال او را خواب فرا گرفت که در عالم خواب شخصی سراغ او آمد و به او گفت: من علت ناراحتی تو را می‌دانم از این رو قصه اذان را به او خبر داد و او هم پیامبر را از این موضوع با خبر کرد و پیامبر هم فرمود: مثل همین مطلب را ابوبکر خبر داده بود بروید و بلال را بگویید تا به این شکل اذان بگوید.

مسند أبي حنيفة، ج ۱، ص ۱۴۸، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن أحمد الأصبهاني أبو نعيم الوفاة: ۴۲۰، دار النشر: مكتبة الكوثر - الرياض - ۱۴۱۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: نظر محمد الفارابي - المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۲۹۳، اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: دار الحرمين - القاهرة - ۱۴۱۵، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني - مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷. اینها همه داد می‌زنند که روایت ساختگی است.

در سقیفه هیچ اثری از استدلال به این روایات نیست

اگر واقعاً چنین چیزی برای ابوبکر ثابت بود و برای عمر بود و ده‌ها احادیثی که جعل شده است، باید در سقیفه بیان می‌کردند. سقیفه‌ای که انصار در برابر مهاجرین ایستادند. حتی سعد بن عباده گفت: من با شما می‌جنگم و تا آخرین تیری که در کمان دارم تمام نکنم از مبارزه با شما از پای نمی‌نشینم. حباب بن منذر گفت: مهاجرین را از مدینه بیرون کنید تا بروند به همان خانه‌هایشان و همان‌جایی که همه‌شان فرمانبردار بودند نه فرمانده. سعد بن عباده ریش عمر را گرفت، عمر گفت: که اگر یک دانه از ریش من کنده بشود، تمام دندان‌های تو را خرد می‌کنم. تمام

این قضایا و درگیری‌ها در سقیفه بود و هر فضیلتی که می‌توانستند برای ابوبکر ذکر کردند. تاریخ طبری و صحیح مسلم را ملاحظه کنید که از قول عمر این قضایا را مفصل نقل کرده‌اند. ما از قریش هستیم و شما انصار خویشاوندی با پیامبر ندارید، نمی‌توانید خلافت پیامبر را تصاحب کنید؛ چون ما فامیل پیامبر هستیم. خلافت باید مادامی که فامیل پیامبر هست به غیر فامیل نمی‌رسد. ما از اهل بیت پیامبر هستیم و... ده‌ها از این قضایا را کنار هم چیدند برای این که برای ابوبکر مقامی و منزلتی در برابر انصار درست کنند. اگر چنین قضایای بود، حتماً در آنجا مطرح می‌کردند. اگر تشریح اذان توسط ابوبکر و عمر بود، آنها را در سقیفه که نیاز مبرم و شدید داشتند، حتماً بیان می‌کردند. معلوم می‌شود که هیچ یک از این مطالب حتی در زمان خود آنها نیز مطرح نبوده است. روزی که ابوبکر می‌خواست عمر را برای خلافت معین کند، کل مردم اعتراض می‌کردند.

اعتراض مردم به ابوبکر برای جانشینی عمر

در بعضی از مصادر دارد که:

فمن الناس من قال قد وليت علينا فظا غليظا

بعضی از مردم گفتند: ای ابوبکر جواب خدا را چه خواهی داد که مردی خشن و بد اخلاق را بر ما مسلط کردی؟ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۵، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني، الوفاة: ۵۴۸، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ۱۴۰۴، تحقیق: محمد سید کیلانی.

اگر چنین قضایایی بود، بلا فاصله ابو بکر می‌گفت: عمر کسی است که با دیدن خواب او اذان تشریح شده است، کسی است که صدای جبرئیل را در آسمان‌ها شنید، کدام یک از شما چنین مقام و موقعیتی نزد خدا دارید؟

مشخص است که حتی در زمان حیات ابو بکر و عمر چنین قضایایی نبوده و چنین روایاتی به گوش هیچ کس نخورده است. معمولاً رسم است که اگر بنا باشد برای یک خلیفه‌ای و لو فضائل خیلی ریز هم باشد، معمولاً در زمان خود ایشان از زبان شعراء و یا بعضی از مداحان و... شنیده می‌شد. اما حتی یک گزارش هم در این باره نداریم.

البته تناقضات دیگری هم هست؛ ولی همین یک مورد کفایت می‌کند که انسان بساط تمام این روایات را جمع کند و بندازد کنار.

تکذیب امام صادق علیه السلام نسبت به تشریح اذان به واسطه خواب

ما می‌بینیم که از خود ائمه علیهم السلام روایاتی داریم با سند‌های صحیح و محکم که این قضیه را کاملاً نفی کرده‌اند. روایت با سند صحیح از عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام است که سؤال کردند: حضرت فرمودند:

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ مَا تَرَوِي هَذِهِ النَّاصِيَةَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فِيمَا دَا فَقَالَ فِي أَدَانِهِمْ وَ رُكُوعِهِمْ وَ سُجُودِهِمْ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أَبِي بِنَ كَعْبٍ رَأَى فِي النَّوْمِ فَقَالَ كَذَبُوا فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ قَالَ فَقَالَ لَهُ سَدِيرُ الصِّرْفِيِّ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ لَنَا مِنْ ذَلِكَ ذِكْرًا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى سَمَاوَاتِهِ السَّبْعِ أَمَا أَوْلَاهُنَّ فَبَارَكَ عَلَيْهِ وَ الثَّانِيَةَ عَلَّمَهُ فَرَضَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ

امام صادق علیه السلام از این اذینه سؤال نمود: این ناصیه‌ها چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایتان شوم در چه رابطه‌ای؟ فرمود: در اذان و رکوع و سجودشان، عرض کردم: آنها می‌گویند: ابی بن کعب اذان را در خواب دیده است، حضرت فرمود: دروغ گفته‌اند دین خداوند عز و جل عزیزتر از آن است که با خواب و رؤیا تشریح شود، راوی می‌گوید: سدیر صیرفی عرض کرد: فدایتان شوم برای ما در این باره حدیثی بیان فرمایید، حضرت فرمود: خداوند عز و جل هنگامی که پیامبرش را به آسمان‌های هفت‌گانه عروج داد، پیامبر را در آسمان اول مبارک گردانید و در آسمان دوم واجباتش را به او آموزش داد و بر او نازل فرمود...

الكافي، شيخ كليني، ج ۳، ص ۴۸۲ و ۴۸۶.

تا آنجا که دارد جبرئیل اذان گفت که قبلاً آن را خواندیم.

لعن امام صادق به کسانی که اذان را برگرفته از خواب می‌دانند

روایت دیگر، روایتی است که مرحوم شهید در ذکری از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

روي عن امام الصادق عليه السلام انه لعن قوما زعموا ان النبي اخذ الأذان من عبد الله بن زيد فقال ينزل الوحي علي نبيكم فتزعمون أنه اخذ الأذان من عبد الله بن زيد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند لعنت کند اقوامی را که گمان می‌برند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اذان را از عبد الله بن زيد گرفته است. سپس حضرت فرمود: وحی بر پیامبرتان نازل می‌شود آنگاه گمان می‌برید که اذان را از عبد الله بن زيد گرفته است؟!

ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، شهید اول، ج ۳، ص ۱۹۶.

از آنجا که «اهل اللبیت ادري بما في البيت.» (اهل خانه از هر کس دیگر نسبت به آنچه در خانه می‌گذرد آگاه‌ترند) نظر احد الثقلین در رابطه با اذان این است.

جالب این است که خود حاکم نیشابوری از امام مجتبی سلام الله علیه نقل می‌کند:
لما كان من أمر الحسن بن علي ومعاوية ما كان قدمت عليه المدينة وهو جالس في أصحابه فذكر الحديث بطوله قال فتذكرنا عنده الأذان فقال بعضنا إنما كان بدء الأذان رؤيا عبد الله بن زيد بن عاصم فقال له الحسن بن علي إن شأن الأذان أعظم من ذلك أذن جبريل عليه السلام في السماء مثنى مثنى وعلمه رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقام مرة مرة فعلمه رسول الله صلى الله عليه وسلم فأذن الحسن حين ولي

زمانی بود که بین حسن بن علی و معاویه اتفاقاتی افتاده بود که من وارد مدینه شدم که او در میان یاراننش نشسته بود و حدیث ذکر می‌نمود. راوی می‌گوید: ما هم نزد حسن بن علی از موضوع اذان سخن به میان آوردیم که بعضی از ما گفت: ابتدای اذان به واسطه خوابی بود که عبدالله بن زید بن عاصم دیده بود آغاز شد. در این هنگام حسن بن علی گفت: شأن و جایگاه اذان بالاتر از آن است که با خواب آغاز شده باشد. بلکه تشریع اذان به این شکل بود که جبرئیل در آسمان دوتا اذان گفت و آن را به رسول خدا هم آموزش داد و اقامه را نیز یکی یکی گفت و به رسول خدا صلی الله علیه وآله هم یاد داد و زمانی که حسن بن علی به حکومت رسید اذان گفت.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۷۹۷، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیشابوری الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا.

پیامبر اکرم در معراج اذان را فرا گرفت

و متقی هندی در کنز العمال نقل می‌کند که:

عن زيد بن علي عن أبيه عن علي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم علم الأذان ليلة أسرى به وفرضت عليه الصلاة.

از زید بن علی از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شبی که به معراج برده شد اذان را به او تعلیم دادند و نماز را بر او واجب نمودند.

کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۲، ص ۱۵۹، اسم المؤلف: علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، الوفاة: ۹۷۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی

محمد بن حنفیه نیز اذان را به وحی الهی و از شب معراج می‌داند

روایت سوم را حلبی نقل می‌کند که:

روي عن محمد بن الحنفية وعن أبي العلاء قال قلت لمحمد ابن الحنفية إنا لنتحدث أن بدء هذا الأذان كان من رؤيا رآها رجل من الأنصار في منامه قال ففرع لذلك محمدا بن الحنفية فزعا شديدا وقال عمدتم إلى ما هو الأصل في شرائع الإسلام ومعالم دينكم فزعمتم أنه إنما كان من رؤيا رآها رجل من الأنصار في منامه تحتمل الصدق والكذب وقد تكون أضغاث أحلام قال فقلت له هذا الحديث قد استفاض في الناس قال هذا والله هو الباطل ثم قال وإنما أخبرني أبي أن جبريل عليه الصلاة والسلام أذن في بيت المقدس ليلة الإسراء وأقام ثم أعاد جبريل الأذان لما عرج بالنبی صلى الله عليه وسلم إلى السماء فسمعه عبد الله بن زيد وعمر بن الخطاب.

از محمد بن حنفیه و از ابوالعلاء روایت شده است که به محمد بن حنفیه گفتیم: ما می‌گفتیم که ابتدای اذان با خوابی بود که یکی از انصار دیده است. محمد بن حنفیه از این سخن به شدت متعجب شد و گفت: چیزی را هدف قرار داده‌اید که اصل همه شریعت اسلام و معلومات دین شماست و گمان برده‌اید که اذان از خوابی نشأت گرفته است که امکان راست و دروغ دارد و می‌تواند از انواع خواب‌های پریشان و غیر واقعی باشد. راوی می‌گوید گفتیم: این حدیثی است که در میان مردم (اهل سنت) مشهور شده است. فرمود: به خدا قسم این سخن دروغ است. سپس گفت: پدرم به من فرمود: در شب معراج جبرئیل علیه الصلاة والسلام در بیت المقدس اذان و اقامه گفت سپس بار دیگر جبرئیل اذان گفت و چون پیامبر اکرم به معراج رفت و این اتفاق افتاد عبد الله بن زید و عمر بن خطاب آن را از حضرت شنیدند.

السيرة الحلبیة فی سیرة الامین المأمون، ج ۲، ص ۳۰۰، اسم المؤلف: علی بن برهان الدین الحلبي الوفاة: ۱۰۴۴، دار النشر: دار المعرفة - بیروت - ۱۴۰۰.

مبحث دوم:

«تثویب» (الصلاة خیر من النوم) در اذان

بحث امروز در رابطه با موضوع دوم امسال ما «تثویب» است. «تثویب» از ثاب یثوب یا ثوب تثویب است. در حقیقت «تثویب» عبارت دیگر «الصلاة خیر من النوم» است.

وجه تسمیه تئوب

این که چرا به این موضوع «تئوب» می‌گویند، خود اهل سنت در پاسخش مانده‌اند. معنای تئوب یعنی «رجوع»، از باب این که بعد از آن که می‌گویند: *حي علي الصلوة و حي علي الفلاح* دوباره می‌گویند: *الصلوة خير من النوم*، در حقیقت رجوعی است به دعوت به نماز و عبارت آخری *حي علي الصلوة* است. روی این جهت، وقتی مؤذن می‌گوید: *حي علي الصلوة* و بعد دوباره برمی‌گردد و می‌گوید: *الصلوة خير من النوم*، یعنی رجوع *إلي الدعوة المجددة الي الصلوة*. لکن برخی در کتاب‌های لغت مثل فیروز آبادی و جوهری و غیره می‌گویند: تئوب یعنی *الصلوة خير من النوم*، یعنی معنای تئوب مصطلح شده در *الصلوة خير من النوم*. چه این که این *الصلوة خير من النوم* در وسط اذان باشد یعنی بعد از *حي علي الفلاح*، یا بین اذان و اقامه باشد، چون اهل سنت بر هر دو اعتقاد هستند. اینها همه نتیجه دور افتادن از اهل بیت و توصیه نبی مکرم به ثقلین است که وقتی انسان شریعت را از منبع و سرچشمه اصلی که متصل به وحی هستند نگیرد خالص‌ترین اعمال انسان هم که نماز است، دستخوش تغییر می‌شود. خود مالک در موطأ نقل می‌کند که: انس بن مالک غلام و صحابه پیامبر اکرم را در شام دیدم در حالی که گریه می‌کند. گفتم: *ما يبكيك؟* چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از شریعت پیامبر جز نماز چیزی نگذاشته بودند که آن را هم تغییر دادند. یا در تعبیر دیگری که شافعی در کتاب *الأم* از حسن بصری دارد، می‌گوید: اگر صحابه پیغمبر زنده شوند و به اعمال شما مسلمان‌ها نگاه کنند، هیچ آثاری از سنت پیغمبر در میان شما نمانده است!

نماز امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به یاد نماز پیامبر اکرم انداخت

در صحیح ابن ماجه دارد که: وقتی امیرالمؤمنین بعد از پایان جنگ جمل در بصره نماز جماعت خواند، صحابه‌ای که به حضرت اقتدا نموده بودند گفتند:

صَلَّى بِنَا عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ صَلَاةً ذَكَرْنَا صَلَاةَ

این نماز خواندن علی [علیه السلام] ما را به یاد نمازهای پیامبر انداخت.

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۹۶، اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله الغزويني النفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي.

یعنی بعد از مدتی به پادشان آمد که نماز پیغمبر چگونه بوده است. این هم از مصائب روزگار است که بعد از ۲۰ یا ۲۵ سال بعد از پیامبر اسلام آن قدر اینها در شریعت نبوی تحریفات و تغییرات انجام دادند، بدعت‌ها گذاردند که آقا امیرالمؤمنین می‌فرماید: «این دین در دست اشرار گرفتار بود به قدری تغییر دادند (که حدود ۴۰ بدعت را نام می‌برد) که اگر من بخواهم این بدعت‌ها را تغییر دهم و به زمان پیامبر بازگردانم، همه حتی همین‌ها که در اطرافم هستند از اطراف من پراکنده می‌شوند». (مضمون روایت) **[فإن هذا الدين قد كان أسيراً في أيدي الأشرار يعمل**

فيه بالهوى، وتطلب به الدنيا (نهج البلاغه، خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۹۵)]

ظاهراً در همین قضیه جنگ جمل بوده که وقتی حضرت به کوفه آمد، دید که مردم در حال خواندن نماز تراویح هستند. حضرت به امام حسن فرمود: برو و به اینها بگو که این بدعت است و آن را کنار بگذارید. امام حسن سلام الله علیه آمد و وقتی اشاره کرد که این نماز تراویح بدعت است و نمی‌شود به جماعت خواند، مردم از گوشه و کنار مسجد فریاد برآوردند که: *وا سنة عمراه*. امیرالمؤمنین فرمود: حسن جان! چه گفتند؟ عرض کرد: وقتی گفتم که این نماز تراویح بدعت است گفتند *وا سنة عمراه*. (رجوع شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد ۲، صفحه ۲۸۳ و جلد ۱، صفحه ۲۶۹) حضرت فرمود: اینها را به حال خودشان رها کن.

اینها همه نشانه و اثر دور افتادن جامعه از اهل بیت عصمت و طهارت است که از جمله این مسائل همین قضیه تئوب و اضافه کردن *الصلوة خير من النوم* است.

اقوال علمای شیعه در مسئله تئوب (الصلوة خير من النوم)

ما در هر بحثی که وارد می‌شویم تلاش می‌کنیم که ابتداء نظر فقهای شیعه و روایاتی که شیعه در این زمینه دارد مطرح شود و بعد می‌بینیم که در کنار آنچه که اهل بیت دارند، اهل سنت چه آورده‌اند و چه ساخته و پرداخته‌اند؟

در کتاب «الموسوعة الفقهية الميسرة» که نویسنده آن آقای محمد علی انصاری است و کتاب خوبی هم است می‌گوید:

و أما بالنسبة الي حكمه ففيه أقوال: الأول القول بالتحريم

در رابطه با حکم تئوب چند قول است: قول اول قول به تحریم است.
الموسوعة الفقهية الميسرة، شيخ محمد علي انصاري، ج ۱، ص ۲۸۵.

قول اول: قول به حرمت

برخی از علماء قائل به حرمت هستند و (مثلاً) می‌گویند اگر کسی در وسط اذان بگوید: *الصلوة خير من النوم حرام* است. مختار شیخ طوسی در نهاییه، صفحه ۶۷ همین است. همچنین

این حمزه در الوسيله، صفحه ۹۲ نظرش تحریم است، نظر ابن ادریس نیز در سرائر، جلد ۱، صفحه ۲۱۲ همین است، علامه حلی هم در قواعد، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ و در مختلف، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ قائل به تحریم است، مرحوم محقق کرکی یا همان محقق ثانی در جامع المقاصد، جلد ۲، صفحه ۱۹۰ قائل به تحریم است، مرحوم صاحب مدارک شاگرد مقدس اردبیلی در مدارک، جلد ۳، صفحه ۲۹۱ قائل به تحریم است و همچنین بزرگان زیادی قائل به تحریم هستند.

قول دوم: قول به کراهت

بعضی از بزرگان ما قائل به کراهت هستند؛ سید مرتضی در کتاب الانتصار، صفحه ۳۹ می‌گوید: تثویب مکروه است، شیخ طوسی در المبسوط، جلد ۱، صفحه ۹۵، کلمه «یکره» دارد، همین واژه را صاحب جواهر هم دارد. مرحوم محقق حلی استاد علامه حلی در شرائع، جلد ۱، صفحه ۷۶ قائل به کراهت است.

یک قول هم قائل به بدعت است.

در رابطه با بدعت و حرمت، شکي نیست که اگر در این زمینه قائل به حرمت شویم، چون ما روایاتی که نشانگر این باشد که بتوانیم الصلوة خیر من النوم بگوئیم، نداریم؛ ولی از آنجائی که صاحب وسائل و صاحب مستدرک روایاتی از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که؛

إذا كنت في اذان الفجر فقل الصلوة خیر من النوم بعد حي علي خیر العمل ولا تقل في الإقامة الصلوة خیر من النوم إنما هذا في الأذان

زمانی که اذان صبح می‌گویی بعد از حی علی خیر العمل بگو: الصلوة خیر من النوم و در اقامه این چنین نگو! چرا که این جمله از آن اذان است.

وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي، ج ۵، ص ۲۷.

ما یکی، دو روایت داریم. بعضی از کسانی که قائل به کراهت شده‌اند، گفته‌اند: وجه جمع روایات دلالت کننده بر حرمت و روایات دال بر جواز آن است که حرمت را حرمت تنزیهی بدانیم و حمل بر کراهت کنیم. بنده ابتداءً اقوال را عرض می‌کنم تا وقتی به روایات رسیدیم، ببینیم که با این روایات چه کار کنیم. چند روایت وجود دارد که ظاهر آنها جواز گفتن «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح است و اینها از حیث سند هم ایرادی ندارند. پس قول اول قول به حرمت و قول دوم قول به کراهت است که ما توانستیم تنها چهار قائل برای کراهت پیدا کنیم؛ سید مرتضی، شیخ طوسی که البته در نهایت قائل به حرمت ولی در مبسوط قائل به کراهت است، محقق حلی در شرائع و شهید اول در ذکری و ادله این بزرگواران را خواهیم آورد که صاحب جواهر اقوال و ادله هر کدام را مطرح کرده است.

قول سوم: قول به بدعت بدون اشاره به کراهت و یا حرمت

اما قول سوم که تعبیر کرده‌اند به این که: التثویب بدعة، بدون این که بگویند حرام است یا مکروه است. علامه حلی در غالب کتب فقهی‌اش تعبیر به «بدعة» دارد. شهید ثانی در شرح لمعه، مرحوم سبزواری در ذخیره، مرحوم کاشانی در وافی قائل به بدعت هستند که صاحب جواهر این اقوال را در کتاب خود ردیف کرده است.

قول چهارم: قول به اباحه

قول دیگر این است که کسانی قائل به اباحه هستند و می‌گویند: تثویب اشکالی ندارد، مثل ابن‌حنبل اسکافی و محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی، این قول را شهید در دروس، جلد ۱، صفحه ۱۶۲ از این دو بزرگوار نقل می‌کند. پس چهار قول در بین فقهاء در این زمینه داریم: تحریم، کراهت، بدعت و اباحه.

روایات عدم جواز تثویب در کتاب وسائل الشیعة

اما روایات تثویب را مرحوم صاحب وسائل و وسائل در وسائل، جلد ۵، صفحه ۲۲۵ در باب مستقلا به نام «باب عدم جواز التثویب في الاذان و الاقامة و هو قول الصلوة خیر من النوم» جمع کرده است.

اولین روایت را ایشان از شیخ طوسی نقل می‌کند که این روایت صحیحه است و هیچ مشکل سندی ندارد و این چنین آورده است معاویه بن وهب می‌گوید:

سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن التثویب الذي يكون بين الاذان و الاقامة، فقال:

ما نعرفه.

از امام صادق علیه السلام در باره تثویبی که بین اذان و اقامه است سؤال شد حضرت فرمودند: ما چنین چیزی نمی‌شناسیم.

الانتصار، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۰۸ - من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۸۹ - تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۳.

در اینجا واژه بین «الاذان و الأقامة» را دو نوع می‌توان معنا کرد: اول تشویی که بین اذان است یعنی گفتن الصلوة خیر من النوم بعد از حی علی الفلاح و در اذان نیز همین طور. دوم این که بعد از آن که اذان را گفته و می‌خواهد اقامه را شروع کند، در بین این دو می‌گوید: الصلوة خیر من النوم. ظاهر روایت هم این معنای دوم را می‌رساند و بعضی از علماء اهل سنت هم قائل هستند به جواز الصلوة خیر من النوم بین اذان و اقامه ضمن این که در میان اهل سنت قائل به عدم جواز نیز وجود دارد که ان شاء الله در بخش اقوال اهل سنت اشاره خواهیم کرد.

این روایت را مرحوم شیخ صدوق هم در من لایحضر، جلد ۱، صفحه ۱۸۸ آورده است که سند او هم سند صحیحی است. کلینی روایت را از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از یونس و... که دوباره به معاویه بن وهب می‌رسد، نقل می‌کند که باز هم سند صحیح است و اگر در مورد محمد بن عیسی بن عبید خواهیم تأمل کنیم، چون شیخ صدوق آن را با سند صحیح آورده پس سند کلینی مؤید می‌شود و از درجه اعتبار نمی‌افتد. مرحوم ابن ادریس صاحب سرائر هم در آخر کتاب سرائر، روایت را با سند ویژه خودش آورده؛ محمد بن علی بن محبوب از عباس بن معروف که ثقة است، از عبدالله بن مغیره که ثقة است تا این که دوباره به معاویه بن وهب می‌رسد. در حقیقت در این باره - اگر سند کافی را صحیح بدانیم - چهار سند صحیح داریم که از امام سؤال می‌کنند از تثویب بین اذان و اقامه و حضرت می‌فرماید: ما نعرفه. این روایت اول از کتاب وسائل بود. عزیزان در این باره می‌توانند کتاب الإنصاف آقای سبحانی، صفحه ۱۵۱ و کتاب المنتهی علامه حلی و جواهر و خلاف شیخ طوسی را مطالعه داشته باشند.

روایت دوم؛ شیخ طوسی باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد - که منظور احمد بن محمد بن عیسی است، گرچه می‌تواند احمد بن محمد بن خالد نیز باشد ولی چون از طرف دیگر، عبدالله بن ابی‌نجران در سند وجود دارد راهی نداریم جز این که بگوئیم او احمد بن محمد بن عیسی رئیس قمیین است، شکی در ثقه بودنش نیست و از اصحاب اجماع هم می‌باشد، عبدالله بن ابی‌نجران هم ثقه است - عن حماد بن عیسی که از اصحاب اجماع است، عن حریض بن عبدالله که او هم ثقه و از اصحاب اجماع است، عن زراره که باز هم ثقه و از اصحاب اجماع می‌باشد. این روایت صحیحه اعلائی نیست ولی تمام روایاتش از راویان معتبر درجه اول شیعه می‌باشند. زراره می‌گوید:

**قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام، - في حديث - : إن شئت زدت علي التثويب
حي علي الفلاح مكان الصلاة خير من النوم.**

امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر خواستی می‌توانی بر تثویب حی علی الفلاح به جای «الصلوة خیر من النوم» دو بار دیگر «حی الفلاح» را اضافه بگوئی. (یعنی به جای «الصلوة خیر من النوم» چهار مرتبه حی علی الفلاح بگوئی)
وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۲۲۶.

این روایات، خود نشانگر این است که امام علیه السلام به صراحت نمی‌تواند حکم شرعی را بیان کند.

شیخ حر عاملی بعد از نقل روایت فوق می‌گوید: شیخ طوسی بعد از این روایت چنین می‌گوید:

**قال الشيخ لو كان ذكر «الصلوة خیر من النوم» من السنة لما سوَّغ له العدول
عنه الي تكرر**

شیخ طوسی می‌گوید: اگر گفتن «الصلوة خیر من النوم» سنت می‌بود نباید امام علیه السلام عدول از آن را جایز دانسته و به جای آن تکرار حی علی الفلاح را جایز بداند.

وسائل الشیعة (آل البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۲۲۷.

یعنی همین نشان می‌دهد که الصلوة خیر من النوم جزء سنت نیست، اگر جزء سنت بود و جزء اذان مشروع بود نمی‌شد که امام دستور بدهد که ما یک عضو اساسی اذان مشروع را حذف کنیم و به جای آن حی علی الفلاح را تکرار کنیم، می‌گوید: همین تعبیر امام که «إن شئت زدت علي التثويب حي علي الفلاح مكان الصلاة خیر من النوم» به این معناست که «الصلوة خیر من النوم» سنت نبوی نیست، چرا که اگر سنت نبوی می‌بود عدول از آن و گفتن حی علی الفلاح به جای آن جایز نبود.

روایات مجوزه تثویب (الصلوة خیر من النوم) و توجیه و تأویل آنها

سومین روایت این است: و عنه (یعنی از محمد بن حسن طوسی باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، یعنی در این روایت دو راوی حذف شده است) عن احمد بن الحسن - عزیزان دقت کنید؛ در وسائل چند روایت به این شکل آمده که البته وقتی من نگاه کردم، متوجه شدم که در خود تهذیب هم احمد بن الحسن است؛ ما در این طبقه احمد بن الحسن به هیچ وجه نداریم. مراد احمد بن محمد بن عیسی است، با توجه به روایاتی که از قبل نقل می‌کند و با توجه به آنچه که می‌تواند استاد محمد بن علی بن محبوب و شاگرد حسین بن سعید اهوازی باشد، احمد بن الحسن در این

طبقه وجود خارجی ندارد. چند روایت است که احمد بن الحسن است ولی صحیحش احمد بن محمد بن عیسی است که این ناشی از اشتباه خطی می‌باشد. علی‌ای حال این احمد بن محمد بن عیسی است - عن الحسین که حسین قبل از حماد همیشه حسین بن سعید اهوازی است، عن الشعیب که ثقه است عن ابی بصیر که بحث درباره ابوبصیر زیاد است که آیا ابوبصیر واقفی است یا ابوبصیر اسدی است؟ آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه در معجم بعد از بحث‌های متعددی که می‌آورد، می‌گوید: آنچه که ما از اسانید و روایات و طبقات فهمیدیم آن است که ابوبصیر مطلق در اسانید روایات که دارای کتاب است و جزو شخصیت‌های برجسته و یکی از اصحاب اجماع است، ابوبصیر اسدی است که مورد ثقه می‌باشد و بعد ایشان اعتراض می‌کند که برخی از فقهاء ما مثل سبزواری صاحب کفایه الاحکام می‌گویند که ابوبصیر مردد است بین ثقه و ضعیف و روایاتش از درجه اعتبار ساقط است. می‌فرماید: نه، این گونه نیست بلکه ابوبصیر مطلق در هر کجا بیاید، انصراف دارد به ابوبصیر اسدی یحیی که بعضی‌ها از اصحاب اجماع شمرده‌اند و مورد وثوق نیز می‌باشد. به هر حال حضرت فرمود:

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام: النداء و التثویب فی الإقامة من السنة

تثویب در اذان و گفتن الصلوه خیر من النوم از سنت نبوی است.
تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۲. وسائل الشیعة (آل‌البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۴۲۷.
به خاطر این روایات است که برخی قائل به کراهت یا اباحه تثویب شده‌اند. ما باید معنای روایت را مورد بررسی قرار دهیم.

الصلوة خیر من النوم سنت بنی امیه

وقتی روایات را کنار یکدیگر می‌گذاریم برخی از آنها برخی دیگر را معنا می‌کند همان طور که القرآن یفسر بعضه بعضاً. مثلاً ما روایتی داریم در اصل زید النرسی که می‌گوید: «الصلوة خیر من النوم بدعة بنی‌امیه» در اینجا هم صاحب جواهر می‌گوید که مراد از این سنت در روایت، سنت بنی‌امیه است و نمی‌خواهد بگوید که سنت نبوی است. در آنجا که سند محکم شد باید سراغ فقه الحدیث رفت. آیا می‌توانیم به گونه‌ای توجیه کنیم که منافاتی با ضرورت فقه شیعه نداشته باشد؟ و اگر قطع پیدا کردیم که مخالف با فقه شیعه است در آنجا می‌گوئیم که با توجه به موقعیت آن دوران صدور حدیث مشکل داشته است و از روی تقیه صادر شده است. لذا وقتی که سند درست شد نمی‌توان از مضمون دست برداشت.
علی‌ای حال روایت می‌گوید: **النداء و التثویب فی الإقامة من السنة**. بعد از این مرحوم صاحب وسائل می‌گوید:

بأني وجهه علي أن التثویب لغة أعم من قول الصلوة خیر من النوم

بعد از این ذکر خواهد شد که تثویب اعم است از تثویب به معنای لغوی و تثویبی که به معنای الصلوة خیر من النوم است
وسائل الشیعة (آل‌البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۴۲۷.
ببینید بزرگان ما مثل صاحب وسائل وقتی به این روایت می‌رسند آن را طرد نمی‌کنند، آن را توجیه می‌کنند و می‌گویند: شاید مراد از تثویب در اینجا تثویب لغوی باشد، اگر کسی نداء بکند و رجوع به نداء بکند یعنی نداء را دوباره تکرار کند، این از سنت است و اشکالی ندارد یعنی مراد از تثویب تکرار نداء است. سپس می‌گوید:

و لعل المراد غیره و یحتمل الحمل علي الإنكار

شاید مراد چیز دیگری باشد و نیز می‌تواند در این جا جمله انکاریه باشد.
وسائل الشیعة (الإسلامیة)، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۶۵۱.
یعنی احتمال دارد حضرت در مقام انکار فرموده: النداء و التثویب من السنة؟! ببینید وقتی بزرگان ما به يك روایتی می‌رسند که با ضرورت فقه شیعه همخوانی ندارد، بلافاصله نمی‌گویند: این روایت جعلی است یا حتی از روی تقیه صادر شده است.
یا همان تعبیر صاحب جواهر که گفتیم: منظور روایت سنت بنی‌امیه است با توجه به آن روایت که: **الصلوة خیر من النوم بدعة بنی‌امیه**.

اما روایت چهارم می‌فرماید:

و عنه (یعنی شیخ طوسی باسناده عن علی بن محمد بن محبوب) **عن احمد بن الحسن** (که احمد بن محمد بن عیسی درست است) **عن الحسین عن فضالة** (بن ایوب) **عن علاء** (ابن رزین که از ثقات و اجلاء اصحاب شیعه است) **عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام: كان ابی علیه السلام ینادی فی بینه «الصلوة خیر من النوم» و لو رددت ذلك لم یکن به بأس.**

امام باقر علیه السلام فرمودند: پدرم در خانه صدا می‌زد، الصلوة خیر من النوم و اگر این کار را (در خانه) تکرار کنی اشکال ندارد.

وسائل الشیعة (آل‌البيت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۴۲۷.

یعنی اگر چند بار هم گفتی: الصلوة خیر من النوم اشکالی ندارد. این روایت غیر از روایت قبل است که بتوان گفت استفهام انکاری است یا منظور از سنت، سنت بنی‌امیه است بلکه روایت بسیار وضوح دارد در تثویبی که اهل سنت به آن معتقد هستند. لکن کلمه «بیته» در این روایت این مطلب را می‌رساند که امام می‌خواهد این مطلب را القاء کند که ما درون خانه هم رعایت حال شیعیان را می‌کنیم و به خاطر مراعات حال خود و شیعیان الصلوة خیر من النوم می‌گوئیم؛ یعنی روایت در اینجا هم نشان می‌دهد که این تثویب امام از روی تقیه و حفظ جان شیعه است. این کلمه «بیت» می‌گوید که این گونه نیست که اگر امام در مسجد گفت: الصلوة خیر من النوم به جهت تظاهر و تقیه است. نه، بلکه در خانه‌اش هم این گونه است. چیزی که ما بارها می‌گوئیم که اگر به اهل سنت فحش نمی‌دهیم در جلسات خصوصی‌مان هم فحش نمی‌دهیم، یعنی این طور تصور نشود که ما در جلوی مردم به خاطر تقیه این کار را می‌کنیم. این کلمه «بنادی فی بیته» یعنی این که مردم بدانند که امام در خانه‌اش هم این طور است؛ این خود نشان از آن دارد که روایات به خاطر تقیه و حفظ جان شیعه از شر حکومت بنی‌امیه و بنی عباس صادر شده است. البته مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، جلد ۲، صفحه ۶۳ صراحت دارد بر این که این روایت و روایت قبلی «محمولان علی التقیة لإجماع الطائفة علی ترك العمل بهما» شیعه اجماع دارد بر ترك عمل به آنها، در این میان تنها دو نفر قائل به اباحه بودند که آن دو نفر هم در میان این همه بزرگان ما ضرر به اجماع نمی‌زند، مخصوصاً اگر اجماع را اجماع کاشف بدانیم مخالفت افراد شناخته شده ضرری نمی‌رساند.

صاحب وسائل در ادامه این روایت می‌فرماید:

اقول هذا لا إشعار فيه بكون النداء في الأذان أو الإقامة فعله لم يكن فيهما .

به نظر من این سخن امام علیه السلام به این مطلب اشاره ندارد که نداء (الصلوة خیر من النوم) جزء اذان و یا اقامه باشد؛ شاید که آن را در اذان و اقامه ذکر نفرموده باشد.

وسائل الشیعة (آل البیت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۴۲۷.

اصلاً امام علیه السلام وقتی فرزندان خود را از خواب بیدار می‌کرد می‌فرمود: الصلوة خیر من النوم یعنی از خواب بیدار شوید و نماز بخوانید و این دلیل بر این نیست که امام وقتی اذان می‌گفت در اذان خود الصلوة خیر من النوم می‌افزود؛ این فرمایش مرحوم صاحب وسائل است. سخن فوق، اجماعی و مورد اتفاق همگان است که اگر کسی الصلوة خیر من النوم به قصد اذان نگوید هیچ اشکالی ندارد؛ همان طور که اگر کسی «آمین» بعد از حمد را به قصد جزئیت نماز نگوید، بلکه به قصد دعا بگوید که در این صورت اشکالی ندارد. اگر چه در خصوص کلمه «آمین» اگر در وسط حمد گفته شود از جهت آن که ترتیب آن را بر هم می‌زند اشکال دارد. و آخرین روایت که مرحوم محقق حلی در معتبر، صفحه ۱۶۶ از کتاب احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی (که از ثقات و از اصحاب اجماع است) از عبدالله بن سنان (که وثاقتش اتفاقی است) بر خلاف محمد بن سنان که مورد اختلاف است و البته این دو با هم برادر نیستند و حدود ۵۰ یا ۶۰ سال فاصله زمانی دارند) از امام صادق علیه اسلام نقل می‌کند:

إذا كنت في أذان الفجر فقل الصلوة خیر من النوم بعد حيّ علي خیر العمل ولا تقل في الإقامة الصلوة خیر من النوم، هذا في الأذان.

هنگامی که در اذان صبح هستی بعد از حیّ علی خیر العمل بگو «الصلوة خیر من النوم» ولی در اقامه لازم نیست.

وسائل الشیعة (آل البیت)، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۴۲۷.

ببینید، این روایت هم حیّ علی خیر العمل دارد که شعار شیعه است و اموی‌ها آن را به دستور عمر حذف کردند که در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد که حیّ علی خیر العمل تا زمان عمر در اذان‌ها گفته می‌شد، عمر سه چیز را دستور داد که حذف شود: متعه النساء، متعه الحج و حیّ علی خیر العمل، یعنی در زمان عثمان کسی حیّ علی خیر العمل نمی‌گفت. در زمان امیرالمؤمنین هم که حضرت نتوانست اینها را به زمان رسول اکرم باز گرداند. البته صاحب وسائل وقتی که این روایت را هم نقل می‌کند می‌فرماید: هذا محمول علی التقیة. در این روایت دو نکته است: اول این که حضرت هم حیّ علی خیر العمل را که به عنوان شعار شیعه است مطرح می‌کند و هم الصلوة خیر من النوم را که به عنوان شعار اموی‌ها است، چه رمزی در این مسأله است؟ این حکایت از آن ندارد که امام گفتن الصلوة خیر من النوم را اجازه داده چرا که امام علیه السلام می‌فرماید: شما هم مثل سایر افراد الصلوة خیر من النوم را در اذان بگوئید - اهل سنت هم گفتن الصلوة خیر من النوم را در اقامه جاز نمی‌دانند - لکن شعار خود که حیّ علی خیر العمل باشد را نیز ترك نکنید، روایت نمی‌خواهد بگوید که من به خاطر تقیه صادر شده‌ام می‌گویم؛ وظیفه شما در جوامع غیر شیعی، آن است که این گونه عمل کنید و در واقع تکلیف شما این است.

اختلاف در انتساب کتاب فقه الرضا

اختلاف است که اصلاً فقه الرضا منسوب به امام رضا علیه السلام است یا همان فتاوی ابن بابویه پدر شیخ صدوق است، چند سال قبل که بنده تحقیقی در این باره داشتم، آنچه که برای بنده ثابت شد این بود که حتی يك درصد هم نتوانستم اعتماد پیدا کنم که این کلام امام هشتم سلام الله علیه باشد یعنی این کتاب شبیه کتاب حدیثی نیست و اگر کسی با روایات معصومین انس گرفته باشد کاملاً به این نتیجه می‌رسد که این کتاب مجموع فتاوا است نه روایت و در واقع لحن کتاب روایی و حدیثی برای انسان کاملاً مشخص است و اضافه بر این، عین عبارت ابن بابویه با همین الفاظ و همین ترکیب و سیاق در کتاب‌های شیخ صدوق و شیخ طوسی که از ابن بابویه نقل می‌کنند، آمده است. علي أي حال در مستدرک، جلد ۴، صفحه ۲۶ سه روایت را ایشان نقل می‌کنند.

روایات ابن بابویه در فقه الرضا پیرامون تئویب در اذان

روایت اول (حدیث ۴۱۳۹) این است که:

فقه الرضا قال بعد ذکر فصول الاذان ليس فيها ترجيع و لا تردّد و لا الصلوة خير من

النوم

در فقه الرضا این گونه آمده است که بعد از ذکر فصول اذان (اجزاء اذان) رجوع و بازگشت (به اجراء قبلي) و نیز الصلوة خير من النوم نیست

مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۴، ص ۴۴.

ببینید اصلاً لحن این عبارت خود می‌گوید که فتوا است نه روایت، این روایت در چاپ جدید مستدرک که آل البيت چاپ کرده در صفحه ۶ قرار دارد.

الصلوة خير من النوم بدعت بني امية است

روایت دوم (حدیث ۴۱۴۰) از زید نرسی است:

عن زيد النرسي في أصله عن أبي الحسن عليه السلام قال الصلوة خير من النوم بدعة بني امية ليس ذلك من أصل الاذان و لا بأس اذا اراد الرجل ان ينبه الناس للصلوة أن ينادي لذلك و لا يجعله من أصل الاذان فإنما لانراه اذانا

زید نرسی بر اساس اصول خود از ابوالحسن علیه السلام روایت نموده است که حضرت فرمودند: الصلوة خير من النوم در اصل اذان نبوده و از بدعت‌های بنی امیه است. ولي اگر کسی قصدش این بود تا به این وسیله مردم را برای نماز با خیر سازد اشکالی ندارد تا این جمله را بگوید ولي نباید آن را از اجزاء اذان بدانند زیرا به اعتقاد ما آن از اذان نیست.

مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۴، ص ۴۴.

الصلوة خير من النوم از بدعت‌های بنی‌امیه است، ولي اشکالی ندارد که اگر کسی خواست افرادی را برای نماز دعوت کند بگوید: الصلوة خير من النوم (یعنی به قصد دعوت مردم و به عنوان کلام شخصی نه به قصد اذان) و این را جزء اذان قرار ندهد، چرا که ما اهل بیت آن را جزء اذان نمی‌دانیم. مستدرک، جلد ۴، صفحه ۴۴ - اصل زید نرسی، صفحه ۵۴. این قسمت روایت (لا بأس اذا اراد الرجل ان ينبه الناس للصلوة أن ينادي لذلك) روایت امام صادق علیه السلام را که فرموده بود: (كان ابي عليه السلام ينادي في بيته «الصلوة خير من النوم») را بیشتر باز می‌کند و می‌گوید: اگر کسی الصلوة خير من النوم بگوید لکن نه به قصد اذان مانعی ندارد.

گفتن الصلوة خير من النوم براي بیدار کردن دیگران از خواب

روایت سوم هم از زید نرسی است که می‌گوید:

عن أبي الحسن عليه السلام: لمن أراد أن يؤذن الناس بالصلوة و ينبههم قبل الفجر فلا يؤذن و لكن فليقل و ينادي بالصلوة خير من النوم يقولها مراراً و إذا طلع الفجر أذن.

از ابوالحسن علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی که می‌خواهد قبل از طلوع فجر مردم را برای نماز با خیر سازد نباید اذان بگوید بلکه باید الصلوة خير من النوم را چند مرتبه تکرار کند و بعد از آن که فجر طلوع کرد اذان بگوید.

مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۴، ص ۴۴.

پس اگر کسی بخواهد افراد را قبل از نماز صبح بیدار کند برای نماز خواندن، اشکالی ندارد که چندین بار بگوید الصلوة خير من النوم و وقتی که فجر دمیده شد رسماً اذان بگوید. از این دو روایتی که از زید نرسی نقل می‌کنند و اگر چنانچه واقعاً کتاب نرسی همان باشد که در عصر معصوم نوشته شده و طریق وصول این کتاب معتبر باشد، روایت صحیح است و اگر هم بگوئیم مشکل دارد باز هم با توجه به این که ما در روایات صحیح هم شبیه اینها را داشتیم از باب یؤید بعضه بعضاً این دو روایت مشکلی پیدا نمی‌کند.

عرض کردیم که روایاتی را که از اصول روایات نقل می‌کنند مثل اصل زراره یا از اصل محمد بن مسلم و یا از اصل نرسی، چون این اصول، اصول مشهوره بوده و در اختیار عموم مردم بوده و همه با این کتب آشنائی داشتند، طریق به این اصول اگر ذکر هم شود از باب تبرک و تیمن است همان

طور که در حال حاضر اگر کسی مثلاً از کافی مطلبی را نقل می کند لازم نیست که سلسله سند آن را بیاورد چراکه کافی در اختیار همه است. علی ای حال این دو روایت صراحت دارد بر این که اگر کسی الصلوة خیر من النوم را بدون قصد اذان بگوید هیچ اشکالی ندارد ولی در مورد گفتن آن در داخل اذان، حضرت فرمود: انا لانراه اذناً. با توجه به این بینیم روایت مرحوم صاحب جواهر می خواهد چه بگوید؟

ادله صاحب جواهر بر عدم مشروعیت الصلوة خیر من النوم

اما ادله ای که مرحوم صاحب جواهر اقامه می کند بر عدم مشروعیت الصلوة خیر من النوم: اول روایتی است که امام علیه السلام فرمود: «مانعرفه» و صراحت دارد بر این که ما تئویب را نمی شناسیم.

دلیل دوم آن است که روایاتی که جبرئیل به نبی مکرم اذان گفتن را آموزش داد و معصومین خط به خط اذان را نقل کرده اند و ما آنها را آوردیم، هیچ یک از این روایات متضمن الصلوة خیر من النوم نیست و امام هم در مقام بیان بوده و اگر چنانچه الصلوة خیر من النوم تشریح شده بود امام باید به آن اشاره می کرد. سپس صاحب جواهر می گوید:

في خبر محمد بن مسلم «كان ابي ينادي في بيته الصلوة خیر من النوم» مع احتمال التقيه لا دلالة فيه علي أنه يفعل ذلك بأحد المعاني السابقة

آنچه در خبر محمد بن مسلم (از امام صادق علیه السلام) ذکر شد که پدرم در خانه نداي الصلوة خیر من النوم می داد احتمال تقيه دارد و دلالتی بر این ندارد که آن را بر اساس یکی از معانی سابق انجام می داده است. **جواهر الکلام، شیخ جواهری، ج ۹، ص ۱۱۴.**

یعنی اضافه بر این که بوی تقيه می آید هیچ قرینه ای در روایت نیست که ما از آن استفاده کنیم که امام علیه السلام اینها را به قصد اذان می گفته است.

سومین دلیل آن است که روایت زید نرسی که از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که **«الصلوة خیر من النوم بدعة بني امية»** صراحت دارد بر بدعت بودن الصلوة خیر من النوم.

اما در پاسخ به این که این روایت با روایتی که صراحتاً می فرمود: نداء و تئویب از سنت است و از طرفی هم سنت ظهور در سنت پیامبر دارد، در تضاد است، می گوید: اولاً فاضل هندی در کشف اللثام می فرماید: اصلاً ما معنای نداء و تئویب را نفهمیدیم که چیست؟ و مراد معصوم از **«النداء و التئویب في الاقامة من السنة»** برای ما روشن نیست؛ اگر می فرمود در اذان، باز هم قابل توجیه بود چرا که معمولاً اذان را با صدای بلند می گویند و همین طور **«التئویب من السنة»** نیز نامعلوم است. آیا به معنای دعوت مجدد است یعنی بگوئیم اذان دعوت اول است و اقامه دعوت دوم و سپس دعوت دیگری با اقامه یعنی الرجوع الي الدعوة من السنة؟ شیخ طوسی می فرماید: این روایت حمل بر تقيه می شود شاید کسانی بوده اند که در اقامه الصلوة خیر من النوم می گفتند و امام به جهت تقيه و حفظ جان خود و شیعیان فرموده که این از سنت است. سپس خود صاحب جواهر در ادامه می افزاید: ما می گوئیم که نه حمل بر تقيه است و نه این که نفهمیدیم بلکه مراد از **«من السنة»** یعنی سنت اهل بدعت است و در ادامه می گوید:

بل ینافی ما في المعتبر عن کتاب البزنطي عن عبدالله بن سنان عن الصادق عليه السلام إذا كنت في اذان الفجر فقل الصلوة خیر من النوم بعد حي علي خیر العمل و قل بعد الله اكبر الله اكبر لا إله إلا الله

بلکه این مطلب منافات دارد با آنچه که در کتاب «المعتبر» از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که هنگامی که اذان فجر می گویی بعد از **حي علي خیر العمل** بگو الصلوة خیر من النوم و بعد از آن او مرتبه الله اكبر و در نهایت لا اله الا الله بگو.

جواهر الکلام، شیخ جواهری، ج ۹، ص ۱۱۴.

البته این فرمایش صاحب جواهر خیلی هم محکم نیست چرا که ما باید بینیم که آیا امویها این چنین سنتی داشته اند یا نه؟ کما این که حمل بر تقيه نیز شرطش آن است که بینیم در زمان امام این فتوی در میان مردم مشهور بوده است؟ نه هر چه را که مخالف با فتاوی اهل سنت شد بتوان حمل بر تقيه کرد مثلاً اگر روایت امام سجاد علیه السلام با فتاوی شافعی موافق در آمد نمی توان گفت که این روایت حضرت از روی تقيه صادر شده چرا که امام سال ۹۶ هجری به شهادت رسیده است و شافعی متوفای ۲۰۴ هجری و این اصلاً همخوانی ندارد. در این مورد هم ما نمی توانیم بگوئیم که این از سنت امویها بوده چرا که در میان اهل سنت اصلاً تئویب در اقامه نداریم و اینها هم جائز نمی دانند. پس ما یا باید فرمایش کشف اللثام را بپذیریم یا همان که بنده عرض کردم که تئویب یعنی تکرار دوباره اقامه و دعوت مجدد مردم برای نماز.

صاحب جواهر نکته دیگری در باره این روایت دارد و آن این که: با توجه به این که در این روایت در اذان **«لا إله إلا الله»** یک مرتبه آمده و با توجه به این که مشتمل بر **«حي علي خیر العمل»** است به این نتیجه می رسیم که روایت از روی تقيه صادر شده است. سپس می گوید: آقای محقق در شرائع مشهور و مشهورتر درست کرده و گفته:

التثويب روايتان أشهرهما تركه لكن فيه أنه لا شهرة عمل في رواية ثبوته و لا رواية بل هي من الشواذ أو الاخبار التي دسها اهل الباطل.

تثويب دو روايت دارد که مشهورتر ترك تثويب است لكن اشکالي که وجود دارد این است که این عمل شهرتي میان آنها نداشته است و ثابت نشده و از موارد شاذ و نادر بوده و یا از روایاتي است مورد دسیسه اهل باطل قرار گرفته است. جواهر الکلام، شیخ جواهری، ج ۹، ص ۱۱۵.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید: آقای محقق شما به چه علت در اینجا اشهر و مشهور درست کرده‌اید؟ ما چندین روایت داریم که فصول اذان را برایمان معین کرده، روایت می‌گوید: «لانعرفه» و این که این از سنت بنی‌امیه است، اما شما يك روایت شاذ را اشهر و آن روایات را مشهور درست کرده‌اید، این از شما بعید است که در اینجا این گونه اشهر و مشهور بسازید!

اقوال علمای اهل سنت در مسئله تثویب (الصلوة خیر من النوم)

درباره تثویب روایات اهل بیت علیهم السلام و نظرات فقهاء را نقل کردیم که نظر فقهاء بر این است که تثویب سنت بنی‌امیه است. اما امروز روایات اهل سنت را مورد بررسی قرار می‌دهیم. روایاتي که اهل سنت آورده‌اند بر چند دسته است: دسته اول روایاتي است که درباره اذان آورده‌اند و در کنار اذان همان خوابي که عبدالله بن زید دیده بود که در آنجا اشاره دارند بر «الصلوة خیر من النوم». در سه جا احادیث اذان اشاره به الصلوة خیر من النوم دارد: يك مورد را ابن‌ماجه در سنن خود، جلد ۱، صفحه ۲۳۲ و ۲۳۳، حدیث ۷۰۶ و ۷۰۷ بنا بر این که بگوئیم سنن ابن‌ماجه جزو صحاح سته است چرا که اهل سنت اختلاف دارند در این که سنن ابن‌ماجه جزو صحاح سته است یا موطأ مالک؟ تعدادي موطأ مالک را و تعدادي سنن ابن‌ماجه را جزو صحاح سته می‌دانند.

تثویب (الصلوة خیر من النوم) توسط بلال به اذان اضافه گردید

از محمد بن خالد بن عبدالله واسطی از عبدالرحمان بن اسحاق از زهري از سالم از پدرش نقل می‌کند که:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَشَارَ النَّاسَ لِمَا يُهْمُهُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَذَكَرُوا التَّبُوقَ فَكَرِهَهُ مِنْ أَجْلِ الْيَهُودِ ثُمَّ ذَكَرُوا النَّاقُوسَ فَكَرِهَهُ مِنْ أَجْلِ النَّصَارَى فَأَرَى التَّدَاءَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ وَعَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَطَرَقَ الْأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلًا قَامَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلًا يَهُ فَاذَّنَ قَالَ الرَّهْرِيُّ وَزَادَ يَلَالٌ فِي نِدَاءِ صَلَاةِ الْعِدَاةِ الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ فَأَقْرَبَهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ رَأَيْتَ مِثْلَ الَّذِي رَأَى وَلَكِنَّهُ سَبَقَنِي

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره آنچه در مورد نماز برایشان اهمیت دارد با مردم مشورت نمودند از این رو بعضی گفتند تا بوقی را برای خبر ساختن مردم تهیه کنند که پیامبر به خاطر شباهت آن با یهود مخالفت نمود و عده‌ای دیگر پیشنهاد ساخت ناقوسی را دادند که حضرت از این کار نیز به خاطر شباهت با نصارا مخالفت نمودند تا این که در همان شب عبد الله بن زید و عمر بن خطاب خواب دیدند و عبدالله بن زید شب هنگام به منزل رسول خدا مراجعه نمود و موضوع را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید، و رسول خدا هم بلال را به اذان امر فرمود و او هم اذان گفت. زهري می‌گوید: بلال در اذان صبح الصلوة خیر من النوم را اضافه کرد و رسول خدا نیز آن را تأیید کرد، عمر هم به پیامبر اکرم عرض کرد: یا رسول الله من هم مانند خوابي که عبد الله بن زید دید، دیده‌ام لكن او در نقل آن بر من سبقت گرفت.

سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۲۳۳، اسم المؤلف: محمد بن یزید أبو عبدالله القزويني الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي.

... بلال که در حال اذان گفتن بود الصلوة خیر من النوم را در اذان اضافه کرد و پیامبر هم او را تأیید نمود. البته شوکانی در نیل الأوطار، جلد ۲، صفحه ۳۷ صراحت دارد بر این که: و في اسناده ضعف جداً، سند این روایت بسیار ضعیف است.

بلال برای بیدار کردن پیامبر از «الصلوة خیر من النوم» استفاده نمود

دومین روایت را احمد بن حنبل در مسند خود، جلد ۴، صفحه ۴۳ نقل می‌کند که همان خواب عبدالله بن زید است:

فَجَاءَهُ فِدْعَاهُ ذَاتَ عِدَاةٍ إِلَى الْفَجْرِ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَائِمٌ قَالَ فَصَرَخَ يَلَالٌ بِأَعْلَى صَوْتِهِ الصَّلَاةَ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ قَالَ سَعِيدٌ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَدْ دَخَلَتْ هَذِهِ الْكَلِمَةُ فِي التَّأْذِينِ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ

بلال فرداي آن روز آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفتند: رسول خدا خواب است اما او با صدای بلند فریاد زد «الصلوة خیر من النوم» سعید بن مسیب گفت: من این کلمه را در اذان نماز صبح داخل کردم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۲، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ۲۴۱، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

بلال وارد مسجد شد و دید که پیامبر خوابیده است پس با فریاد گفت: الصلوة خیر من النوم از آن پس این کلمه در اذان قرار گرفت.

یعنی کار به جایی رسیده که اینها می‌گویند که بلال برای نماز خواندن همتش از رسول اکرم بیشتر است. روایت خود می‌گوید که ساخته و پرداخته بنی‌امیه است، اضافه بر این که در سند این روایت محمد بن اسحاق صاحب سیره است که خود اهل سنت به اتفاق آراء او را ضعیف و در نقل روایت، سقیم می‌دانند، آقایان می‌توانند در این باره به تهذیب الکمال مزی، جلد ۲۴، صفحه ۴۲۳ و تاریخ بغداد، جلد ۱، صفحه ۲۲۴ را ببینند. این روایت از جهت مخالفت با قرآن که می‌فرماید: «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» و «لاتقدموا بین یدی رسول الله» و از جهت آن که تشریح از جانب غیر پیغمبر است، مردود می‌باشد علاوه بر ضعف سند که به آن اشاره کردیم.

«الصلوة خیر من النوم» را بلال اضافه و پیامبر تأیید می‌کند

روایت سوم روایتی است که ابن‌سعد متوفای ۲۳۰ هجری در کتاب طبقات خود، جلد ۱، صفحه ۲۴۷ از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که:

استشار رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فی الاذان فقال لقد هممت أن ابعث رجلاً فیقومون علی أطام المدينة فیؤذنون الناس بالصلوة... فأخبره وأمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالاً فأذن بالصلوة وذكر أذان الناس الیوم قال فزاد بلال فی الصبح الصلاة خیر من النوم فأقرها رسول الله صلی الله علیه وسلم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم در باره اذان مشورت نمود و فرمود من تصمیم گرفته‌ام تا افرادی را انتخاب کنم تا بر بالای بلندی‌های مدینه ایستاده و مردم را برای نماز با خبر سازند... تا این که او را با خبر ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را با خبر ساخت و بلال هم برای نماز اذان گفت و این اذان نماز شد. راوی می‌گوید: اما بلال در اذان صبح خود «الصلوة خیر من النوم» اضافه نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آن را تأیید نمود.

الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۷، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهري الوفاة: ۲۳۰، دار النشر: دار صادر - بیروت.

تقریباً ظاهر روایت همان روایتی است که ابن‌ماجه آن را نقل کرده بود که بلال تشخیص داد که اگر این کلمه را در اذان اضافه کند بهتر است و پیغمبر هم او را تأیید کرد. ضمن این که در سند این روایت مسلم بن خالد است که یحیی بن معین می‌گوید: او ضعیف است، علی بن مدیحی می‌گوید: لیس بشیء، بخاری می‌گوید: منکر الحدیث، نسائی می‌گوید: لیس بالقوی، منکر الحدیث یکتب حدیثه و لایحتج، یعرف و ینکر - این واژه «یعرف و ینکر» واژه‌ای است رجالی که ما هم استفاده می‌کنیم و معنای آن این است که یعرف إذا کان له مؤید من جانب روایة أخرى و ینکر إذا کان منفرداً یعنی اگر مؤید داشته باشد «یعرف» و اگر روایتش منحصر به فرد باشد «ینکر» - یعنی احادیث او احادیث درستی نیست و او روایات درست و نادرست و مشتمل بر غلو و غیر غلو را با هم مخلوط کرده است و قابل احتجاج نیست.

پس دسته اول از روایات اهل سنت در رابطه با تثویب روایاتی بود که در ضمن روایات اذان خواب عبدالله بن زید را اضافه کردند که به بلال آموزش دادند و بلال با الصلوة خیر من النوم اذان گفت و پیغمبر هم تأیید کرد.

دسته دوم روایات اهل سنت روایاتی است که ارتباطی به اذان ندارند و مستقلاً روایت دارند که پیغمبر اکرم دستور داده به تثویب و به الصلوة خیر من النوم که بعضی از آنها را به بلال نسبت داده‌اند مثلاً ابن‌ماجه در سننش، جلد ۱، صفحه ۲۲۷، حدیث ۷۱۵ از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی از بلال نقل می‌کند که:

أمرني رسول الله أن أتوب في الفجر ونهاني أن أتوب في العشاء

پیغمبر به من دستور داد که در نماز صبح الصلوة خیر من النوم بگویم و فرمود که در عشاء تثویب نگو. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۲۲۷، اسم المؤلف: محمد بن زید أبو عبدالله القزويني الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي.

همین که عبدالرحمان بدون واسطه از بلال نقل می‌کند، خودش روایت را مقطوعه می‌کند چرا که او اصلاً بلال را درک نکرده و از تابعین تابعین است، در واقع عبدالرحمان سه ساله بود که بلال از دنیا رفت، ضمن این که دلالت روایت نیز کافی نیست چرا که فرموده رسول خدا مرا امر به تثویب کرد و تثویب یعنی تکرار و رجوع به دعوت و این اعم است از این که در اذان باشد یا در غیر اذان باشد و پیغمبر می‌فرماید: ای بلال! در هنگام فجر در دعوت مردم برای نماز بیشتر همت کن. همان طور که اهل سنت می‌گویند: تثویب در مورد نماز صبح به «الصلوة خیر من النوم» گفتن است اما در نماز عشاء به گفتن «الصلوة جامعة» و یا «قد قامت الصلوة»، پس «أمرني أن أتوب» اعم است از الصلوة خیر من النوم و از دعوت مجدد.

روایت دوم از سعید بن مسیب (از فقهای اهل سنت) از بلال که:

أنه أتى النبي يؤذنه بصلوة الفجر فقبل هو نائم...

بلال نزد پیغمبر آمد تا اعلام کند که: یا رسول الله بیائید که نماز صبح بخوانید، بلال بلافاصله گفت: الصلوة خیر من النوم، پیغمبر هم از این گفته بلال خوشش آمد و دستور داد که بعد از این، این کلمه را در اذان بگویند.

ابو محذوره از طلقاء بوده و بعد از فتح مکه از مؤلفه قلوبهم بوده است

جناب شرف الدين در النص و الاجتهاد، صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲ بعد از آن که این قضایا را نقل می‌کنند به نقد آنها پرداخته و می‌فرماید:

أن أبا محذورة إنما كان من الطلقاء والمؤلفة قلوبهم في الإسلام بعد فتح مكة، وبعد أن قفل رسول الله صلى الله عليه وآله من حنين منتصرا على هوازن، ولم يكن شيء أكره إلى أبي محذورة يومئذ من رسول الله صلى الله عليه وآله ولا مما يأمر به. وكان يسخر بمؤذن رسول الله صلى الله عليه وآله فيحكيه رافعا صوته استهزاء، لكن صرة الفضة التي اختصه بها رسول الله صلى الله عليه وآله وغنائم حنين التي أسبغها على الطلقاء من أعدائه ومحاربيه، وأخلاقه العظيمة التي وسعت كل من اعتصم بالشهادتين من أولئك المنافقين مع شدة وطأته على من لم يعتصم بها، ودخول العرب في دين الله أفواجا كل ذلك أوجبا أبا محذورة وأمثاله إلى الدخول فيما دخل فيه الناس؛ ولم يهاجر حتى مات في مكة والله يعلم بواطنه. على أن لرسول الله كلمة قالها لثلاثة: أبي محذورة، وأبي هريرة، وسمرة بن جندب، حيث أذرهم بقوله أحرکم موتا في النار. وهذا أسلوب حكيم من أساليبه صلى الله عليه وآله في إقضاء المنافقين عن التصرف في شؤون الإسلام والمسلمين، فإنه صلى الله عليه وآله لما كان عالما بسوء بواطن هؤلاء الثلاثة أراد أن يشرب في قلوب أمته الرب فيهم، والنفرة منهم، إشفافا عليها أن تركز إلى واحد منهم في شيء مما يناط بعدول المؤمنين وثقاتهم، فنص بالنار على واحد منهم وهو آخرهم موتا، لكنه صلى الله عليه وآله أجمل القول فيه على وجه جعله دائرا بين الثلاثة على السواء، ثم لم يتبع هذا الاجمال بشيء من البيان وتمضي الأيام والليالي على ذلك، ويلحق صلى الله عليه وآله بالرقيق الأعلى ولا بيان، فيضطر أولي الألباب من أمته إلى إقصائهم جميعا عن كل أمر يناط بالعدول والثقات من الحقوق المدنية في دين الإسلام، لاقتضاء العلم الاجمالي ذلك بحكم القاعدة العقلية في الشبهات المحصورة، فلولا أنهم في وجوب الإقصاء على السواء لاستحال عليه - وهو سيد الحكماء - عدم البيان في مثل هذا المقام.

ابو محذوره از طلقاء (آزاد شدگان در فتح مکه) و مؤلفه قلوبهم (کافرانی که برای نرم شدن دل آنها به اسلام پول دریافت می‌کردند) در اسلام بود، و بعد از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله از حنین که با پیروزی از هوازن بازگشت می‌نمودند، و برای ابو محذوره چیزی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و اوامر آن حضرت با کراهت‌تر نبود. و او مؤذن رسول خدا صلی الله علیه وآله را مسخره می‌نمود بود و از او با صدی بلند حکایت نقل می‌کرد و او را مسخره می‌کرد، اما کیسه پول و غنائمی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله به طلقاء که از دشمنان و جنگجویان با حضرت بود عطا فرمود و نیز اخلاق و بزرگواری که از آن حضرت مشاهده نمود و تمام آنهایی که بعد از گفتن شهادتین پا در طریق منافقین گذارده و از سویی عرب در آن زمان گروه گروه به اسلام رو می‌آوردند و از این رو ابومحذوره و امثال او نیز به همین شکل خود را بین مسلمانان مخفی ساخته بود و او هجرت نکرد تا این که در مکه از دنیا رفت و خداوند از باطن و ضمیر امثال او با خبر بود. علاوه بر این که رسول خدا صلی الله علیه وآله جمله‌ای را خطاب به سه نفر ابومحذوره، و ابوهریره، و سمرة بن جندب فرموده و به این سه نفر را وعده به آتش دوزخ داد به این شکل که فرمود: «أحرکم موتا في النار» (هر کدام از شما سه نفر که دیرتر از دنیا بروید در آتش دوزخ است) و این در حقیقت اسلوب و روشی بود که از حکیمی چون رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شد تا منافقان را از تصرف در شؤون و امور اسلام و مسلمانان، دور سازد، چرا که آن حضرت آگاه به سوء باطن آن سه نفر بود که آنها می‌خواستند در قلوب امتش ایجاد شک و تردید و نفرت کنند، از این رو رسول خدا بر این سه نفر دلسوزی کرد و وعده عذاب را متوجه یکی از آنها ساخت. اما رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را به اجمال بیان فرمود تا به این شکل روزها و شبها به همین شکل بگذرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به دیار دیگر ملحق گردد...

النص والاجتهاد، سيد شرف الدين، ص ۲۲۲.

در سند روایت ابومحذوره محمد بن عبدالملک نوه ابومحذوره وجود دارد و از میزان الاعتدال ذهبی نقل می‌کند که او کسی است که روایاتش قابل احتجاج نیست و همچنین در سند پدر عثمان بن سائب که سائب باشد را آورده که او هم طبق نص ذهبی مجهول و نکره است. مسلم نیز در صحیح خود، جلد ۲، صفحه ۳ (کتاب الصلوة، باب صفة الاذان) روایت ابومحذوره را آورده ولی اشاره‌ای به الصلوة خیر من النوم نکرده است. بعد از این مرحوم شرف الدين می‌گوید: اما خود ابومحذوره از طلقاء و از کسانی است که در سایه شمشیر مسلمان شدند و جزو مؤلفه قلوبهم است و وقتی در راه حنین می‌رفت از هیچ کسی مثل رسول خدا و مأموریتی که به او داده بود بدش نمی‌آمد و او کسی است که به نبی مکررم اعتراض و مؤذن او را مسخره می‌کند. لکن آن کیسه پر از نقره و غنائم حنین که پیغمبر در میان طلقاء و ابناء طلقاء تقسیم کرد و همچنین اخلاق زیبای نبی مکررم... باعث شد که ابومحذوره آمد و اذان گفت و به پیغمبر هم گفت: یا رسول الله اجازه بدهید در مکه هم من اذان بگویم. ابومحذوره در مکه ماند و هجرت هم نکرد و در همان جا از دنیا رفت.

حجاج وحی الهی بعد از پیامبر را قطع شده نمی‌دانست

در تہذیب تاریخ دمشق آمده است:

بل کان یری نفسه: انه لا یعمل إلا بوحي من السماء وذلك حينما أخبروه: أن أم ایمن تبکی لانقطاع الوحي بموت رسول الله صلی الله علیه و آله.

او نسبت به خود اعتقادش این بود که عمل نمی‌کند مگر از روی وحی الهی و این از آن زمان بود که به او خبر دادند که ام ایمن به خاطر موت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و انقطاع وحی گریه می‌کند. تہذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۷۳، ر. ک. الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۱۵.

و نیز در تاریخ دمشق آورده است:

قال لما قبض النبي صلی الله علیه وسلم جعلت أم ایمن تبکی ولا تستریح من البكاء فقال أبو یکر لعمر قم بنا إلى هذه المرأة فدخلها علیها فقلا یا أم ایمن ما بیکک قد افضی رسول الله صلی الله علیه وسلم إلى ما هو خیر له من الدنيا فقالت ما أبکی لذلك إني لأعلم أنه قد افضی إلى ما هو خیر من الدنيا ولكن أبکی علی الوحي انقطع فبلغ ذلك الحجاج بن یوسف فقال کذبت أم ایمن ما اعمل إلا بوحي انتهى

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ام ایمن شروع کرد به گریه کردن و به هیچ وجه دست از گریه نمی‌کشید. ابویکر به عمر گفت: ما را زد او ببرد. آن دو با یکدیگر نزد او رفتند و گفتند ای ام ایمن چه چیزی شما را این چنین گریان نموده؟ رسول خدا به دباری بسیار بهتر از دنیا رحلت نموده است. ام ایمن گفت: ولی من به خاطر انقطاع وحی گریه می‌کنم. این خبر به حجاج بن یوسف رسید او گفت: ام ایمن دروغ گفته است من به جز از روی وحی سخن نمی‌گویم.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأمائل، ج ۱۲، ص ۱۶۰، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري.

اعتراف عمر بن عبد العزيز به جنایت‌های حجاج

عمر بن عبدالعزیز روایتی دارد که خیلی جالب است، می‌گوید: اگر در قیامت همه اقوام و ملت‌ها جنایتکارترین فرد خود را بیاورند و در یک کفه ترازو بگذارند و ما هم حجاج‌مان را در یک کفه بگذاریم، حجاج ما جنایتکارتر است از تمام جنایت کاران همه اقوام و ملل. این حجاج با این کارهایش می‌گوید: **انی لا اعمل الا بوحیه.**

وقتی شما این روایات را کنار هم بگذارید می‌بینید که برای این که برای خلفاء (لا یعملون الا بوحیه) را تثبیت کنند، شروع می‌کنند به این که از مقام پیامبر بکاهند و می‌گویند پیامبر هم آن گونه نبود که همه چیز را از وحی گرفته باشد بلکه عمر هم تشریح می‌کرد، اصحاب هم تشریح می‌کردند. به تعبیر یکی از علماء اینها که نتوانستند مقام خلفاء را به مقام پیامبر برسانند، آمدند و مقام پیامبر را پائین آوردند. شما در مورد عمر ببینید که اینها چه می‌گویند؛ در مقام اختلاف بین عمر و پیامبر که به ۱۸ مورد می‌رسیده، جبرئیل نازل می‌شد و در تأیید عمر و مخالف با رسول خدا آیه می‌آورد. در این صورت و با وجود این روایات دیگر برای شریعت چه می‌ماند؟ در این صورت آیا می‌توان گفت که این پیغمبر همان رسولی است که برای نجات مردم از سوی خداوند عالم آمده است؟ آیا با وجود این روایات برای پیغمبر عصمت و قداستی هم می‌ماند؟ اگر بگوئیم که در این ۱۸ مورد جبرئیل مطابق با عمر آیه نازل کرد و رسول خدا در این موارد - نستجیر بالله - اشتباه کرد، چگونه می‌توان یقین کرد که بقیه موارد مطابق با واقع است و خطا نمی‌باشد؟ آیا با این نمونه‌هایی که شما می‌آورید سایر دستورات نبی مکرم زیر سؤال نمی‌رود؟

علی ای حال، این روایات اهل سنت بود که عرض کردیم. یکی، دو جلسه هم راجع به اقوال علماء اهل سنت در این باره سخن می‌گوئیم؛ مثلاً وقتی عبدالله بن عمر وارد مسجد می‌شود و می‌گویند الصلوة خیر من النوم، می‌گوید: مرا از مسجد بیرون ببرید تا این بدعت‌ها را نشنوم. که در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

آیا حذف «حي علي خير العمل» از اذان کار عمر بود؟

متقی هندی در کنز العمال اعتقاد به اقدام عمر در حذف «حي علي خير العمل» از اذان دارد

اما دسته پنجم که امروز عرض می‌کنیم و آن روایتی است که متقی هندی آن را در کنز العمال نقل می‌کند مبنی بر این که:

کان بلال بنادی بالصیح فیقول: حي علی خیر العمل فأمره النبي صلی الله علیه وسلم أن يجعل مكانها الصلاة خیر من النوم، وترك حي علی خیر العمل.

کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۸، ص ۱۶۲، اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي الوفاة: ۹۷۵هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹هـ-۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمود عمر الدمیاطي.

البته این روایت مرسله است که از نظر روایتی اعتباری ندارد.

اما قصد داریم - ان شاء الله - در این جلسه کلمات بزرگان اهل سنت را در این باره بخوانیم تا ببینیم که بزرگان اینها در گذر زمان چه نگاهی به «الصلوة خیر من النوم» داشته‌اند. عبدالرزاق استاد بخاری در کتاب المصنف، جلد ۱، صفحه ۴۷۴ از ابن‌جریر نقل می‌کند که:

سألت عطاء متى قيل الصلاة خير من النوم قال لا أدري

از عطاء سؤال کردم اولین بار در چه زمانی «الصلوة خیر من النوم» گفته شد؟ المصنف، ج ۱، ص ۴۷۴، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۲، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي. ابن‌جریر تقریباً معاصر ۱۵۰ هجری است و عطاء هم که جزو تابعین و معاصر ۹۰ و اندی است؛ یعنی بعد از گذشت حدود ۱۲۰ یا ۱۳۰ سال می‌پرسد: از کی **الصلوة خیر من النوم** در اذان شروع شد؟ عطاء که از فقهای بزرگ اهل سنت و صاحب مکتب فقهی است، گفت: من نمی‌دانم.

سعد بن ابی وقاص اولین کسی که در دوران عمر الصلوة خیر من النوم گفت

باز هم روایت دیگری در همان صفحه از کتاب خود نقل می‌کند از ابن‌جریر که: **قال أخیرني عمر بن حفص أن سعدا أول من قال الصلاة خير من النوم في خلافة عمر فقال بدعة ثم تركه وإن بلالا لم يؤذن لعمر**

عمر بن حفص گفت: سعد (ابن ابی وقاص) اولین کسی بود که در زمان عمر «الصلوة خیر من النوم» گفت و سپس چون آن را بدعت می‌دانست آن را ترک کرد و بلال برای عمر اذان نمی‌گفت. المصنف، ج ۱، ص ۴۷۴، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۲، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي.

سعد بن ابی وقاص اولین کسی است که در دوران عمر گفت: **الصلوة خیر من النوم**... این روایت‌ها وقتی کنار هم قرار می‌گیرند خیلی مفهوم دارند و نشان می‌دهد که اینها چطور با شریعت بازی کردند. عبدالرزاق باز روایت سوم می‌کند که:

قال أخیرني بن مسلم أن رجلا سأل طاووسا جالسا مع القوم فقال يا أبا عبد الرحمن متي قيل الصلاة خير من النوم فقال طاووس أما إنها لم تقل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن بلالا سمعها في زمان أبي بكر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولها رجل غير مؤذن فأخذها منه فأذن بها فلم يمكث أبو بكر إلا قليلا حتى إذا كان عمر قال لو نهينا بلالا عن هذا الذي أحدث وكأنه نسيه فأذن به الناس حتى اليوم

شخصی از طاووس که با گروهی نشسته بودند سؤال کرد: چه زمانی «الصلوة خیر من النوم» گفته شد؟ طاووس گفت: آن چه یقینی است این است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله گفته نمی‌شده است ولی بلال آن را در زمان ابوبکر شنید که شخصی غیر مؤذن آن را می‌گوید؛ لذا این جمله را از او اخذ کرد و در اذان وارد نمود و زمان ابوبکر چندان به طول نکشید که عمر گفت: اگر بلال ما را نهی نکرده بود از این چیزی که خود احداث کرد و گویا این را فراموش نموده است و از این رو مردم تا به امروز به همین شکل اذان می‌گویند.

المصنف، ج ۱، ص ۴۷۴، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۲، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي.

منظور از ابن مسلم حسن بن مسلم است که می‌گوید: مردی از طاووس پرسید: از چه زمانی **الصلوة خیر من النوم** در اذان مسلمان‌ها درج شد؟ طاووس گفت: - این قطعی است که - در زمان پیامبر کسی **الصلوة خیر من النوم** نگفته است. بلال در زمان ابوبکر مردی را دید که **الصلوة خیر من النوم** می‌گوید ولی مؤذن رسمی مسجد نبود. بلال هم که آن را شنید و پسندید و در اذان اضافه کرد... تا این که عمر به خلافت رسید و گفت: ای کاش می‌توانستیم بلال را از این کار منصرف کنیم تا دیگر **الصلوة خیر من النوم** نگوید و بعد از آن گویا عمر فراموش کرد که این را به بلال بگوید تا این که تا همین الآن مردم این گونه اذان می‌گویند. عبدالرزاق در المصنف، جلد ۱، صفحه ۴۷۵، حدیث ۱۸۳۲ از ابن‌عبینه از لیث از مجاهد - که از مفسرین بنام اهل سنت است - نقل می‌کند:

قال كنت مع بن عمر فسمع رجلا يتوب في المسجد فقال اخرج بنا من [عند] هذا المبتدع

می‌گوید: روزی با عمر بودم که شنیدم مردی در مسجد «الصلوة خیر من النوم» می‌گوید. او گفت: ما را از نزد این بدعتگذار بیرون ببر!

المصنف، ج ۱، ص ۱۸۳۰، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۲، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي - كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۸، ص ۱۶۷، اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي الوفاة: ۹۷۵هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹هـ-۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود عمر الدمياطي.

با عبدالله بن عمر بودیم که وارد مسجد شدیم، عبدالله شنید که شخصی در مسجد **الصلوة خیر من النوم** می‌گوید، او گفت: ما را سریع از مسجد خارج کنید تا صدای این بدعت‌گذار را نشنوم. این مطلب را در کنز العمال، جلد ۸، صفحه ۲۵۷، حدیث ۲۲۲۵۰ نیز آورده است. در برخی از

منابع دیگر آمده است که این جریان در نماز ظهر و عصر بوده است یعنی روایت این طور است که «فسمع رجلاً يثوب في الظهر و العصر في المسجد»؛ لکن این کذب است چرا که اهل سنت هیچگاه نماز ظهر و عصر را با هم نمی‌خوانند.

شوکانی - از بزرگان اهل سنت و به ظاهر زیدی مذهب می‌باشد ولی تقریباً ۷۵ درصد گرایش فقهی‌اش به طرف وهابیت است و الان وهابی‌ها کتاب‌های او را به طور مفصل در عربستان چاپ کرده‌اند - از البحر الزخار که مال حسین بن احمد بن یحیی متوفای ۸۴۰ هجری است در کتاب نیل الاوطار، جلد ۲، صفحه ۲۸ نقل می‌کند که:

أَنَّ التَّوْبَةَ بِدَعَاٍ قَالَ فِي الْبَحْرِ أَحَدُهُ عُمَرُ فَقَالَ إِنَّهُ هَذِهِ بِدَعَاٍ وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَمِعَهُ لَا تَزِيدُوا فِي الْأَذَانِ مَا لَيْسَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَنْ ذَكَرَ حَدِيثَ أَبِي مَحْذُورَةَ وَيَلَالٍ فَلَمَّا لَوْ كَانَ لَمَّا أَنْكَرَهُ عَلِيٌّ وَبْنَ عُمَرَ وَطَاوُسَ سَلَّمْنَا قَامَرْنَا بِهِ إِشْعَارًا فِي حَالٍ لَا شَرْعًا جَمَعًا بَيْنَ الْأَثَارِ

تتوب (الصلوة خير من النوم) بدعتی بود که در کتاب البحر الزخار گفته است آن را عمر ایجاد نمود و از علی علیه السلام روایت شده است که وقتی او شنید که این جمله را در اذان اضافه می‌کنند فرمود: این جمله را به اذان نیافزایید که از اذان نیست. سپس بعد از بیان روایت ابو محذوره و بلال گفت: اگر چنین چیزی در اذان وجود می‌داشت علی علیه السلام و فرزند عمر و طاووس یمانی آن را انکار نمی‌کرد. بر فرض هم که می‌بود برای خبر دادن و آگاه نمودن مردم بود نه به عنوان مطلبی شرعی و جمعی بین آثار.

نیل الاوطار من احادیث سید الأخیار شرح منقی الأخیار، ج ۲، ص ۱۸، اسم المؤلف: محمد بن علی بن محمد الشوکانی، الوفاة: ۱۲۵۵، دار النشر: دار الجیل - بیروت - ۱۹۷۳.

اگر چنانچه حدیث بلال و ابومحذوره درست می‌بود معنا ندارد که علی علیه السلام و عبدالله بن عمر و طاووس یمانی آن را انکار کنند، اگر چنانچه صحت این روایات را بپذیریم برای جمع بین این روایات باید قائل شویم که این کلمه به عنوان اشعار است و از این جهت اشکالی ندارد نه این که به عنوان وجوب شرعی باشد.

الصلوة خير من النوم از اذان نیست بلکه برای بیدار کردن مردم برای نماز است

کحلانی در سبیل السلام، جلد ۱، صفحه ۱۲۰ می‌گوید:

قلت وعلى هذا ليس الصلاة خير من النوم من الألفاظ التي شرعت لإيقاظ النائم فهو كالألفاظ التسبيح الأخير الذي اعتاده الناس في هذه الأعصار المتأخرة عوضاً عن الأذان الأول وإذا عرفت هذا هان عليك ما اعتاده الفقهاء من الجدل في التثويب

بنا بر این «الصلوة خير من النوم» از الفاظ اذان که شرعیت داشته باشد و برای خواندن مردم به نماز و آگاه نمودن مردم به دخول وقت نماز باشد نیست؛ بلکه از الفاظی است که برای بیدار نمودن شخصی که در خواب است در دین دخل شده است و این مانند الفاظی است که در تسبیح آخر اضافه شده و مردم در این دوران اخیر به گفتن آن عادت نموده‌اند و آن را به جای اذان اول می‌گویند وقتی این را دانستی حال وقت آن رسیده است که به جدال فقهاء درباره تئوب بپردازیم.

سبیل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الأحكام، ج ۱، ص ۱۲۰، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الصنعاني الأمير، الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۱۳۷۹، الطبعة: الرابعة، تحقيق: محمد عبد العزيز الخولي.

با توجه به روایات و انکار امیر المؤمنین علیه السلام و عبدالله بن عمر و طاووس این طور به نظر می‌رسد که **الصلوة خير من النوم** جزء اذان نیست اگر جایی احساس کردیم که کسی خوابیده است در آنجا می‌توانیم **الصلوة خير من النوم** به کار ببریم و اگر خوابیده‌ای وجود ندارد دیگر معنا ندارد که این کلمه را به کار ببریم، پس این کلمه نیز مثل الفاظی است که در این اواخر (حدود سال ۱۷۰) مردم به جای اذان اول سبحان الله یا الحمد لله می‌گویند. وقتی که این نکته را (که **الصلوة خير من النوم** در صورتی است که خوابیده‌ای باشد نه در همه جا) فهمیدیم، روشن می‌شود که چرا این قدر فقهای ما اختلاف دارند که آیا این بدعت است یا نه؟

این عمر با مشاهده بدعت تئوب از مردم از مسجد خارج می‌شود

ابن‌قدامه مقدسی متوفای ۶۲۰ در المغنی، جلد ۱، صفحه ۴۲۰ از اسحاق نقل می‌کند که:

فقال إسحاق هذا شيء أحدثه الناس وقال أبو عيسى هذا التثويب الذي كرهه أهل العلم وهو الذي خرج منه ابن عمر من المسجد لما سمعه

اسحاق گفت: این بدعتی بود که مردم آن را ایجاد نمودند و ابو عیسی گفت: اهل علم از تئوب «الصلوة خير من النوم» تفر دارند. و این همان چیزی است که به خاطر آن ابن عمر از مسجد خارج شد تا آن را نشنود.

المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج ۱، ص ۲۴۵، اسم المؤلف: عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسی أبو محمد، الوفاة: ۶۲۰، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۵، الطبعة: الأولى.

این چیزی است که مردم آن را درست کرده‌اند و بدعت گذاشته‌اند - کلمه احداث مرادف است با بدعت گذاشتن - این همان تئوبی است که اهل علم و بزرگان آن را کراهت می‌دارند و این همان چیزی است که وقتی عبدالله بن عمر آن را شنید از مسجد بیرون رفت.

تتوب بدعت است اما از بدعت‌های نیکو!!!

ابوحنیفه در جامع مسانید نقل کرده:

سئلت ابراهیم عن التتوب قال هو مما احذته الناس و هو حسن مما احدثوه و ذکر ان تتوبهم کان حین یفرغ المؤذن من اذانه «إن الصلوة خیر من النوم» مرتین.

از ابراهیم در باره تتوب سؤال نمودم گفت: این از آن چیزهایی است که مردم آن را ایجاد نموده‌اند و گفته‌اند این از بدعت‌های خوب است و نیز گفته‌اند: تتوب بعد از اتمام اذان است که مؤذن دو مرتبه آن را تکرار می‌کند.

جامع المسانید، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۶.

یعنی این بدعتی است از سوی مردم ولی از بدعت‌های نیکو است، تتوب واقعی آن است که بعد از تمام شدن اذان، مؤذن دو مرتبه بگوید: **الصلوة خیر من النوم**. فتوای خود ابوحنیفه نیز همین بوده که این از بدعت‌های حسنه است نه از بدعت‌های سیئه.

آیا بدعت خوب هم داریم؟!!

از نکات مهمی که باید مد نظر قرار داد راجع به معنای بدعت و این که آیا می‌توان بدعت را به احکام خمس (واجب، مستحب، مباح، مکروه، حرام) تقسیم کرد؟ اینها آمده‌اند و به خاطر گفتار خلیفه دوم که گفت: **«نعم البدعة هذه»** برخی بدعت‌ها (مثل نماز تراویح) را از کلام پیغمبر که فرمود: **«کل بدعة ضلالة»** را تخصیص زده و به پنج دسته تقسیم نموده‌اند و حال آن که از مواردی که نمی‌توان عموم را تخصیص زد جائی است که مشتمل بر ادوات مصرحة جمع مثل کل، جمع، اجمع، اکنع و غیره باشد؛ چرا که در این صورت تخصیص اکثر لازم می‌آید الا این که شارع خود، کلام خود را به طور استثناء متصل تخصیص بزند مثل **«جائني القوم كلهم الا زيد»** که در این موارد باز تخصیص می‌خورد.

مسأله بدعت از مسائل مبتلابه جامعه امروز ماست و در واقع حربه‌ای است در دست مخالفین شیعه به ویژه وهابیت و اهل سنت داخل کشور، که با این حربه، مقدسات شیعه و حتی برخی از مقدسات خود اهل سنت را زیر سؤال می‌برند.

بدعت دانستن جشن میلاد رسول خدا توسط بن باز

بن‌باز مفتی اعظم عربستان سعودی که چند سال قبل مُرد می‌گوید:

لا يجوز الاحتفال لمولد الرسول و لا غيره لأن ذلك من البدع المحدثه في الدين لان الرسول لم يفعله و لا خلفائه الراشدون و لا غيرهم من الصحابه رضي الله عنهم و لا التابعون لهم باحسان في القرون المفضله

جائز نیست کسی برای میلاد پیغمبر یا میلاد دیگران جشن و مراسم سرور بگیرد برای این که این از بدعت‌هایی است که در دین احداث شده زیرا پیغمبر برای خودش هم جشن میلاد نگرفته است و خلفاء راشدین و صحابه و تابعین هم در آن قرون طلائی برای او جشن نگرفتند.

مسلمانان سراسر جهان در روز ۱۲ یا ۱۷ ربیع مراسم و محافل عظیمی برای ولادت رسول اکرم می‌گیرند و تمام کسانی که آن حضرت را قبول دارند برای آن بزرگوار این چنین جشن و پایکوبی می‌کنند؛ آن وقت شما می‌آیید و قداستی را که در بین همه مسلمین به عنوان **«و من يعظم شعائر الله»** و یا از باب **«و وقروه و عزروه»** بوده و هست را زیر سؤال می‌برید و بدعت می‌خوانید چون پیغمبر این کار را برای خود انجام نداده است؛ این يك نوع مغلطه علمی و در واقع يك نوع عناد است. باید از اینها پرسید مگر در شریعت ملاک ما فقط «عمل» پیغمبر است مثلاً پیغمبر زن خود را طلاق نداده؛ آیا بگوئیم که طلاق حرام است؟ خیلی از احکامی را که ما داریم پیغمبر انجام نداده است. پیغمبر با هواپیما و ماشین سفر نمی‌کرد آیا بگوئیم سفر کردن با هواپیما و ماشین حرام است؟ یا مثلاً این که شما ختم صحیح بخاری می‌گیرید آیا پیغمبر یا صحابه این کار را انجام می‌دادند؟ ببینید اینها خودشان هزاران مورد نظیر این را دارند ولی حکم به بدعت آن نمی‌کنند حتی خود این تیمیه عبارتی دارد که « اصل در اشیاء اباحه است مگر آن که خلافش ثابت شود».

جشن میلاد پیامبر اکرم و اولیاء و صالحین شرك است

لجنه عالی فتوای وهابیت می‌گوید:

لا يجوز الاحتفال بمن مات من الانبياء و الصالحين و لا إحياء ذكراهم بالمواليد لان جميع ما ذكر من البدع المحدثه في الدين و من وسائل الشرك.

جائز نیست مراسم گرفتن برای روز رحلت پیغمبران و صالحین، چون اینها جزو بدعت‌های در دین است و از وسائل شرك هم می‌باشد.

آیا کسانی که برای رحلت پیغمبر یا شهادت حضرت امیر مراسم می‌گیرند و یا در این مراسم حاضر می‌شوند - نستجیر بالله - در آنجا پیغمبر پرستی یا علی پرستی می‌کنند که می‌گوئید مشرک هستند؟ یا نه پیغمبر را به این عنوان که پیغمبر خداست گرامی می‌دارند یا علی

را به این عنوان که خلیفه پیغمبر خدا است گرامی می‌دارند که تمامی اینها باز می‌گردد به الله نه به پیغمبر یا علی؟

صلوات بر پیامبر اکرم قبل و بعد از اذان بدعت است

وقتی از این هیئت عالی افتاء سؤال شده که اگر کسی قبل و بعد از اذان بر پیغمبر صلوات بفرستد چه حکمی دارد؟ گفته است:

ذكر الصلوة و السلام علي الرسول قبل الاذان و هكذا الجهر بها بعد الاذان و مع الاذان من البدع المحدثه في الدين و قد ثبت عن النبي من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد و من فعل تلك البدعة و من اقرها و من لم يغيرها و هو قادر علي ذلك فهو اثم.

یعنی صلوات فرستادن بر پیغمبر قبل از اذان یا بعد از اذان و یا در وسط اذان از بدعت‌های دینی است و هر کس در دین ما چیزی اضافه کند که جزو دین نیست مردود است... و اگر کسی که قدرت دارد جلوی این فعل (یعنی صلوات بر پیغمبر) را بگیرد ام این کار را نکند گناه کار است. اگر کسی در وسط اذان الصلوة خیر من النوم بگوید این بدعت است لکن از بدعت‌های حسنه و فاعل آن گناه کار نیست اما اگر کسی در وسط نماز بعد از « اشهد ان محمداً عبده و رسوله » صلوات بفرستد این کار حرام انجام داده چراکه مرتکب بدعت شده است.

در جلسه‌ای که با روحانیون کاروان‌ها داشتیم عرض کردیم که ما باید به جای این که حالت تدافعی بگیریم حمله کنیم و همین مطالب را در اختیار حجاج قرار دهیم تا بفهمند که این وهابیت چه چهره‌ای دارد و این که اساس وهابیت برای خاموش کردن شعائر اسلامی است به نام اسلام و اینها همان سیاست بنی‌امیه و معاویه را دارند که گفت: قسم به خدا آرام نمی‌نشینم تا روزی که نام پیغمبر را زیر خاک دفن کنم.

دستور محمد بن عبدالوهاب بر کشتن پیر مرد نابینا به جرم صلوات بر پیامبر

در حین مطالعه به مطلبی دست یافتم که برایم بسیار قیمتی بود و آن این که «زینی دحلان» مفتی مکه - که متوفای ۱۳۰۵ هجری است و چندین کتاب نوشته که در آنها حمله‌های شدیدی علیه وهابیت دارد و البته روحیه‌ای ضد شیعه دارد و متهم به تشیع هم نیست - در کتاب **فتنة الوهابية** می‌گوید:

محمد بن عبدالوهاب دستور داد که کسی حق ندارد بر روی منبر و پس از اذان، بر پیامبر صلوات بفرستد. مرد صالح نابینایی بود که اذان می‌گفت و پس از اذان بر رسول اکرم صلوات فرستاد، او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد این مؤذن نابینا را به جرم درود بر حضرت بکشند و بلافاصله او را کشتند.

زینی دحلان و نقل این گونه داستان‌ها

زینی دحلان بعد از نقل این داستان می‌گوید:

و لو تتبع لك ما كانوا يفعلون من امثال ذلك ملئت الدفاتر و الاوراق و في هذا القدر كفاية

یعنی اگر بخواهم از این جنایت‌هایی که وهابی‌ها انجام دادند بیان کنم دفاتر و کاغذها پر شود همین اندازه کفایت می‌کند.

بدعت در اهل سنت و نمونه‌هایی از آن

ما در بحث تثویب رسیدیم به مرحله‌ای که اقوال علمای اهل سنت را اشاره کردیم. عبارتی از صنعانی و ابن قدامه نقل شد که تثویب چیزی است که **أحدنه الناس**، احدث یعنی بدعت؛ واژه احدث را علمای اهل سنت در **كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار** صراحت دارند که مراد از محدث و احدث، یعنی بدعت گذاشتن.

بحث بدعت، که امروز وهابیت دنبال می‌کنند بحث پر ماجرائی است و اهل سنت هم غالباً دارند به طرف آنها کشیده می‌شوند، همین بحث بدعت است که متأسفانه بعضی از خودی‌ها هم بدون توجه به زوایای کار، از بعضی از قضایا تعبیر به بدعت می‌کنند و من بحثی را به اختصار عرض می‌کنم در رابطه با مصادیق بدعت که امروز وهابیت پیش‌تاز این قضیه است، روشن بشود و این یکی از اساسی‌ترین مباحثی است که باید مثل حمد و سوره حفظ کنیم و در غالب فتاوای تکفیری وهابیت، عمدتاً علت کفر شیعه را ابتداع شیعه و گرایش شیعه به طرف امور بدعی ذکر می‌کنند.

از مصادیق بدعت به ادعای اهل سنت:

چند نمونه از مصادیق بدعت را که ساعت‌ها برای پیدا کردن آن وقت صرف شده است را از کتاب‌های اصیل وهابیت، ذکر می‌کنم. یکی از مواردی که همواره به خاطر آن مورد اتهام بوده‌ایم که بدعت گذار و تابع بدعت هستیم، «مراسم و جشن‌ها» است؛ یعنی در میلاد آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و شهادت آنان، مراسمی در شهرهای شیعه نشین انجام می‌گیرد. البته در میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، غالب اهل سنت با شیعه هم صدا هستند؛ ولی در مراسم شهادت ائمه علیه السلام و رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آنها تابع آقای بخاری هستند و می‌گویند هرکس از دنیا برود فقط منسوبین او در سال اول وفات می‌توانند سه روز مراسم بگیرند و ختم و تشکیلات داشته باشند و بعد از سه روز را جائز نمی‌دانند.

امام جمعه زاهدان عزاداری برای امام حسین علیه السلام را بدعت اعلام نمود

امام جمعه زاهدان سال گذشته در نماز جمعه گفت: علت این که ما با شیعیان در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام همگام نیستیم، چون عقیده داریم مجلس عزاداری و ختم، فقط سه روز بیشتر نیست. بعد از این که امام حسین علیه السلام شهید شد، موظف بودند سه روز برای او عزاداری کنند و بعد از او، سال‌های بعد را ما بدعت می‌دانیم؛ عین عبارت ایشان است. یعنی همان حرفی که وهابیت هفتصد، هشتصد سال قبل آوردند.

بن باز (مفتی اعظم عربستان) میلاد پیامبر را بدعت می‌داند

تعبیری دارد بن باز مفتی اعظم عربستان سعودی که ۶ یا ۷ سال پیش مرد و الآن به جای او شیخ عبدالعزیز آل شیخ که از نواده‌های محمد بن عبدالوهاب است، مفتی اعظم عربستان سعودی است، می‌گوید:

لا يجوز الإحتفال بمولد الرسول و لا غيره، لأن ذلك من البدع المحدثه في الدين، لأن الرسول لم يفعله و لا خلفاؤه الراشدون و لا غيرهم من الصحابة و لا التابعون لهم بإحسان في القرون المفضلة.

جشن گرفتن برای میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ زیرا آن از بدعت‌هایی است که در دین ایجاد نموده‌اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و نه دیگر صحابه و تابعین در بهترین قرون اسلامی آن را انجام نداده‌اند.

(افتی الشیخ عبد العزیز بن عبد الله بن باز، رئیس العام لإدارات البحوث العلمیة و الافتاء و الدعوة والارشاد في السعودية في صحيفة الشرق الأوسط بتاريخ ۳ / ۱۲ / ۱۹۸۴ تحت عنوان " حکم الاحتفال بالمولد النبوي وغيره من الموالد) احتفال یعنی مراسم، چه مراسم شادی باشد و چه عزا. چون از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده؛ چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خودش جشن تولد نگرفته است؛ و خلفاء راشدین برای خودشان و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جشن نگرفتند و دیگر صحابه هم نگرفتند؛ و نه تابعینی که از صحابه تبعیت در قرون مفضله نیک کرده‌اند.

قرون مفضله (بهترین قرون) نزد اهل سنت

قرون مفضله را اینها سه قرن اول اسلام می‌دانند. روایت جعلی که اینها به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهند و می‌گویند:

خير القرون قرني، ثم الذي يليه، ثم الذي يليه (یا ثم الذي يتلوه ثم الذي يتلوه)

بهترین قرن‌ها، قرن من است، سپس قرن بعدی و سپس قرنی که بعد از آن خواهد آمد.

که ما معتقد هستیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجودشان رحمت بود و تفضلی از خدای عالم و منتی بود که خدا بر بشر نهاد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای بشر فرستاد و فوق او نعمتی نیست و لکن همان قرن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه، قلب مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خون کردند و بعد از او در همان قرن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صدیقه طاهره سلام الله علیها و محسن علیه السلام به شهادت می‌رسد. امیرالمؤمنین ۲۵ سال خانه نشین می‌شود و بعد از آن به تعبیر آقایان، فتنه قتل عثمان پیش می‌آید و بعد قضیه شهادت امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیش می‌آید. بلکه باید می‌گفت **شر القرون** است قرنی که من هستم، بعد بنی امیه می‌آید و بعد از آن بنی عباس می‌آید.

خلاصه، واژه **القرون المفضلة**، به قول امروزی‌ها یعنی قرون طلائی؛ که البته اختلاف است که آنها ۱۰۰ سال را قرن می‌گویند یا ۵۰ سال را.

بن باز دلیلش این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای خود جشن میلاد نگرفته و خلفاء هم نگرفتند. ما همین جا باید مچشان را بگیریم و ببینیم آیا عمل نکردن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه، می‌تواند منشأ تشریح باشد یا نه؟ مثلاً رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همسرش را طلاق نداده، آیا می‌توانیم بگوئیم طلاق در کار نیست. خیلی از قضایا هست که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام نداده و باید بگوئیم چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام نداده، ما باید بگوئیم این حرام است.

بحث دیگر **«اصالة الإباحة في كل أمر»** هست. این را هم قرآن تأیید می‌کند و هم سنت و هم سیره فقهای شیعه و سنی. حتی يك تعبیری از ابن تیمیه پیدا کردم که ایشان هم می‌گوید اصل در اشیاء، اباحه است و اگر حذری از طرف شارع نیامده باشد، ما نمی‌توانیم از پیش خود بگوئیم این حلال است یا حرام است. ما باید این قضیه و استدلالی که آقایان دارند را در مورد احتفال، همین را بگوئیم بدعت است و بگوئیم آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده که احتفال و جشن میلاد حرام است یا نه؟ می‌گویند: نه. پس شما از کجا این حرام را آورده‌اید؟ این از مصادیق قرآن است که می‌فرماید:

و لا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علي الله الكذب...

به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید)، نگویید: «این حلال است و آن حرام»، تا بر خدا افترا ببندید. **سوره النحل (۱۶)، آیه ۱۱۶.**

نسبت دادن بدعت به دیگران خود بدعت است

این احتفال که آقایان می‌گویند حرام است این را از کجا می‌گویند؟ خدا گفته حرام است یا رسول اکرم؟ آیا همین قول شما به بدعت، بدعت نیست؟ خدای عالم مواردی را که حرام و حلال بوده همه را شمرده و این نشان می‌دهد که شما معتقدید دین اسلام دین ناقصی است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حقایق را و بعضی از محرّمات را یادش رفته و یا قصور کرده معاذ الله و شما وهابیت، بعد از ۱۴۰۰ سال کشف کردید که این حرام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کوتاهی فرموده است. در حالی که دین کامل شده بود: **اليوم أكملت لكم دينكم**. یعنی چیزی که مربوط به حلال و حرام است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه را ابلاغ کرده است. یکی از چیزهایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم، به روایتی که طبرانی و سیره حلبی دارد، از مردم اعتراف گرفت که ای مردم! آیا من در ابلاغ رسالت به شما کوتاهی کرده‌ام؟ همه گفتند خیر، بعد حضرت عرضه داشت: **أَللّهُم فاشهد** که من در ابلاغ رسالت کوتاهی نکردم. یا اگر شما می‌گوئید این را از يك عمومي استفاده می‌کنید، شما که چیزی نداشتید اینجا، شما گفتید: که پیغمبر انجام نداده است. آیا **كل شيء لم يفعله رسول الله فهو حرام**، می‌توانید این را ثابت کنید؟

نمونه‌هایی از بدعت در زندگی وهابیت به تعریف خودشان از بدعت

الآن شما از هواپیما و ماشین و ماشین و هزاران چیز دیگر استفاده می‌کنید که در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده و شما الآن با فاشق غذا می‌خورید ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این کار را نکرده. با ماشین، در حال احرام می‌روید حج عمره، که يك عمل عبادی است، در حالی که نه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه خلفاء راشدین و نه صحابه در قرون مفضله شما، سوار ماشین نشدند. پس چرا اینچنین می‌کنید؟ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی طواف می‌کرد، روی خاک‌ها طواف می‌کرد؛ پس شما چرا روی مرمر طواف می‌کنید؟ در نماز جمعه چرا از بلند گو استفاده می‌کنید؟ در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء راشدین استفاده نمی‌کردند. اگر بنا است که **كل فعل لم يفعله رسول الله**

فهو حرام صحیح باشد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه انتخاب نکرده، شما چرا خلیفه انتخاب می‌کنید؟ او از تلفن استفاده نکرده، چرا شما استفاده می‌کنید و صدها چیز دیگر. کما این که وقتی تلگراف آمد، وهابیت فتوا دادند که حرام و بدعت است؛ چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفاء راشدین از تلگراف استفاده نکردند؛ بعد دیدند خیلی آبروریزی می‌شود و همه دارند به آنها می‌خندند، سریع فتوایشان را برگرداندند. چند اشکالی که ما در اینجا داریم این است که آورده‌اند که:

لأن الرسول لم يفعله و لا خلفاؤه الراشدون.

این عدم فعل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه، یعنی يك امر عدمی، نمی‌تواند منشأ وجود حرمت و وجوب باشد. بله فعل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فعل معصوم، فقط «**لا يدل إلا علي الإباحة.**» از احکام خمس در عمل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، جز إباحه، چیز دیگری فهمیده نمی‌شود. حتی استحباب هم نمی‌توانیم بفهمیم. ولی از جای دیگری داریم که شارع مقدس آمده «**إصالة الإباحة**» را برای ما تشریح کرده یا قاعده «**كل شيء لك حلال حتي تعرف أنه حرام بعينه**» و «**كل شيء لك طاهر حتي تعرف أنه قدر بعينه.**»

اشکال دیگر این که، ایشان می‌گویند: صحابه و تابعین در قرون مفضله انجام ندادند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که عمل صحابه و تابعین را برای ما مصدر تشریح قرار نداده. ما می‌بینیم خود صحابه و تابعین این همه جدال و جنگ داشتند و اگر قرار باشد عمل صحابه را ملاک قرار بدهیم، مثلا اگر کسی بخواهد عمل عایشه و طلحه را ملاک قرار بدهد، واجب است در برابر خلیفه زمان بشورد و شورش کند و این هم در هر قرنی سی‌ی چهل هزار نفر را به کشتن می‌دهد. اگر بنا است که ملاک این باشد و قول و فعل صحابه حجت باشد، این مواردش است. اگر عمل صحابه حجت باشد، صحابه آمدند و عثمان را کشتند، پس باید در هر زمان خلیفه را بکشند. قطعا بدعت‌هایی که اینها امروز گذاشتند، کمتر از بدعت‌های عثمان نیست. همان طور که فتوا دادند خودشان بر کفر دولت آل سعود و گفتند اینها اهل بدعت‌اند. در حدود بیست سال اخیر ۵ یا ۶ مورد علمای افراطی و تند رو عربستان سعودی، علیه دولت سعودی فتوا صادر کرده‌اند. کار به جایی رسید که هیئت کبار علماء، که منزله مثلا شورای انقلاب فرهنگی ما هستند، با مقداری قدرت بیشتر، آمدند فتوا صادر کردند که علمای وهابی که شب می‌خوابند و صبح فتوا به تکفیر دیگران می‌دهند، فتوایشان غیر شرعی است. یعنی خود مفتیان عربستان به جان هم افتاده‌اند، عده‌ای طرفدار دولت و عده‌ای مخالف دولت. یا مثلا فتوای عالی افتای سعوی صراحت دارد که:

لا يجوز الإحتفال بمن مات من الأنبياء و الصالحين و لا إحياء ذكراهم بالمواليد، لأن جميع ما ذكر من البدع المحدثه في الدين و من وسائل الشرك.

برگزاری مراسم عزا و نیز مراسم جشن برای هر يك از انبياء و صلحاء جایز نمی‌باشد زیرا که تمام این موارد از بدعت‌هایی است که در دین ایجاد شده و از موارد شرك به حساب می‌آید.

هم بدعت است و هم از وسائل شرك اما هیچ دلیلی برای این سخن خود نیاورده‌اند که چرا بدعت است. و جالب‌تر این که همین هیئت افتاء می‌گوید:

ذكر الصلاة و السلام علي الرسول قبل الأذان و هكذا الجهر بها بعد الأذان مع الأذان من البدع المحدثه في الدين.

صلوات فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از اذان و نیز با صدای بلند بعد از اذان و یا همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در ایجاد شده است.

ببینید کار به کجا کشیده شده که می‌گویند: اگر شما قبل از اذان و در اذان و بعد از اذان بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرستید، این بدعت و حرام است.

یعنی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که اذان می‌گفتند، کسی در وسط اذان صلوات نمی‌فرستاد، قبل و بعد از اذان، کسی صلوات نمی‌فرستاد. اینها مسخره است و در حقیقت اهداف اینها، همان اهداف دودمان بنی امیه است که می‌خواهند نور اسلام و نور نبوت را خاموش کنند. حتی زینب دحلان که مفتی مکه مکرمه است و متوفای ۱۳۰۵ هجری است، کتابی دارد به نام «فتنه الوهابیه» که کتاب خیلی خوبی است، در صفحه ۲۰ می‌گوید:

خود محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار وهابیت، وقتی این فتوی را داد که کسی حق ندارد در کنار اذان، بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرستد، يك مؤذني بود نابینا، روزی رفت بالای مأذنه و شروع کرد به اذان گفتن و روی عادتی که داشت، در وسط اذان بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، محمد بن عبدالوهاب دستور داد این مؤذن نابینا را از بالای مأذنه کشانند پائین و گردنش را زدند. اینها نشان دهنده این است که اهدافشان نابود کردن دین به نام دین است.

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول خدا بدعت است

یا مثلاً دعا در کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به قصد اجابت، بدعت است. خیلی عجیب است که انسان نمی‌داند به حال اینها تأسف بخورد، گریه کند، یا شدیدترین نفرین‌ها را نثارشان کند. تعبیرشان این است شیخ صالح فوزان که عضو شورای عالی افتاء است، می‌گوید:

من البدع التي تقع عند قبة الرسول، كثرة التردد عليه.

از بدعت‌هایی که در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده است کثرت رفت و آمد به آن مکان است. یعنی هرکس روزی دو سه بار برود حرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بیاد بیرون، می‌شود کثرت تردد و این بدعت و حرام است. چرا؟ چون ما نداریم که مثلاً خلفاء راشدین روزی دو سه بار بروند کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بیایند؛ چقدر مسخره بازی است. اینها فتاوایشان چاپ شده و رفته روی اینترنت و ماهواره؛ اینها هیچ ابائی هم ندارند از گفتن این فتاوا.

سلام به رسول خدا و دعا و مناجات کنار قبر آن حضرت بدعت است

شیخ صالح فوزان عضو شورای عالی افتاء فتوای دیگری داده و می‌گوید:

كل ما دخل المسجد ذهب يسلم عليه هذا من البدع المحدثه.

این که انسان هر بار که وارد مسجد النبی می‌شود سلام به رسول خدا کند این از بدعت‌هایی است که ایجاد شده است.

و اگر در این حین سلام کند به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این هم بدعت است. حالا این را از کجا در آورده‌اند خدا می‌داند. این تصریح قرآن است که:

إن الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما.

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۶.

این آیه اطلاق دارد و نمی‌گوید روزی یک بار یا هزار بار؛ بعد می‌گوید:

كذلك الجلوس عنده و من البدع كذلك الدعاء عند قبر الرسول أو غیره من القبور مظنة أن الدعاء عنده یستجاب.

همچنین نشستن کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعا نمودن در آنجا با این گمان که دعا مستجاب می‌شود و یا کارهای دیگر از این قبیل بدعت می‌باشد.

همین طور اگر بنشینند کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین در کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر قبور، اگر دعا کند به امید این که مستجاب شود، این بدعت و حرام است. حالا دلیل و مبنایشان چیست؟ نمی‌گویند.

البانی از دولت عربستان می‌خواهد تا قبر رسول خدا را ویران کند

تعبیری دارد آقای ناصر الدین البانی می‌گوید:

اگر دولت عربستان واقعا مدعی توحید است و مدعی است که ناشر تفکر توحیدی است، چرا قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ویران نمی‌کند؟ اگر راست می‌گوید که با شرك مبارزه می‌کند و می‌خواهد که توحید را در سراسر جهان منتشر کند، یکی از اسباب شرك، همین گنبد خضراء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اینها که در سال ۱۳۴۴ قبرستان بقیع را تخریب کردند، تصمیم گرفتند قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را هم خراب کنند، ولی دولت‌های اسلامی گفتند که اگر به قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بزنید، ما وارد جنگ خواهیم شد. از ترس دولت‌های منطقه، اینها دست به ضریح و گنبد سبز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزدند. یا مثلاً عجیب تر این که:

لا یجوز إهداء الثواب بالرسول لا ختم القرآن و لا غیره.

اهداء ثواب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ختم قرآن و غیر آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز نمی‌باشد.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۹، ص ۵۶

شما الآن می‌خواهید قرآن بخوانید، سوره حمد و اخلاص و غیره و ثواب آن را اهداء کنید به روح پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، می‌گویند این حرام است. این واقعا دردآور است. اخیراً هم فایلی را گذاشته‌اند روی سایت اهل سنت زاهدان، که هرگونه اهداء ثواب به انبیاء و اولیاء و اموات و ائمه علیهم السلام حرام است. چرا؟ چون صحابه این کار را انجام نداده‌اند و قرآن نخوانده‌اند که ثواب آن را اهداء کنند به اموات.

افتتاح جلسات با قرائت قرآن بدعت است

جالب این که شیخ عثیمین که مفتی شماره دو عربستان بود در زمان بن باز، می‌گوید:

إفتتاح الندوات و المحاضرات بآيات من القرآن دائما كأنها سنة مشروعة هذا لا ينبغي.
برگزاری نشست‌ها و سخنرانی‌ها با آیاتی از قرآن کریم که به طوّر دائم که گویی آن از سنت‌های مشروع خداوند است جایز نیست.

این که حالا رسم است بر این که در اول مجالس و همایش‌ها قرآن می‌خوانند، این بدعت است؛ چون رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و صحابه در مجالس و همایش‌ها قرآن نمی‌خواندند؛ قرآن دسته جمعی بدعت است.

صدق الله العظيم گفتن بعد از قرائت قرآن، بدعت است

باز هم شیخ عثیمین می‌گوید:

قول صدق الله العظيم بعد الإنتهاء من قراءة القرآن بدعة.

صدق الله العظيم گفتن بعد از قرائت قرآن، بدعت است.

ذکر با تسبیح بدعت و حرام است

یا بن باز می‌گوید:

کسی که با تسبیح ذکر بگوید، بدعت و حرام است؛ چون رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم با تسبیح ذکر نمی‌گفت؛ آقای ابوبکر و عمر هم تسبیح نداشتند و با سر انگشتانشان ذکر می‌گفتند.

اهل سنت چیزهایی را که به نفع خودشان باشد انجام می‌دهند؛ اینها جشن روز ملی می‌گیرند؛ جشن روز ارتش دارند؛ جشن تأسیس دولت عربستان سعودی دارند و اینها هیچ يك بدعت نیست؛ ولی اگر کسی برای مبعث رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم، که برای نجات بشر بوده، جشن بگیرد، می‌گویند: **هذا من البدع المحدثه في الدين**، این از بدعت است.

معنای بدعت در شیعه و سنی

در رابطه با بحث بدعت، عقیده وهابیت و برخی از اهل سنت را دبروز عرض کردیم. در رد این عقائد، توجه به چند نکته ضروری است:
نکته اول: معنای بدعت چه از طریق شیعه و چه از طریق اهل سنت.

تعریف بدعت نزد اهل سنت

بزرگان اهل سنت به چه چیزی بدعت می‌گویند؟ حتی می‌گویند: تسبیح چرخاندن بدعت و حرام است و این آیا شامل تعریف آنها از بدعت می‌شود یا نه؟ در رابطه با بدعت، در کتاب‌های لغت و کتاب‌های تفسیری و غیره، ذیل آیه شریفه:

ما كنت بدعا من الرسل. من پیامبر نو ظهوری نیستم. *سوره الأحقاف (٤٦)، آیه ٩*

کتاب‌های لغت اهل سنت مثل صحاح اللغه جوهری و لسان العرب و العین ابن فارس مفصل بحث کرده‌اند.

بدعت را این گونه تعریف کرده‌اند:

إنشاء الشيء لا عن مثال سابق و إختراعه و إبتكاره بعد أن لم يكن.

ایجاد چیزی که نه به شکل سابق و به اختراع و ابتکار بعد از آن که از اول هیچ چیزی نبوده باشد.

یعنی کار نو و عمل بی سابقه.

والبدعة في المذهب إيراد قول لم يستن قائلها وفاعلها فيه بصاحب الشريعة وأماثلها المتقدمة وأصولها المتقنة .

بدعت در مذهب وارد کردن سخنی است که گوینده و انجام دهنده آن در شریعت و مانند آن.

مفردات غریب القرآن، راجب اصفهانی، ص ٣٩.

بدعت در دین، آن گفتار و کرداری است که به صاحب شریعت، مستند نباشد؛ یعنی انسان کاری را انجام دهد و به صاحب شریعت نسبت ندهد.

مرحوم سید مرتضی رضوان الله علیه از فقهای شیعه بدعت را این گونه تعریف می‌کنند:

البدعة زیادة في الدين أو نقصان منه من إسناده إلی الدين.

بدعت زیادت و یا نقصان در دین با قصد وارد کردن در دین.

رسائل سید مرتضی، ج ٢، ص ٣٦٤، چاپ دارالقرآن قم.

طریحی می‌گوید:

البدعة الحدت في الدين و ما ليس له اصل في كتاب و سنة.

بدعت چیز جدید در دین گویند که در کتاب و سنت اصلی نداشته باشد.

عده‌ای دیگر گفته‌اند:

البدعة إدخال ما ليس من الدين في الدين.

بدعت یعنی داخل کردن چیزی در دین که در دین نیست.

کشف الإرتیاب، ص ۱۴۲ - جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۷۸.

ابن حجر عسقلانی از بزرگان اهل سنت می‌گوید:

والمحدثات بفتح الدال جمع محدثة، المراد بها ما أحدث و ليس له اصل في الشرع، و بسمي في عرف الشرع بدعة و ما كان له اصل يدل عليه الشرع فليس بدعة. البدعة في عرف الشرع مذموم بخلاف اللغة، فإن كل شيء أحدث علي غير مثال يسمى بدعة سواء كان مذموما أو محمودا.

محدثات به فتح دال جمع محدث است و مراد از آن هر چیزی است که از نو ایجاد شود و در دین ریشه‌ای نداشته باشد و این را در عرف اهل شرع بدعت می‌نامند. و آنچه که در شریعت دارای اصل و ریشه باشد را بدعت نمی‌گویند. بدعت نزد اهل شرع به خلاف اهل لغت کار مذمومی است چرا که هر کاری که بر خلاف آن شکلی بوده انجام شود را بدعت گویند، چه آن کار پسندیده باشد یا ناپسند.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۲۵۲، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعي، الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب.

آنچه که حادث شده باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در شریعت نداشته باشد و در عرف شرع، به این بدعت می‌گویند؛ اگر يك اصلي یا اطلاقي باشد که از او استفاده يك حکم شرعي بشود، از آن به بدعت تعبیر نمی‌شود. بدعت در عرف شرع مذموم است، این بدعت چه پسندیده و چه ناپسند باشد در عرف مردم، این را در عرف شرع بدعت گویند.

صحابه بدعت گذار رو به سوی جهنم

یعنی تمام روایاتی که در مورد حدیث حوض است مثل روایتی که از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده است که وقتی در روز قیامت می‌بیند که عده‌ای از صحابه را به سمت آتش جهنم می‌کشند، می‌گوید عرضه داشتیم به کجا می‌برید اینها را؟

إلي أين؟ قالوا: إلي النار، أقول و ما شأنهم؟ قالوا: قد أحدثوا بعد ما فارقتهم.

گفتند به سوی جهنم، گفتیم چرا؟ گفتند اینها به بدعت روی آوردند بعد از آن که از آنها جدا شدی.

یا در صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۶۶ هست که مسیب به براء بن عازب می‌گوید:

لَقِيتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَحَبْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَاطَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ يَا بَنَ أَخِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْنَا بَعْدَهُ

خوشا به حالت که همراهی پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) نصیبت شد، و در بیعت رضوان بودی؛ براء بن عازب که از شخصیت‌های برجسته پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) بود، برگشت گفت: خبر نداری که ما چه بدعت‌هایی بعد از پیامبر (صلي الله عليه و سلم) ایجاد نمودیم.

الصحیح البخاری، الجامع الصحیح المختصر، ج ۴، ص ۱۵۲۹، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا.

منشاء اصلي تقسيم بدعت به احكام خمس

آیا بدعت می‌تواند معروض تمام احکام خمس باشد یا نباشد؛ یعنی بدعت واجب، بدعت حرام، بدعت مستحب و مکروه و مباح؟ این بحث را اهل سنت به دنبال حرف خلیفه دوم که وقتی نماز تراویح (نوافل ماه رمضان) را دستور داد به جماعت بخوانند، دید که مردم به جماعت می‌خوانند، گفت:

قال عمرُ نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ

عمر گفت: این بدعت است ولي بدعت خوبی است.

الصحیح البخاری، الجامع الصحیح المختصر، ج ۲، ص ۷۰۷، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا - سنن كبري بيهقي، ج ۲، ص ۴۹۳ - فتح الباري، ج ۴، ص ۲۱۹ - عمدة القاري، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

سپس آقایان اینجا گیر می‌کنند که عبارت خلیفه دوم را با عبارت رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم چگونه معنا کنند که رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار.

هر چیز جدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۱۲، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطي، الوفاة: ۹۱۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۲ - فتح القدير، ج ۲، ص ۳۶۷ - سنن كبري نسائي، ج ۱، ص ۵۵۰ - المعجم كبير طبراني، ج ۹، ص ۹۷.

نکته بعدی که باید توجه کنیم، عبارت است از ارکان بدعت.

ارکان اساسي بدعت

به دو نکته اساسی در رکن بدعت توجه شده است:

۱- بدعت، يك ركنش تصرف در دین است؛ یعنی چیزی را به نام دین وارد دین کردن؛ مثلاً نافله ماه رمضان، به جماعت نبوده و انسان نباید آن را به جماعت وارد دین کند؛ یا يك پارچه را به

ضریح ببندیم به عنوان این که دین این را می گوید؛ حتی اگر شهادت ثالثه (أشهد أن علیا ولی الله) به عنوان ورود و تقیید در اذان گفته شود، نه به عنوان قول الله و شریعت.

۲- این که در دین تصرف می شود، ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد؛ یا بخصوصه و یا بعمومه و اطلاقه؛ مثلا در رابطه با تهیه امکانات نظامی مدرن که در زمان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و صحابه نبوده و بهترین سلاحشان شمشیر و نیزه بود و بهترین مرکبشان قاطر و اسب بود؛ ولی الآن توپ و تانک و مسلسل و هواپیماهای بمب افکن و... استفاده می شود؛ معمولا بر کشورهای اسلامی نه تنها جائز، بلکه به عنوان تکلیف شرعی است که اینها را تهیه کنند و لازم و واجب است؛ حالا آیا این بدعت است؟ خیر؛ چون تهیه ادوات جنگی بشخصه در شریعت نیست؛ ولی بعمومه و اطلاقه هست:

و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة.

هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید. **سوره الأنفال، آیه ۶۰.**

آیه می فرماید: تا می توانید خود را در برابر دشمن مجهز کنید؛ حالا در آن زمان منحصر به شمشیر و نیزه و تیر بود؛ امروز اعم از آنها و بعضی ادوات جنگی مدرن است. پس اگر آمدیم در يك جا مسئله ای را وارد شریعت کردیم و به عنوان يك امر لازم و مستحب یا به عنوان مباح شرعی، اگر در شریعت ریشه داشت، ولو به اطلاقه و عمومه یا به صورت اختطافه یعنی از چند دلیل، يك مطلبی را گلچین می کنیم و آن را به شریعت نسبت می دهیم؛ مثل شهادت ثالثه که در قرآن نیست؛ ولی از آیات شریفه و روایات متعددی از شیعه و سنی، استفاده می کنیم که امیر المومنین علیه السلام، ولی الله است و از این ادله استفاده می کنیم که:

أشهد أن علیا ولی الله

البته اگر ما آن را داخل و جزء اذان بدانیم، این بدعت است؛ ولی اگر با ادله و استناد باشد، هیچ ایرادی ندارد.

این دو مسئله روشن شد و آقایان اهل سنت می گویند ما هر چیزی را، برچسب بدعت می زنیم و بعد از بدعت، کفر و بعد از کفر هم، وجوب قتل را ثابت می کنیم. مثل همان نابینایی که در مآذنه بر پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) صلوات می فرستد و آقای محمد بن عبد الوهاب گردنش را می زند. فقط اتهام به بدعت نیست، این زمینه ساز شرك و کفر و بعد اعدام و قتل است. اگر وهابیت بخواهند به تمام فتاوی محمد بن عبد الوهاب عمل کنند، باید ۹۰٪ مسلمانان را واجب القتل بدانند. در سراسر دنیا، حدود ۱۰ میلیون وهابی باشد و تعداد مسلمانان يك میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر است. این عده قلیل در برابر تمام مسلمانان حکم قتل داده اند. هیچ مسلمانی نیست که وقتی در اذان به نام پیامبر صلي الله عليه و آله و سلم می رسد بر او صلوات می فرستد چه شیعه و چه سنی و زیدی و شافعی و...؛ لذا اینها نمی توانند با این تعداد کمشان کاری بکنند و قطعاً اگر وهابیت فرصت پیدا کنند، تمام مسلمانان را قلع و قمع می کنند.

أصالة الإباحة بهترین پاسخ برای بدعت

یکی از اصلی ترین بحث های ما، اجرای «أصالة الإباحة» است و غالب علماء که از این بدعت جواب داده اند، از این مسئله غفلت کرده اند و فقط حضرت آیت الله سبحانی در کتاب جدیدش به نام «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» در مقدمه يك اشاره ای کرده اند و بنده هم سر نخ را از ایشان گرفته ام. اگر ما **أصالة الإباحة** را خوب بیورانیم و ببینیم که از آیات و روایات و اقوال علماء، چیزی را می شود بدست آورد یا نه. حدود ۱۲ ساعت گشتم و ۲ صفحه که شاید جدید و بکر باشد آماده کردم و بنده ندیدم کسی بدین شکل در رابطه با وهابیت کار کرده باشد.

آیات:

خود آقایان اهل سنت و وهابیت، استدلال به چند آیه دارند و همین طور بزرگان شیعه:

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ...

چرا از چیزها [گوشتهای] پی که نام خدا بر آنها برده شده نمی خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! **سوره الأنعام(۶)، آیه ۱۱۹.**

خدای عالم آنچه که حرام بوده، توسط قرآن یا پیامبرش، برای شما به تفصیل بیان کرده است. پس معلوم می شود اگر ما در يك مسئله شك کردیم که حلال است یا حرام؟ رجوع می کنیم به کتاب و سنت، اگر در کتاب و سنت صراحت داشت بر حرمت، می گوئیم: **هذا حرام** و إلا می گوئیم: **هذا حلال**. مثلا: اگر کسی بخواهد چای بخورد، مراجعه می کنیم به کتاب الله، می بینیم که آیه در حرمت آن وجود ندارد، در سنت هم نداریم، پس این از مصادیق **قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ** نیست و حکم به اباحه آن می کنیم.

سوره انعام آیه ۱۴۵ می گوید:

قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی‌یابم بجز اینکه مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک- که اینها همه پلیدند- یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بریدن، نام غیر خدا [نام بتها] بر آن برده شده است.» اما کسی که مضطر (به خوردن این محرّمات) شود، بی آنکه خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست) زیرا پروردگارت، آمرزنده مهربان است.
سوره الانعام (۶)، آیه ۱۴۵.

من در آنچه خدای عالم به من وحی کرده از محرّمات طعامی، چیزی نیافتم غیر از...
از این آیه مشخص می‌شود که هر حرامی باید مستند به **ما أوحی الی النبی** باشد، **کتاباً أو سنه** و اگر ما در کتاب و سنت گشتیم و در مورد شرب چای چیزی پیدا نکردیم، می‌گوئیم: **هذا خارج مما أوحی الی النبی و هذا حلال.**

و همچنین **سوره اسراء، آیه ۱۵:**

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.

و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند).

اگر چیزی حرام باشد و ما نتوانیم پیدا کنیم، معذب نمی‌شویم:

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ. مَا هِيَ شَرْهٌ وَ دِبَارِي رَا هَلَاكٌ نَكْرَدِيم مَكْر اِنْكَنْدِگَانِي (از پیامبران الهی) دایشند. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۲۰۸.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقَرْيَ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَآ رَسُوْلًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقَرْيَ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ. و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی‌کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادیها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند! **سوره القصص (۲۸)، آیه ۵۹.**

این آیات نشان می‌دهد که هرگونه اهلاك و انذار، قبل از حجت، صحیح نیست. پس آیات نشان می‌دهد بر این که یا باید جزء **ما فصل لكم** باشد یا **ما أوحی الی** باشد یا **حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُوْلًا.** اگر دیدیم جزء هیچکدام نیست، می‌گوئیم خارج از اینها عقلاً و شرعاً و قرآناً و سنه، مباح است.

روایات:

در رابطه با روایات باید گفت که خود اهل سنت، روایات متعددی دارند. حاکم نیشابوری روایت کرده که ابودرداء نقل می‌کند که:

ما أحل الله في كتابه فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عافية

آنچه را که خداوند در کتاب خود حلال کرده حلال و آنچه را که حرام کرده حرام و آنچه را که بدون حکم گذارده در عافیت (بی اشکال و مباح) است.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۰۶، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیشابوری، الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا.

پس هر چه خدای عالم از آن ساکت شده و حلال یا حرام نشمرده است، شما را در عافیت قرار داده است یعنی همان **كل شيء لك مباح، كل شيء لك طاهر، كل شيء لك جائز، كل شيء لك حلال** است.

حاکم نیشابوری ذیل روایت فوق که آوردیم می‌گوید: **هذا حدیث صحیح الإسناد.** هرچه کتاب بگوید همان است؛ همچنین اگر سنت هم بگوید همان است؛ چون در قرآن هست که:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید **سوره الحشر (۵۹)، آیه ۷.**

یعنی به سنت هم باید عمل کرد و قرآن سنت را تأیید کرده است.

در سنن بیهقی همین عبارت مستدرک را آورده و این را هم اضافه دارد که:

فأقبلوا من الله عافيته، فإن الله لم يكن نسيا

از سویی خداوند عافیت بطلید چرا که خداوند چیزی را فراموش نمی‌کند.

سنن البیهقی الکبری، ج ۱۰، ص ۱۲، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البیهقی الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴، تحقیق: محمد عبد القادر عطا - مجمع الزوائد هیثمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

وقتی خدای عالم، شما را در عافیت و مباح قرار داده، باید این تفضل و امتنان خدا را پذیرفت و خداوند فراموش کار نیست و اگر قرار بود چیزی حرام یا حلال باشد، آن را توسط پیامبرش می‌فرستاد.

این روایت را هیثمی آورده و می‌گوید: **إسناده حسن و رجاله موثقون.**

اقوال علماء:

ابن حجر عسقلانی از استوانه‌های علمی، اصولی و کلامی اهل سنت است و می‌گوید:

وَأَنَّ الْأَصْلَ فِي الْأَشْيَاءِ الْإِبَاحَةُ

اصل در اشیاء اباحه است.

فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۹، ص ۶۵۶، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفصل العسقلاني الشافعي الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب.

ابن خيلي روشن و واضح است؛ همان مطلب علماء ما است که ميگویند: **أصالة الإباحة.** همین تعبیر را آقای عینی دارد و میگوید:

و لا شك أن الحرمة متأخرة عن الإباحة؛ لأن الأصل في الإشيء الإباحة.

شکي نیست که حرمت متأخر از اباحه است چرا که اصل در اشیاء اباحه است.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج ۵، ص ۴۹، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، الوفاة: ۸۵۵ هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

همچنین آقای قرضاوی که مرجع تقلید اکثریت آقایان اهل سنت و رئیس مجمع مسلمین جهان هم هست، در کتاب خود میگوید:

الأصل في الإشيء الإباحة. حكم الغناء في الإسلام، ص ۵.

بعد آیات و روایاتی را که ما عرض کردیم در آنجا هم مطرح می‌کند.

ابن تیمیه، بزرگ تئورسین وهابیت، در کتاب مجموع فتاوی و صراحت دارد که:

فلا دين إلا ما شرع الله ولا حرام إلا ما حرمه الله

دين به جز آنچه که خداوند مشروع ساخته نیست و حرامی غیر از آنچه خداوند حرام ساخته نیست.

کتاب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۱۱، ص ۶۳۱، اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیه الحرائی أبو العباس، الوفاة: ۷۲۸، دار النشر: مكتبة ابن تیمیه، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي.

باز هم معنای دیگری از همان عبارت **الأصل في الإشيء الإباحة** را می‌گوید.

یکی از محکم‌ترین و قوی‌ترین دلایل ما، که هم عقل می‌پسندد و هم قرآن و شرع، و خیلی هم مطلبش واضح است و نیازی به دلیل زیادی ندارد، همین **إصالة الإباحة** است که علماء بزرگشان هم در کتاب‌های خودشان دارند.

مبحث سوم:

بررسی جایگاه «حي علي خير العمل» در اذان

از موارد اختلافی بین شیعه و سنی «حي علي خير العمل» در اذان است

بحث در رابطه با **حي علي خير العمل** است که یکی از موارد اختلافی بین شیعه و اهل سنت است. اهل سنت آن را بدعت می‌دانند و یکی از اعتراضاتشان بر شیعه همین مسئله است. بنده سال ۸۱، ۸۲، بحثی داشتم با یکی از شخصیت‌ها و مفتیان طراز اول مکه به نام شیخ محمد بن جمیل زینو که در داخل بیت الله الحرام هم درس خارج دارد و هم استاد دارالحدیث مکه است، شب نیمه ماه رمضان بود که (ماجرای مفصلش در کتاب قصة الحوار الهادي بیان شده) بحثی داشتیم در مورد توسل و ایشان نتوانست پاسخ بدهد و بعد اولین چیزی که به صورت استهزاء و تمسخر گفت این بود: شماها در اذان **حي علي خير العمل** می‌گویند: گفتم خوب شما هم **الصلاة خير من النوم** می‌گویند، گفت ما فقط در اذان صبح می‌گوئیم، گفتم فرقی نمی‌کند صبح یا غیر صبح، مهم این است که آن را شما می‌گویند. چندین روایت برای او گفتم که خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اذان **حي علي خير العمل** می‌گفت، امام حسن (علیه السلام) هم در اذان **حي علي خير العمل** می‌گفت، بعد سه چهار نفر از صحابه که **حي علي خير العمل** می‌گفتند را هم از مصادر اهل سنت نقل کردم، بعد از آن حیران ماند و به دانشجوآنجا گفت که فردا شب من را ببرند پیش آقای دکتر غامدی و او جواب من را بدهد.

قضیه **حي علي خير العمل** یکی از موارد اشکال اهل سنت به ویژه وهابیت علیه شیعه است و ما باید این را مفصل مورد بحث قرار بدهیم. متأسفانه آیت الله سبحانی وقتی به این مسئله رسید، با یک و نیم صفحه توضیح، رد شده‌اند، شاید بیش از این را مصلحت ندیدند. در عوض آقای شهرستانی ۳۰۰ صفحه بحث کرده است. ما هم تلاش می‌کنیم که این را در چند جلسه بحث کنیم و به بحث بعدی یعنی شهادت ثالثه (**اشهد أن عليا ولي الله**) در اذان برسیم و هر چه بحث در مورد شهادت ثالثه بیشتر باشد، می‌ارزد؛ چون الان در داخل حوزه علمیه تشیع هم این مسئله مورد اشکال بعضی‌ها هست و بعضی می‌گویند آن را و بعضی نمی‌گویند، بعضی به قصد رجاء، بعضی استحباب و بعضی به قصد شعار، بعضی ترکش را حرام، بعضی فعل و ترکش را مساوی می‌دانند و... که این خود موجب مسائل ناراحت کننده‌ای شده است.

آیا حی علی خیر العمل از ابتدا در اذان بوده است؟

آنچه که در اینجا مطرح است این است که در بدو تشریح اذان، آیا **حی علی خیر العمل** جزء اذان بود یا نبود؟ وقتی ما ثابت کردیم که وقت تشریح اذان، **حی علی خیر العمل** جزء ثابت اذان بوده، می‌پرسیم که آیا این حذفش نزد اهل سنت با فرمایش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صورت گرفته و او دستور داده که **حی علی خیر العمل** را حذف و به جای آن **الصلاة خیر من النوم** را بگویند یا نه؟

این قضایا همچنان تا زمان رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و زمان ابوبکر ادامه داشت و در دوران عمر بن الخطاب با توجه به عبارتی که در بعضی از کتب کلامی اهل سنت آمده، عمر صراحت دارد که، سه چیز در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال بوده و من آن سه چیز را حرام می‌دانم و شما باید آن را ترک کنید: ۱- **متعة الحج** ۲- **متعة النساء** ۳- **حی علی خیر العمل**. این باید روشن و مو شکافی شود.

دو مستحبی که عمر آن را حرام نمود

البته يك مورد روایت، بیشتر پیدا نکردیم که عمر چنین گفته است ولی جمله:
مُتَعَتَانِ كَاتَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَهَاتَا عَنْهُمَا عَمْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَاَنْتَهَبْنَا

دو عمل مستحب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که عمر از آن نهی نمود و ما هم به تبعیت از او دست کشیدیم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۲۵، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، الوفاة: ۲۴۱، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر. البيان والتبيين، اسم المؤلف: الجاحظ الوفاة: ۲۵۵، دار النشر: دار صعب - بيروت، تحقيق: فوزي عطوي - البيان والتبيين، ج ۱، ص ۳۵۲، اسم المؤلف: الجاحظ، الوفاة: ۲۵۵، دار النشر: دار صعب - بيروت، تحقيق: فوزي عطوي.

هست که نزد بزرگان اهل سنت معتبر و مشهور است. اما در مورد **حی علی خیر العمل**، یا روایات را حذف کرده‌اند یا نقل نکرده‌اند یا خواسته‌اند قضایا را برگردانند به زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).

آنچه که باید بحث شود این است که آیا این **حی علی خیر العمل** قبلاً بوده یا نبوده؟ ما در کتب روایتی شیعه مفصل این را داریم که **حی علی خیر العمل** در بدو تشریح اذان، جزء اذان بوده و روایات را بعداً خدمتتان عرض می‌کنم که در من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۲۸۴ و استبصار، جلد ۱، صفحه ۳۰۶ و وسایل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۴۱۶ فراوان ذکر شده است. از بعضی از ائمه مذاهب اربعه هم آورده‌اند که در بدو تشریح اذان، آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بلال دستور داد که اذان بگوید و در اذان، **حی علی خیر العمل** بود، ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعداً به بلال فرمود:

بِإِلَالِ أَنَّهُ كَانَ يُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ فَيَقُولُ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ فَأَمَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا الصَّلَاةَ خَيْرَ مِنَ النَّوْمِ وَتَرَكَ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ

بلال در اذان صبح حی علی خیر العمل می‌گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را امر نمود تا به جای آن الصلاة خیر من النوم بگوید و حی علی خیر العمل را ترک کند.

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۱، ص ۳۳۰، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - ۱۴۰۷.

همین روایت در کنز العمال با این تعبیر آمده است:

كان بلال يؤذن بالصبح فيقول: حي علي خير العمل.

بلال در اذان صبح «حی علی خیر العمل» می‌گفت.

کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۸، ص ۱۶۱، ج ۲۳۱۷۴، اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، الوفاة: ۹۷۵هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹هـ-۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود عمر الدمياطي.

سند همان سند است، ولی این جمله را ندارد: **إجعل مكانها الصلاة خیر من النوم**. آقای هیثمی روی این خیلی مانور می‌دهد و فقهای اهل سنت هم روی این روایت معجم طبرانی مانور می‌دهند بر این که «**الصلاة خیر من النوم**» ناسخ است و حی علی خیر العمل منسوخ است ولی متقی هندی در کنز العمال نقل نمی‌کند.

در میان فقهای شیعه، علامه حلی در تذکره و منتهی، مرحوم شیخ طوسی در مبسوط، سید مرتضی در انتصار آورده‌اند. عبارت سید مرتضی در انتصار این است که:

و قد روت العامة أن ذلك مما كان يقال في بعض أيام النبي و إنما ادعى أن ذلك نسخ و رفع و علي من ادعى النسخ الدلالة له و ما يجدها.

عامه (اهل سنت) روایت نموده‌اند که آنچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته می‌شد و ادعا شده است که نسخ گردیده است و از اذان برداشته شده است در حالی که کسانی که چنین ادعای دارند برای ادعای خود دلیل ارائه کنند.

الانتصار، سید مرتضی، ص ۱۳۷، باب وجوب حی علی خیر العمل.

در زمان نبی مکرم (صلی الله علیه و سلم) **حي علي خير العمل** گفته می‌شد و ادعا شده که **حي علي خير العمل** نسخ و برداشته شده و کسانی که مدعی این هستند، باید دلیل بیاورند و حال آن که دلیل نیاورده‌اند.

ابن عربی «حي علي خير العمل» را از اذان می‌داند

در میان علمای اهل سنت، آقای ابن عربی که مالکی‌ها و شافعی‌ها، ارادت خاصی نسبت به او دارند و حنبلی‌ها و وهابی‌ها هم دشمن سرسخت ابن عربی هستند و حتی ابن تیمیه فتوی به کفر ابن عربی هم داده است. ایشان در فتوحات مکیه نوشته است که:

وأما من زاد حي علي خير العمل فإن كان فعل في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم كما روى أن ذلك دعابة في غزوة الخندق إذ كان لناس يحفرون الخندق فجاء وقت الصلاة وهي خير موضوع كما ورد في الحديث فنأدى المنادى أهل الخندق إذ كان الناس يحفرون الخندق فجاء وقت الصلاة وهي خير موضوع كما ورد في الحديث فنأدى المنادى أهل الخندق حي علي خير العمل فما أخطأ من جعلها في الأذان بل اقتدى أن صح هذا الخبر.

کسی که حی علی خیر العمل را اضافه کرده است اگر طبق آنچه که آمده در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام شده است که در جنگ خندق بوده است و مردم مشغول حفر خندق بوده‌اند که وقت نماز فرا رسیده است و منادی ندا داده است و با این ندا اهل خندق را به بهترین کار که نماز بوده است فرا خوانده است و در این صورت این بهترین چیزی است که وضع شده و در اذان قرار داده شده است و در این کار خود مرتکب اشتباه نشده است.

الفتوحات المکیة فی معرفة الاسرار الملکیة، ج ۱، ص ۴۹۵، اسم المؤلف: محیی الدین بن علی بن محمد الطائی الخاتمی، الوفاة: ۴/۲۲/۶۲۸هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - لبنان - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى.

بنا بر آنچه در روایات ما هست نسبت به **حي علي خير العمل**، آغاز آن هم در جنگ خندق بود، مردم داشتند خندق می‌کنند و وقت اذان رسید، وقت نماز که بهترین عمل بود، منادی، اهل خندق را ندا داد که **حي علي خير العمل**؛ اگر کسی هم او را در اذان قرار داده، نظریه‌اش به خطا نرفته و اگر **حي علي خير العمل** از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده باشد، اقتداء است به او و اگر هم خبری نرسیده، سنت خوبی است که جاری شده است.

کتاب مستقلی در مورد حی علی خیر العمل نوشته شده و اسمش **الأذان بحی علی خير العمل** است که برای یکی از بزرگان زیدی، به نام حافظ علوی متوفای ۴۴۵ هجری است و تمام اهل سنت او را توثیق کرده‌اند، حتی ذهبی او را چنین تعبیر می‌کند:

الإمام المحدث الثقة العالم الفقیه سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷۷، ص ۶۳۶

و آقای شهرستانی در کتاب الأذان خود، چکیده مطالب این کتاب را نقل کرده است. این کتاب جدیداً توسط یکی از علماء و بزرگان یمن به نام محمد یحیی سالم عزان تحقیق شده و خود این شخص هم یک کتاب مستقلی دارد به نام **حي علي خير العمل بين الشرعية و الإبتداع** و در مقدمه کتاب گفته: که عمده استنادم، به کتاب الأذان آقای حافظ علوی است. در این کتاب مطالب تازه و بکری دارد و به مطالعه‌اش می‌ارزد.

ابن حزم اندلسی مورد تأیید وهابیت «حي علي خير العمل» را از اذان می‌داند

یکی از مسائل اساسی که باید مورد بررسی قرار گیرد، سیره صحابه و تابعین است. عبارتی را در کتاب قصة الحوار الهادی آورده‌ام از ابن حزم اندلسی که مورد تأیید وهابیت هم هست و حتی خود ابن تیمیه هم در منهاج السنه مطالب زیادی از او نقل می‌کند؛ ابن حزم ظاهری مذهب است و اهل حدیث، او گفته است: تقلید از صحابه، حرام است؛ چون هر يك به صورت ضد و نقیض عمل کرده و ضد و نقیض یکدیگر سخن گفته‌اند.

در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه فتوا می‌دادند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را تخطئه می‌کرد و می‌گفت شما خطا رفتی؛ بعضی از صحابه فتوا می‌دادند و صحابه دیگری می‌گفت: **أنت كذاب** یا **و الله أنت كذبت**. وقتی صحابه در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این چنین فتوا می‌دادند، آیا این صحابه می‌توانند برای ما الگو باشد یا نه؟

ابن حزم اندلسی در کتاب المحلي می‌گوید:

وقد صح عن ابن عمر وأبي أمامة بن سهل بن حنيف أنهم كانوا يقولون في أذانهم حي علي خير العمل

به طور صحیح از فرزند عمر و ابی امامه بن سهل بن حنیف روایت شده که آنها در اذان‌های خود «حي علي خير العمل» می‌گفتند.

المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰، اسم المؤلف: علی بن أحمد بن سعید بن حزم الظاهري أبو محمد، الوفاة: ۵۰۶، دار النشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي - سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ - المصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۶۶۴ - جامع ابن أبي شيبة، ج ۱، ص ۱۴۵ - سیره حلبی، ج ۲، ص ۱۰۵ - کنز العمال، ج ۸، ص ۲۴۲.

از دو نفر از صحابه نقل می‌کند که حی علی خیر العمل را به صورت مداوم و استمرار در اذان خود می‌گفتند.

عده‌ای از صحابه در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفته‌اند

بعد ایشان از عده‌ای از صحابه و تابعین هم نقل می‌کند که عده‌ای از آنها مثل عبد الله بن عمر، علی بن حسین، سهل بن حنیف و بلال، همگی در اذان حی علی خیر العمل می‌گفتند. همچنین در بعضی از متون دارد:

کان یقول علی [علیه السلام] فی اذانه حی علی خیر العمل. زید بن أرقم کان یقول فی اذانه حی علی خیر العمل.

علی بن ابی طالب [علیه السلام] زید بن أرقم و در اذانشان حی علی خیر العمل می‌گفتند. ابو محذوره نیز در اذانش حی علی خیر العمل می‌گفت.

مسند زید بن علی، ص ۹۳.

این جملات در نیل الأوتار شوکانی، جلد ۲، صفحه ۱۹ هست که زیدی مذهب است؛ ولی مورد اعتماد وهابیت است.

همچنین در البحر الزخار، جلد ۲، صفحه ۱۹۱ مفصل آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام و ابو محذوره در اذان‌هایشان حی علی خیر العمل می‌گفتند. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که اهل سنت آنان را به عنوان راوی ثقه قبول دارند: **یقولون فی أذانهم حی علی خیر العمل.**

همچنین در کتاب دعائم الإسلام، جلد ۱، صفحه ۱۴۲ یکی از کتاب‌های معتبر زیدی‌ها است، آمده است.

سیره صحابه در گفتن «حی علی خیر العمل»

بحث در رابطه با حی علی خیر العمل بود و عرض شد یکی از ادله محکم ما در این زمینه، سیره عملی صحابه و تابعین است. در میان صحابه و در رأس آنها آقا امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین آقا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که هم معصوم و هم جزء صحابه هستند، در اذان خود حی علی خیر العمل می‌گفتند و یا اگر مؤذنی برای آنان می‌گفت، او هم حی علی خیر العمل می‌گفت.

امیر المؤمنین علیه السلام مقید به گفتن «حی علی خیر العمل»

در کتاب شرح تجرید المؤید بالله که زیدی مذهب است از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول إن خیر أعمالکم الصلاة و أمر بلال أن یؤذن بحی علی خیر العمل.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بهترین اعمال شما نماز است و بلال امر نمود که در اذان خود حی علی خیر العمل بگوید.

جواهر الأخبار، تلخیص البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱ - الإعتصام بحیل الله المتین قاسم بن محمد از ائمه زیدیه، ج ۱، ص ۳۰۹. حافظ علوی، که ذهبی و دیگران او را توثیق می‌کنند و در باره او می‌گویند: الإمام المحدث الثقة العالم الفقیه، نقل می‌کند که:

کان أبی علی إذا خرج إلی سفر، لا یکل الأذان إلی غیره و لا الإقامة و کان لا یدع أن یقول فی اذانه حی علی خیر العمل. الأذان بحی علی خیر العمل حافظ علوی، ص ۹۴، ج ۷۴.

پدرم وقتی برای سفر خارج می‌شد اذان و اقامه را به کسی دیگر واگذار نمی‌کرد و به هیچ وجه در اذان خود «حی علی خیر العمل» را ترک نمی‌کرد.

البته ظاهراً، ناقل یکی از فرزندان علی علیه السلام است به نام عمر، همو که در کربلاء شهید شد.

می‌گوید: پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به سفر می‌رفت، اذان و اقامه را به دیگری واگذار نمی‌کرد و خودش شخصاً اذان و اقامه می‌گفت و به هیچ وجه در اذان حی علی خیر العمل را ترک نمی‌کرد.

روایت سوم باز هم در الإعتصام بحیل الله المتین است که خیلی زیباست، می‌گوید:

محمد بن عبدالرحمن قال کان ابن النباح یجیء إلی علی حین یطلع الفجر، فیقول حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، فیقول علی مرحباً بالفائین عدلاً و بالصلاة مرحباً و أهلاً، یا ابن النباح أقم.

ابن نباح هنگام فجر، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسید و می‌گفت: حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل؛ سپس علی علیه السلام گفت مرحباً به کسانی که به عدالت سخن می‌گویند و مرحباً به کسانی که به نماز می‌گویند خوش آمدی؛ ای ابن نباح، برای نماز اقامه هم بگو.

الإعتصام بحیل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۱.

ابن نباح هنگام فجر، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسید و می‌گفت **حي علي الصلاة، حي علي الفلاح، حي علي خير العمل**؛ سپس علي علیه السلام گفت مرحبا به کسانی که به عدالت سخن می‌گویند و مرحبا به کسانی که به نماز می‌گویند خوش آمدی؛ ای ابن نباح، اقامه هم بگو.

باز هم در الإعتصام بحبل الله المتین از طریق امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:
أن علي كان يقول لكل صلاة حي علي الفلاح و حي علي خير العمل.
[حضرت] علي [علیه السلام] در هر نمازی «حي علي الصلاة و حي علي خير العمل» می‌گفت.
الإعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۳

روایت دیگری در همین صفحه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که:
إن علي كان يقول في الأذان لكل صلاة حي علي الصلاة حي علي الفلاح، حي علي الفلاح حي علي الفلاح، حي علي خير العمل حي علي خير العمل.
[حضرت] علي [علیه السلام] در اذان هرد نمازی «حي علي الصلاة حي علي الفلاح حي علي الفلاح، حي علي خير العمل حي علي خير العمل».
الإعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۳.

اینها دلالت می‌کند بر این که آقا امیرالمؤمنین علیه السلام یا خودشان در اذان گفتن، مقید بودند بر **حي علي خير العمل** گفتن و یا اگر مؤذنی برای او اذان می‌گفت، او هم **حي علي خير العمل** را می‌گفت.

اگر نباشد برای ما، جز سیره امیر المومنین علیه السلام، کفایت می‌کند:
علي مع الحق و الحق مع علي، يدور معه حيث ما دار.
علي با حق است و حق با علي است، هر آنجا که علي باشد حق هم در همان جاست .
البته روایات زیاد است که من این موارد را گزینش کردم.

امام حسن علیه السلام مقید به گفتن «حي علي خير العمل»

نفر دومی که از صحابه مقید به **حي علي خير العمل** گفتن در اذان بود، آقا امام حسن علیه السلام است. اهل سنت او را هم به عنوان صحابه و هم به عنوان خلیفه پنجم قبول دارند، با این که حدود ۶ ماه دوران خلافتش طول کشید؛ حتی وقتی خلفاء راشدین را که می‌شمارند، می‌گویند پایان خلفاء راشدین، آقا امام حسن علیه السلام است. باز هم در الإعتصام بحبل الله المتین نقل می‌کند که:

الصحيح أن الأذان شرع بحي علي خير العمل لأنه اتفق علي الأذان به يوم الخندق و لأنه دعا إلي الصلاة، و قال رسول الله (صلي الله عليه و سلم) خير أعمالكم الصلاة و قد إتفق أيضا علي أن ابن عمر و الحسن و الحسين (عليهما السلام) و بلال و جماعة من الصحابة أذنوا به.
صحيح این است که اذان در ابتدای امر با «حي علي خير العمل» آغاز شده است چون آنچه مور اتفاق است این است که در روز خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین جمله مردم را به نماز دعوت فرمودند. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین اعمال شما نماز است و بر این مطلب اتفاق وجود دارد که عمر و [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم السلام] و بلال و گروهی دیگر از صحابه به همین شکل اذان گفتند.
الروض النضير، ج ۱، ص ۵۴۳ - الإعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۱۳.

در روز خندق، **حي علي خير العمل** تشریع شد و **حي علي خير العمل** یعنی **حي علي الصلاة**؛ عبدالله بن عمر و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و جماعتی از صحابه، با جمله «حي علي خير العمل» اذان می‌گفتند.
این صراحت دارد بر این که سیره آقا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر «حي علي خير العمل» بوده است.

باز هم آقای حافظ علوی روایت دیگری نقل می‌کند از جابر بن یزید جعفی از اصحاب سر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام:
أن أبي جعفر (عليه السلام) قال أذاني و أذان آبائي، النبي و علي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين حي علي خير العمل حي علي خير العمل.

[حضرت] امام باقر (علیه السلام) فرمود: اذان من و اذان پدران من، و اذان پیامبر و علي و حسن و حسين و علي بن حسين «حي علي خير العمل حي علي خير العمل» بوده است.
الأذان بحي علي خير العمل حافظ علوي، ص ۵۴، ج ۷۴ - الإعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۴.
از لحن روایت مشخص است، که آقا امام صادق علیه السلام از دست بعضی ناراحت بوده که این را فرموده است.

حدیث سوم باز از عبیده سلمانی است:

قال: كان علي بن ابيطالب و الحسن و الحسين (عليهم السلام) و عقيل بن ابي طالب و ابن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفية يؤذنون إلي أن فارقوا الدنيا، فيقولون: حي علي خير العمل و يقولون: لم تزل في الأذان.

[حضرت] علي بن ابي طالب و حسن و حسين (عليهم السلام) و عقيل بن ابي طالب و ابن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه در اذان خود تا زمانی که از دنیا رفتند به این شکل اذان می گفتند که در اذان خود «حي علي خير العمل» را می آوردند و همواره این جمله را در اذان خود داشتند.

الأذان بحی علی خیر العمل، حافظ علوی، ص ۱۰۷.

در هیچ جا این «حي علي خير العمل» را در اذان ترك نکردند و استمرار داشتند تا لحظات آخر عمرشان. یعنی این بزرگان در طول عمرشان يك اذان بدون حي علي خير العمل نگفتند. این سه روایت نشان داد که امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق (علیه السلام)، اذانشان به حي علي خير العمل بوده است.

بلال مؤذن رسول خدا مقید به گفتن «حي علي خير العمل»

ما بعد از این بزرگواران از صحابه، می رسیم به بلال مؤذن رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که مقید بوده به حي علي خير العمل. آقای طبرانی در معجم کبیر و بیهقی در سنن نقل می کنند:

بِإِلَالِ أَنَّهُ كَانَ يُؤذِّنُ بِالصُّبْحِ فَيَقُولُ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ

عن بلال أنه كان يؤذن بالصبح فيقول حي علي خير العمل.

از بلال روایت شده است که او برای نماز صبح خود «حي علي خير العمل» می گفتند.

المعجم الكبير، ج ۱، ص ۲۵۲، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي - جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ۱۹، ص ۱۴۲، اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي الوفاة: ۱۹/جمادى الاولى / ۹۱۱ هـ، دار النشر: كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۸، ص ۱۶۱، اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي الوفاة: ۹۷۵ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود عمر الدمياطي - السنن الكبرى، البيهقي، ج ۱، ص ۴۲۵.

البته تحریفی در این روایت شده که در آخرش گفته اند:

فأمر النبي أن يجعل مكانها الصلاة خير من النوم و ترك حي علي خير العمل.

پیامبر اکرم امر فرمودند: تا در اذان به جای «الصلاة خير من النوم»، «حي علي خير العمل» بگوید.

و گفتیم که در خیلی از کتاب هایشان مثل سیره حلبی و کنز العمال متقی هندی که مقید بودند عین آنچه که در مصادر اولیه بوده نقل کنند، این قضیه آخر در آنها وجود ندارد. یعنی مشخص است که اینها همه بعد از قرن نهم و دهم تغییر داده اند؛ چون آقای حلبی متوفای ۱۰۲۲ و متقی هندی متوفای قبل از هزار است و تا آن زمان کتابها دست نخورده بوده است و این ذیل حدیث:

فأمر النبي أن يجعل مكانها الصلاة خير من النوم و ترك حي علي خير العمل.

پیامبر اکرم امر نمودند تا به جای آن «الصلاة خير من النوم» بگویند و حي علي خير العمل بگویند.

در کتاب های اولیه نبوده است وگرنه متقی هندی که از نظر دقت و اعتمادش مورد نظر اهل سنت است، آن را در کنز العمال می آورد و اینها در قرون اخیر در آن تصرف و تحریف کرده اند و این ذیل حدیث، در جامع ابن ابي شيبه، الروض النضير، المحلي ابن حزم، سیره حلبی و کنز العمال نیست.

همچنین در کتاب البحر الزخار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

سمعت رسول الله يقول إن خير أعمالكم الصلاة و أمر بلال أن يؤذن بحی علي خير العمل.

از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنیدم که فرمودند: بهترین اعمال شما نماز است و بلال را امر فرمود تا در اذان خود «حي علي خير العمل» بگوید.

البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱.

در کنز العمال هم این تعبیر آمده است:

كان بلال يؤذن بالصبح فيقول حي علي خير العمل.

بلال اذان صبح می گفت: و در آن «حي علي خير العمل» می گفت.

كنز العمال، ج ۸، ص ۲۴۲.

باز هم در کتاب الإعتصام بحبل الله المتين صراحت دارد که قاضي حسين در تعلیفش آورده: روي عن علي أنه كان يقول حي علي خير العمل و به أخذت الشيعة.

از علي بن ابي طالب روایت شده است که او در اذان خود «حي علي خير العمل» می گفت و شیعیان به همین جمله تمسک می کنند.

همچنین در کتاب الأذان بحی علي خير العمل، صفحه ۶۱ این تعبیر را نقل می کند که علي عليه السلام می گوید:

سمعت رسول الله يقول لما أنتهي بي إلي سدرة المنتهي فرأيت بجلال الله ما رأيت، قال لي: يا محمد حي علي خير العمل. قلت: يا رب و ما خير العمل؟ الصلاة قربان أمتك.

از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنیدم که می فرمود: زمانی که در معراج به سدره المنتهی رسیدم و در آن جا از جلال خداوند آنچه را باید بینم دیدم و در آن جا به من فرمودند که ای محمد! بشتاب به سوی بهترین کارها. گفتم: ای پروردگارا! بهترین کارها چیست؟ نماز مایه تقرب امت تو به خداوند است.

وقتی در شب معراج به سدره المنتهی رسیدم، خطاب آمد که ای محمد بشتاب به عمل خیر، گفتم عمل خیر چیست؟ گفت نماز، که قربان (وسیله تقرب) امت توست.

عمر، بلال را از گفتن «حي علي خير العمل» در اذان نهی می‌کند

در بین صحابه، بلال متوفای ۱۶ یا ۲۰ هجری، اولین نفری بود که به حی علی خیر العمل مقید بود. البته روایاتی داریم که در زمان عمر، عمر به بلال گفت که حی علی خیر العمل نگو، بلال گفت من دیگر بعد از این اذان نخواهم گفت؛ و دیگر بعد از آن بلال اذان نگفت و یکی از عواملی که باعث ترک حی علی خیر العمل شد، ترک اذان بود توسط بلال، و دیگران هم آمدند اذان را بدون حی علی خیر العمل گفتند و بین مردم هم همین رواج پیدا کرد و به جای آن الصلاة خیر من النوم آمد.

ابومحذوره از صحابه‌ای است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت

ابو محذوره متوفای ۵۹ هجری، دومین کسی است از صحابه، که حی علی خیر العمل می‌گفت و در کتاب‌های متعدد اهل سنت آمده، حتی در کتاب لسان المیزان ابن حجر و میزان الاعتدال ذهبی صراحت دارند در شرح حال ابو محذوره که می‌گفت:

أمرني رسول الله أن أقول في الأذان، حي علي خير العمل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر نمودند و تا در اذان «حي علي خير العمل» بگویند.

حالا ما کاری نداریم که ابو محذوره برای ما مورد قبول هست یا نه، ولی از باب قاعده الزام، این سخن در کتاب‌های متعدد اهل سنت آمده که می‌گوید: وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من اذان را آموزش داد، به من گفت که در اذان حی علی خیر العمل را بگویم.

کتاب البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۲ و میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸.

همچنین در کتاب جواهر الأخبار و الآثار که تلخیص البحر الزخار است، در آنجا هم از محمد بن منصور از ابوالقاسم نقل می‌کند:

أمره أن يؤذن و يذكر ذلك حي علي خير العمل في أذانه، إن رسول الله أمره به.

او را امر نمود تا اذان بگوید و در آن «حي علي خير العمل» را ذکر کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به این کار امر فرمود.

و آقای حافظ علوی که مورد اعتماد ذهبی است، در کتاب الأذان بحی علی خیر العمل و الإعتصام بحبل الله المتین آورده که ابو محذوره می‌گوید:

أمرني رسول الله أن أقول في الأذان حي علي خير العمل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر نمود تا در اذان «حي علي خير العمل» بگویم.

و احمد بن عیسی صاحب أمالی که از علمای زیدی است از ابوالجارود از ابو محذوره نقل می‌کند:

أمرني رسول الله أن أقول في الأذان حي علي خير العمل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر نمود تا در اذان «حي علي خير العمل» بگویم.

الإعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۸۴.

ابورافع از صحابه‌ای است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت

ابو رافع از صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام و سومین شخصی از صحابه است که حی علی خیر العمل را در اذان می‌گفت و اولین کسی است که در تاریخ اسلام و شیعه، علم رجال نوشته و اسامی تمام لشکریان علی علیه السلام را در جنگ جمل نوشت. در کتاب الأذان بحی علی خیر العمل حافظ علوی، صفحه ۲۸ و الإعتصام بحبل الله المتین، جلد ۱، صفحه ۲۸۹ و ۲۹۴ از ابو رافع آورده که:

كان النبي إذا سمع الأذان قال كما يقول، إذا بلغ حي علي خير العمل، قال لا حول و لا قوة إلا بالله.

هنگامی که پیامبر اکرم اذان را به آن شکلی که دیگران اذان می‌گویند شنید وقتی به «حي علي خير العمل» رسید فرمود: «لا حول ولا قوة إلا بالله».

الأذان بحی علی خیر العمل حافظ علوی، صفحه ۲۸ و الإعتصام بحبل الله المتین، جلد ۱، صفحه ۲۸۹ و ۲۹۴.

وقتی مؤذن به حی علی خیر العمل می‌رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند لا حول و لا قوة إلا بالله.

پس به سه تن از معصومین و سه تن از صحابه، که سیره آنها، گفتن حی علی خیر العمل بوده اشاره شد. از معصومین: امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و از صحابه: بلال و ابو محذوره و ابو رافع بودند.

عقيل بن ابي طالب از صحابه‌ای است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت

عقيل برادر امیرالمؤمنین علیه السلام است که حافظ علوی می‌گوید:

أن عقيل بن أبيطالب كان يؤذن بحی علي خير العمل إلي أن فارق الدنيا.

عقيل بن ابي طالب تا آخرين لحظات عمرش، در اذان، حي علي خير العمل مي گفت.
الأذان بحي علي خير العمل حافظ علوي، ص ۲۸

زيد بن ارقم از صحابه اي است، که در اذان «حي علي خير العمل» مي گفت
يکي ديگر از صحابه، زيد بن ارقم است که شوکاني در نيل الأوتار، جلد ۲، صفحه ۴۴ نقل مي کند:

أن زيد بن أرقم كان يؤذن بحي علي خير العمل.
زيد بن ارقم در اذان خود «حي علي خير العمل» مي گفت.
ايشان مي گويد «**كان يؤذن**»، يعني بر اين عمل استمرار داشت.

عبد الله بن عباس از صحابه اي است، که در اذان «حي علي خير العمل» مي گفت
نهمين نفر از صحابه، عبدالله بن عباس حبر الأمة است که باز حافظ علوي نقل مي کند که:
كان علي بن ابيطالب و الحسن و الحسين و عقيل بن ابيطالب و ابن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفيه يؤذنون إلي أن فارقوا الدنيا فيقولون حي علي خير العمل و يقولون لم يزل في الأذان.
علي بن ابي طالب و حسن و حسين و عقيل بن ابي طالب و ابن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفيه تا پايان عمر خود در اذان «حي علي خير العمل» مي گفتند.
الأذان بحي علي خير العمل حافظ علوي، ص ۵۴ - همن كتاب با تحقيق محمد سالم عزان، ص ۱۰۹

عبد الله بن عمر از صحابه اي است، که در اذان «حي علي خير العمل» مي گفت
دهمين نفر از صحابه، عبدالله بن عمر است. از او روايات زيادي (بيش از ۲۰ روايت) داريم که در اذان حي علي خير العمل مي گفت. روايت در سنن بيهقي است که مي گويد:
أنه يقول ذلك (حي علي خير العمل) في أذانه.
عبد الله بن عمر در اذان خود «حي علي خير العمل» مي گفت.
سنن كبري بيهقي، ج ۱، ص ۴۲۵.

عبدالرزاق استاد بخاري متوفاي ۲۳۵ هجري، مي گويد:
أن ابن عمر كان إذا قال في الأذان حي علي الفلاح قال حي علي خير العمل.
فرزند عمر هر گاه اذان مي گفت: «حي علي الفلاح» و «حي علي خير العمل» مي گفت.
المصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۴۶۰، ج ۱۷۸۶ - جامع ابن أبي شيبة، ج ۱، ص ۱۴۵ - محلي ابن حزم، ج ۲، ص ۱۶۰ - سيره حلي، ج ۲، ص ۱۰۵ - كنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۲، ج ۳۳۱۷۴ و ص ۳۴۵، ج ۳۳۱۸۸.
در كتاب الأذان حافظ علوي و الإعتصام بحبل الله المتين قاسم بن محمد زيدي متوفاي ۱۰۲۹ هجري نقل مي کنند:

عن زيد بن محمد عن نافع: أن ابن عمر كان إذا أذن قال حي علي خير العمل.
از ابن عون از نافع روايت شده: فرزند عمر هميشه در اذن خود «حي علي خير العمل» مي گفت.
و در كتاب مراتب الإجماع ابن حزم اندلسي، صفحه ۲۷، از جمله مواردی که ادعای اجماع کرده، همن قضيه حي علي خير العمل عبدالله بن عمر است و بعد از نقل اين بحث، مي گويد:
و بحثت عن هذين الإسنادين في حي علي خير العمل، فوجدتهما صحيحين إلي ابن عمر و زين العابدين.
من هر دو سند روايت «حي علي خير العمل» را بررسي کرده و هر دو سند را که ابن عمر و زين العابدين مي رسد را صحيح يافتم.

احكام الأحكام ابن حزم، ج ۴، ص ۵۹۳ - الروض النضير، ج ۱، ص ۵۴۲ - الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۳۱۰.
اينها رواياتي است که دلالت مي کند بر اين که عبدالله بن عمر، به صورت ثابت و مستمر، در اذانش حي علي خير العمل مي گفت. بعضي از روايات هم هست که مي گويد بعضي وقتها مي گفت و بعضي وقتها نمي گفت.

بيهقي در سنن نقل مي کند از نافع که:
كان ابن عمر أحيانا إذا قال حي علي الفلاح قال علي إثرها حي علي خير العمل.
ابن عمر گاهي از اوقات در اذان خود پس از «حي علي الفلاح»، «حي علي خير العمل» مي گفت.
سنن البيهقي الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۰۲، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴، تحقيق: محمد عبد القادر عطا.
باز در همان صفحه از سندي ديگر نقل مي کند که:

كان ابن عمر لا يؤذن في سفره و كان يقول حي علي الفلاح و أحيانا يقول حي علي خير العمل.
فرزند عمر در سفر اذان نمي گفت و هر گاه «حي علي الفلاح» مي گفت گاهي «حي علي خير العمل» مي گفت.
سنن البيهقي الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۰۲، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴، تحقيق: محمد عبد القادر عطا - مصنف ابن أبي شيبة، ج ۱، ص ۱۹۶

باز هم در همان صفحه از سنن بيهقي از ليث سعد از نافع نقل مي کند که:

كان ابن عمر ربما زاد في أذانه حي علي خير العمل.

ابن عمر گاهی در اذان خود «حي علي خير العمل» ميگفت.
سنن البيهقي الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۰۲، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي
الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴، تحقيق: محمد عبد القادر عطا - مصنف ابن أبي شيبه، ج ۱، ص ۱۹۶

عبد الرزاق استناد بخاري در كتاب المصنف، جلد ۱، صفحه ۴۶۴، حديث ۱۷۹۷ ميگويد:
عن ابن عمر أنه كان يقيم الصلاة في السفر، يقولها مرتين أو ثلاثا يقول حي علي الصلاة حي علي الصلاة، حي علي خير العمل.
فرزند عمر در سفر اقامه ميگفت و دو مرتبه يا سه مرتبه ميگفت: «حي علي الصلاة، حي علي الصلاة، حي علي خير العمل».

المصنف، ج ۱، ص ۴۶۴، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتبة الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۲، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي

در سفر فقط اقامه ميگفت و اذان را نميگفت و در اقامه گاهی دو مرتبه و گاهی سه مرتبه ميگفت: **حي علي الصلاة حي علي الصلاة، حي علي خير العمل.**
اينها مسائل دين را به بازي گرفتهاند و دل بخواهي عمل ميکنند و تعبد در کار نيست و اين از مصائب تاريخ اسلام است. اينها ميگويند نبي مكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مجتهد بود و ما هم مجتهد، ما هم به اجتهاد خود عمل ميکنيم و... يکي از الطاف الهي خداوند بر ما، همين ائمه عصمت و طهارت (عليهم السلام) و ولايت ايشان است و قدر اين نعمت را نمي دانيم.
ابن حزم تبصري دارد و ميگويد:

وَلَقَدْ كَانَ يَلْزَمُ مَنْ يَقُولُ فِي مِثْلِ هَذَا عَنِ الصَّاحِبِ مِثْلُ هَذَا لَا يَقَالُ بِالرَّأْيِ أَنْ يَأْخُذَ بِقَوْلِ ابْنِ عُمَرَ فِي هَذَا فَهُوَ عَنْهُ تَأْتِي بِأَصْحَابِ إِسْنَادٍ.

از اين سخن ابن عمر لازم مي آيد که اگر کسي (حي علي خير العمل) بگويد، قول به رأي نگفته و عمل به اجتهاد کرده و اين جمله در اذان از ابن عمر، با صحيح ترين سندها ثابت است.
المحلى، ج ۳، ص ۱۶۰، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد، الوفاة: ۴۵۶، دار النشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي

زين الدين عراقي که از فقهاي بنام اهل سنت است، نقل ميکند:
أما حي علي خير العمل فذكر ابن حزم أنه صح عن عبدالله بن عمر عن أبي امامه، سهل بن حنيف، أنهما كانا يقولان في أذانهما حي علي خير العمل.

اما حي علي خير العمل را ابن حزم ذکر کرده و سند اين سخن از عبد الله بن عمر از ابي امامه از سهل بن حنيف صحيح است و آن دو نفر در اذان خود «حي علي خير العمل» ميگفتند.
الروض النضير، ج ۱، ص ۵۴۱ - الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۳۱۱.

در مختصر از شرح ابن دقيق العيد بر كتاب عمده که عزيزان دقت کنند و بعدا شايد به اين دو كتاب بيشتر برخورد كنيم و يکي از شخصيت هاي برجسته اهل سنت که وهابيت هم حساسيت دارند بر او، ابن دقيق العيد است و اسمش احمد بن علي متوفاي ۷۲۳ هجري است. ايشان کتابي دارد بر كتاب عمده بدر الدين ابن فرهون متوفاي ۶۷۹ هجري و از کتاب هاي معتبر فقهي اهل سنت است و براي ارزش قائل اند و حدود ۱۲ شرح عمده نوشته اند براي او، و اين کتاب مثل کتاب شرائع و عروه ما است که شرح هاي زيادي بر آن نوشته شده؛ و در خيلي از دروس خارج اهل سنت، ملاک استنباط احکام، غالبا شروحي است که بر عمده ابن فرهون نوشته شده است. آقاي ابن دقيق العيد تعبيرش اين است که:

قد صح بالسند الصحيح أن زين العابدين و عبدالله بن عمر أذنا يحي علي خير العمل إلي أن ماتا.

با سند صحيح ثابت شده و امام زين العابدين عليه السلام و عبدالله بن عمر، تا هنگام مرگ، در اذان، حي علي خير العمل را ميگفتند.
الروض النضير، ج ۱، ص ۵۴۲.

البته روايات در مورد عبدالله بن عمر زياد است و من اين چند روايت را گزينش کرده ام.

جابر بن عبد الله انصاري از صحابه اي است، که در اذان «حي علي خير العمل» ميگفت

يا زدهمين نفر جابر بن عبدالله انصاري متوفاي حدود ۶۸ هجري است. ايشان نقل ميکند که در زمان رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم:

كان علي عهد رسول الله يقول المؤذن بعد قوله حي علي الفلاح، حي علي خير العمل؛ فلما كان عمر بن الخطاب في خلافته نهى عنه؛ كراهة عن ينكل عن جهاد.

در زمان رسول خدا صلي الله عليه و آله مؤذن در اذان خود «حي علي الفلاح و حي علي خير العمل» ميگفت؛ اما عمر در زمان خلافتش به خاطر ترس از اين که جهاد ترك شود از اين کار نهی نمود.

عمر وقتي به خلافت رسيد، از حي علي خير العمل نهی کرد؛ و ترسيد براي اين که مردم از جهاد روي بگردانند و روي به نماز ببرند.

در زمان عمر که فتوحات زیادی انجام شد، مردم به جهاد رغبتی نشان نمی‌دادند و حتی از فضائل جهاد هم زیاد گفته می‌شد، ولی مردم می‌گفتند اگر واقعا جهاد این همه فضیلت داشت، چرا به جهاد خیر العمل نمی‌گویند و به نماز می‌گویند؟ و ما همین جا در مدینه می‌مانیم و عمل به حی علی خیر العمل می‌کنیم؛ و این واژه حی علی خیر العمل، بهانه‌ای بود برای فرار از جهاد و به خاطر همین فضیله، عمر دستور داد که حی علی خیر العمل را از اذان حذف کنند و دیگر در اذان گفته نشد. این دلالت می‌کند بر این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را نسخ نکرده است؛ مانند متعه که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجرا می‌شد، ولی عمر آن را حرام کرد به همراه متعه حج.

عبد الله بن جعفر از صحابه‌ای است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

دوازدهمین نفر از صحابه، عبدالله بن جعفر متوفای ۸۰ هجری است که حافظ علوی از عبیده سلمانی نقل می‌کند که:

أن عبدالله بن جعفر كان يؤذن بحي علي خير العمل إلي أن فارق الدنيا.

عبدالله بن جعفر تا آخرین لحظات عمر خود، حی علی خیر العمل را در اذان می‌گفت.

الأذان بحي علي خير العمل، حافظ علوی، ص ۵۴ - الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۲۹۴.

محمد بن حنفیه از صحابه‌ای است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

سیزدهمین نفری که مقید بود از صحابه به گفتن حی علی خیر العمل در اذان، محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

جاء رجل إلي محمد بن الحنفية فقال له بلغنا أن الأذان هو رؤياً رأها رجل من الأنصار، فقصها علي رسول الله و أمر بلالا فأذن بتلك الرؤيا، فقال له محمد بن الحنفية إنما يقول بهذا الجاهل من الناس، إن أمر الأذان أعظم من ذلك إنه لما أسري برسول الله سمع ملكا يقول الله أكبر الله أكبر، فقال عزوجل أنا كذلك أنا الأكبر لاشئ أكبر مني إلي أن قال حي علي خير العمل. فقال الله هي أزكي الأعمال عندي و أحبها إلي.

شخصی نزد محمد بن حنفیه آمد و گفت: به ما خبر رسیده است که اذان خوابی بوده است که یکی از انصار آن را دیده و بعد برای رسول خدا تعریف نموده، آن حضرت نیز بلال را امر نموده تا طبق همان خواب اذان بگوید. محمد بن حنفیه در پاسخ گفت این حرف را کسی می‌زند که از آتش دوزخ بی‌خبر باشد، اذان امری بسیار بزرگتر و با اهمیت‌تر از آن است که می‌گویند. رسول در آن شبی که به معراج سیر دادند از ملکی شنید که این گونه می‌گفت: «الله أكبر، الله أكبر» خداوند عزوجل فرمود: من این چنین هستم. من از هر چیز برتر هستم و کسی برتر و بالاتر از من نیست. ملك گفت: «حی علی خیر العمل». خداوند فرمود: این عمل (نماز) نزد من از شایسته‌ترین و بهترین اعمال است.

الأذان بحي علي خير العمل، حافظ علوی، ص ۵۷ - الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۲۸۵.

باز هم از عبیده سلمانی از محمد بن حنفیه نقل می‌کند:

عن محمد بن الحنفية أنه كان يؤذن إلي أن فارق الدنيا فيقول حي علي خير العمل.

محمد بن حنفیه تا آخرین لحظات عمر خود، حی علی خیر العمل را در اذان می‌گفت.

الأذان بحي علي خير العمل، حافظ علوی به تحقیق عزان، ص ۱۰۹.

انس بن مالک از صحابه‌ای است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

چهاردهمین نفری که مقید بود به حی علی خیر العمل گفتن در اذان، انس بن مالک متوفای ۹۱ هجری، خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

عن ثابت عن أنس قال قال رسول الله بينما أنا نائم إذ أتاني جبرئيل، فهمزني برحله فأستيقظت، فجلست فلم أر شيئا، ثم أتاني الثانية فهمزني فاستيقظت، فأخذت بعصدي، فجعلني في شئ كوكر الطير، فما طرقت بصري طرفة، رجعت إلي الأرض، فأتي به مكانا، فقال أتدري أين أنت، قلت لا يا جبرئيل، قال هذا بيت المقدس، ثم قام جبرئيل فجعل سبابته اليماني في أذنه اليماني و أذن مثني مثني، يقول في أحدها حي علي خير العمل، إذا قضي أذانه أقام الصلاة مثني مثني، فقال في آخرها: قد قامت الصلاة و فبرق نور من السماء و...

من خوابیده بودم که جبرئیل آمد با پایش مرا تکان داد و بیدار شدم و چیزی ندیدم، دوباره آمد با پایش مرا تکان داد و بیدار شدم و از دست من گرفت و مرا در چیزی شبیه لانه پرنده قرار داد و مرا برد بالا و پس از مدتی آورد زمین، جبرئیل گفت می‌دانی کجا هستی؟ گفتم: نه، گفت: اینجا بیت المقدس است. سپس جبرئیل انگشت سبابه راستش را روی گوش راستش گذاشت و اذان گفت: دوتا دوتا، و در یکی از آنها گفت حی علی خیر العمل، سپس دوتا دوتا اقامه گفت و نوری از آسمان پدیدار شد و... [که داستان خیلی مفصل است].

الأذان بحي علي خير العمل محمد سالم عزان، ص ۲۷ - بخار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۱۷ - سعد السعود سيد بن

طاووس، ص ۱۰۰.

البته ما معتقدیم که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذانی را که از اول بعثت می‌خواندند، به همین شکلی بود که از طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده و با حی علی خیر العمل بوده و این نقل هم از باب این است که حضرت جبرئیل هم در شب معراج این چنین اذان

گفت؛ و با توجه به برخی روایات، تشریح اذان قبل از اینها بوده، حتی تشریح اذان و نماز، قبل از رسیدن نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مقام نبوت است که قبلاً مفصل خواندیم. بعداً بحث خواهیم کرد که چرا حی علی خیر العمل حذف شد و سایر فقرات اذان مثل حی علی الصلاة و حی علی الفلاح حذف نشد؟

ابو امامه از صحابه‌ای است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

شانزدهمین فرد هم ابی امامه است که در کلام ابن حزم در محلی، جلد ۳، صفحه ۱۶۰ آمده:

وقد صحیح عن ابن عمر وأبي أمامة بن سهل بن حنيف أنهم كانوا يقولون في أذانهم حيّ على خير العمل

سند صحیح داریم که ابن عمر و ابی امامه بن سهل بن حنیف، در اذان خود حی علی خیر العمل می‌گفتند. **المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰، اسم المؤلف: علی بن أحمد بن سعید بن حزم الظاهري أبو محمد، الوفاة: ۴۵۶، دار النشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي**

امام باقر علیه السلام در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

هفدهمین فرد از افراد، آقا امام باقر علیه السلام است که اهل سنت او را جزء اتباع تابعین به حساب می‌آورند، و سند را به خالد بن اسماعیل محزومی عن جعفر بن محمد ختم می‌کند: **كان أبي إذا أذن للصلاة، قال: حي علي الفلاح حي علي الفلاح، حي علي خير العمل حي علي خير العمل، ثم يقول: يا بني! هذا النداء الأول.**

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی پدرم امام باقر علیه السلام برای نماز اذان می‌گفت، می‌گفت: حی علی الفلاح حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل حی علی خیر العمل و سپس می‌گفت: این ندای اول است برای نماز. **الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۳۰۶.**

حافظ علوی از دو طریق نقل می‌کند از جابر بن یزید جعفی که:

أن أبي جعفر عليه السلام قال أذاني وأذان آبائي، النبي و علي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين حي علي خير العمل حي علي خير العمل.

امام باقر علیه السلام فرمودند: اذان من و اذان پدرم و اذان جد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام، بر حی علی خیر العمل بوده است.

الأذان بحی علی خیر العمل، حافظ علوی، ص ۵۴، ج ۷۴ - الإعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۲۹۴.

البته روایتی که از امام سجاد علیه السلام نقل شد ۴۰ روایت از ۴۰ طریق مستقل بود که نقل می‌کنند که اذان امام سجاد علیه السلام بر حی علی خیر العمل بوده و در بعضی از قسمت‌ها می‌شود ادعای تواتر کرد و تواتر هم نشود، مستفیض در حد اعلاء هست.

زید بن علی بن الحسین از کسانی است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

هجدهمین نفر که ملتزم به حی علی خیر العمل در اذان بوده، زید بن علی بن الحسین علیه السلام است که در سال ۱۲۱ هجری شهید شد. راوی می‌گوید:

كان زيد بن علي يأمر المؤذن أن يقول في الأذان: حي علي خير العمل.

زید بن علی مؤذن را امر می‌نمود تا در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت.

همچنین یزید بن معاویة بن اسحاق می‌گوید:

وقد أمنا أهل الشام فأمر زيد بن علي معاوية بن اسحاق فقال أذن بحی علي خير العمل.

ما در جانی بودیم به نام جبانه، و در آنجا از اهل شام در امان بودیم، زید معاویة بن اسحاق را دستور دارد که اذان بگوید با حی علی خیر العمل.

مسند امام زید، ص ۸۲ - الأذان بحی علی خیر العمل، حافظ علوی، ص ۳۷، ج ۱۷۲

از این روایت استفاده می‌شود که اهل شام، مانع گفتن اذان به حی علی خیر العمل بودند.

یحیی بن زید بن علی از کسانی است، که در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گفت

نوزدهمین نفر یحیی بن زید بن علی، متوفای ۱۲۵ هجری است. البته بعد از شهادت زید، فرزندان زید، خصوصاً یحیی، به صورت مخفیانه زندگی می‌کردند؛ حتی می‌گویند که یحیی در یکی از شهرهای عراق، با بردن آب چاه با شتر برای مردم، زندگی خود را تأمین می‌کرد.

الآن نام راوی در ذهنم نیست که می‌گوید من با یحیی بن زید کاملاً آشنا و رفیق بودم و با هم درد دل می‌کردیم و آخرین لحظات عمر او بود و وصیت کرد به من که کارهای او را انجام دهم؛ دیدم در این حین، زار زار گریه می‌کند، پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفت گریه‌ام برای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است؛ فرزندانم به سن ۱۵، ۱۸ و ۲۰ سالگی رسیده‌اند، ولی هیچ کدامشان

نمی‌دانند که فرزندان حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها هستند و من جرأت نکردم به اینها بگویم که شما سید و اولاد حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها هستید.

عن حسان قال: أذنت لي يحيى بن زيد بخراسان فأمرني أن أقول: حي علي خير العمل.
حسان می‌گوید: برای يحيی بن زيد در خراسان اذان گفتم او مرا امر کرد تا در اذان خود «حي علي خير العمل» بگویم.
الأذان بحی علي خير العمل، حافظ علوي، ص ۷۶ - أمالي احمد بن عيسى، ج ۱، ص ۹۷ - الإعتصام بحیل الله المتين، ج ۱، ص ۲۸۱.

محمد بن زيد بن علي از کسانی است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت
يکي ديگر از کسانی که مقید بود به حي علي خير العمل در اذان، محمد بن زيد بن علي برادر يحيی بن زيد بود.
احمد بن مفضل قال: سألت محمد بن زيد بن علي عن الأذان، فقال مرتين مرتين الله، اكبر الله اكبر، ثم ذكر فيه حي علي خير العمل.
احمد بن مفضل گفت: از محمد بن زيد بن علي از چگونگی اذان سؤال کردم گفت: دوتا دوتا الله اكبر را گفت و در اذان خود «حي علي خير العمل» گفت.
الأذان بحی علي خير العمل، حافظ علوي، ص ۸۸.

محمد بن عمر بن علي بن ابي طالب از کسانی است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت
يکي ديگر از کسانی که مقید به حي علي خير العمل در اذان، محمد بن عمر بن علي بن ابي طالب است، که پدرش در کربلا در رکاب آقا امام حسين عليه السلام شهید شد.

ابراهيم بن عبدالله بن حسن از کسانی است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت
بيست و دومين نفر، ابراهيم بن عبد الله بن حسن است.
كان ابراهيم بن عبد الله بن حسن يأمر أصحابه إذا كانوا في البادية يزيدون في الأذان: حي علي خير العمل.
وقتي در بیابان بودند به اصحاب خود دستور دادند که حي علي خير العمل بگویند و در شهر جرأت این کار را نداشتند.
الأذان بحی علي خير العمل، حافظ علوي، ص ۸۴.

امام صادق عليه السلام در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت
بيست و سومين نفر، آقا امام صادق عليه السلام است که در منابع متعدد آمده، که آقا امام صادق عليه السلام هم در عمل و هم در روایت، در اذان خود حي علي خير العمل می‌فرمودند.
الإعتصام بحیل الله المتين، ج ۱، ص ۲۹۲ - الأذان بحی علي خير العمل، حافظ علوي، ص ۸۵.

حسين بن علي، شهيد فخ از کسانی است، که در اذان «حي علي خير العمل» می‌گفت
بيست و چهارمين نفر، حسين بن علي، شهيد فخ است که عليه دودمان اموي قيام کرد و در سال ۱۶۹ هجري در بیرون کوفه او و یارانش را شهید کردند و سرهایشان را بر نیزه گذاشتند و همسران و اهل بیتشان را هم به اسیری بردند.
الأذان بحی علي خير العمل، حافظ علوي، ص ۸۹ و با تحقيق محمد سالم عزان، ص ۱۴۸، ج ۱۸۸
بحث بعدی ما ادعای اجماع اهل بیت عليهم السلام یا عترت است در منابع اهل سنت که اینان همگی در اذان، حي علي خير العمل می‌گفتند.

ادعای اهل سنت مبني بر اجماع اهل بیت عليهم السلام بر گفتن حي علي خير العمل در اذان
بحث ما در حي علي خير العمل به اینجا رسید که ۲۴ نفر از صحابه و تابعین و اتباع تابعین را ذکر کردیم که مقید بودند به حي علي خير العمل در اذان. بحث امروز روي عبارتي است که در کتب اهل سنت و زیدی مذهب‌ها است مبني بر اجماع اهل بیت عليهم السلام بر حي علي خير العمل.

آقای حموي از استوانه‌های علمی اهل سنت و صاحب کتاب معجم الأدباء، از صنعاني در انصاب و در ترجمه عمر بن ابراهيم بن محمد متوفای ۵۳۹ که از نواده‌های شهید زيد است؛ بعد از شرح حال ایشان می‌گوید: من زیدی مذهب هستم، ولي بر مبنای ابوحنيفه فتوا می‌دهم؛ تا این که صنعاني می‌گوید:

وكنت ألامه طول مقامی بالكوفة في الكور الخمس ما سمعت منه في طول ملازمتي له شيئا في الإعتقاد أنكرته غير أني كنت يوما قاعدا في باب داره وأخرج لي شذرة من مسموعاته وجعلت أفتقد فيها حديث الكوفيين فوجدت فيها جزءا مترجما بتصحيح الأذان

بحی علی خیر العمل فأخذته لأطالعه فأخذه من يدي وقال هذا لا يصلح لك له طالب غيرك ثم قال ينبغي للعالم أن يكون عنده كل شيء فإن لكل نوع طالبا.

من در مدتی که در کوفه ملازم وی بودم، چیزی بر خلاف عمل اهل سنت از او ندیدم جز این که روزی در منزل او نشسته بودم و یک اوراقی از نوشته‌هایش را برای من در آورد و دیدم در آنجا نوشته تصحیح الأذان بحی علی خیر العمل؛ برداشتم که مطالعه کنم، ایشان از من گرفت و گفت که صلاح نیست شما این جزوه را بخوانی، اینها یک طالب و مشتری دارد که شما آن نیستی؛ بعد از این که فهمیدم من موضوع را فهمیدم گفت: سزاوار است برای عالم که همه چیز داشته باشد و هر نوعی از علوم یک طالبی دارد.

معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب، ج ٤، ص ٤٢٨، اسم المؤلف: أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومي الحموي، الوفاة: ٦٣٦، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م، الطبعة: الأولى.

بزرگان شیعه در گفتن «حی علی خیر العمل» در تقیه به سر می‌برند

اینها نشان می‌دهد که، عده‌ای از بزرگان شیعه که در تقیه به سر می‌برند، یک کتابچه یا جزوه‌ای داشتند مربوط به تصحیح حی علی خیر العمل، در اختیارشان بوده و مقید بودند که افراد بیگانه آن را نبینند.

از علمای بزرگ اهل سنت شوکانی است که مذهب زیدیه دارد و حتی وهابیت نیز برای او ارزش بسیاری قائل است و مطلب زیبا و مفصلی در این زمینه دارد که حیف است آن را نگویم، وی می‌گوید:

وَالْتَوَيْبُ زِيَادَةٌ ثَانِيَةٌ قَالِقَوْلُ بِهَا لَازِمٌ، ... وَالْحَدِيثُ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ وَقَدْ ذَهَبَتِ الْعِتْرَةُ إِلَى اثْبَاتِهِ وَأَنَّهُ بَعْدَ قَوْلِ الْمُؤَدِّنِ حَيَّ عَلِيَّ الْفَلَّاحِ قَالُوا يَقُولُ مَرَّتَيْنِ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ وَتَسْبِيَهُ الْمَهْدِيِّ فِي الْبَحْرِ إِلَى أَحَدِ قَوْلَيْ الشَّافِعِيِّ وَهُوَ خِلَافٌ مَا فِي كِتَابِ الشَّافِعِيِّ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ فِي شَيْءٍ مِنْهَا هَذِهِ الْمَقَالَةَ بَلْ خِلَافٌ مَا فِي كِتَابِ أَهْلِ الْبَيْتِ قَالَ فِي الْإِنْتِصَارِ إِنَّ الْفُقَهَاءَ الْأَرْبَعَةَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِي ذَلِكَ يَعْنِي فِي أَنَّ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ لَيْسَ مِنَ الْقَاطِ الْأَذَانِ وَقَدْ أَنْكَرَ هَذِهِ الرَّوَايَةَ الْإِمَامُ عَزَّ الدِّينَ فِي شَرْحِ الْبَحْرِ وَغَيْرِهِ مِمَّنْ لَهُ إِطْلَاعٌ عَلَى كِتَابِ الشَّافِعِيِّ، (اِحْتِجَّ الْقَائِلُونَ بِذَلِكَ) يَمَا فِي كِتَابِ أَهْلِ الْبَيْتِ كَأَمَّا يَ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى وَالتَّجْرِيدُ وَالْأَحْكَامُ وَجَامِعُ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ إِثْبَاتِ ذَلِكَ مُسْتَدًّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فِي الْأَحْكَامِ وَقَدْ صَحَّ لَنَا أَنَّ حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ كَانَتْ عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ يُؤَدِّنُ بِهَا وَلَمْ تُطْرَحْ إِلَّا فِي زَمَنِ عُمَرَ وَهَكَذَا قَالَ الْحَسَنُ بْنُ يَحْيَى رَوَى ذَلِكَ عَنْهُ فِي جَامِعِ آلِ مُحَمَّدٍ وَيَمَا أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ فِي سَنَنِهِ الْكُبْرَى بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ كَانَ يُؤَدِّنُ يَحْيَى عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ أَحْيَانًا. وَرَوَى فِيهَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ قَالَ هُوَ الْأَذَانُ الْأَوَّلُ وَرَوَى الْمَجِبُ الطَّبْرِيُّ فِي أَحْكَامِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّهُ أَدَّنَ بِذَلِكَ قَالَ الْمَجِبُ الطَّبْرِيُّ رَوَاهُ بَنُ حَزْمٍ وَرَوَاهُ سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ فِي سَنَنِهِ عَنْ أَبِي أَمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ الْبَدْرِيِّ وَلَمْ يَرَوْ ذَلِكَ مِنْ طَرِيقٍ غَيْرِ أَهْلِ الْبَيْتِ مَرْفُوعًا وَقَوْلُ بَعْضِهِمْ وَقَدْ صَحَّ بَنُ حَزْمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ وَالْمَجِبُ الطَّبْرِيُّ وَسَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ ثُبُوتَ ذَلِكَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.

تتويب (الصلاة خير من النوم) در اذان، ثابت و گفتن آن لازم است، حدیثی که در اذان است و مشتمل بر تتويب است، ذکر حی علی خیر العمل را ندارد؛ عترت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) همگی نظرشان بر اثبات حی علی خیر العمل در اذان است و مؤذن دو مرتبه حی علی خیر العمل را بعد از حی علی الفلاح می‌گوید. صاحب کتاب البحر الزخار گفته: یکی از نظرات شافعی، حی علی خیر العمل است. در کتاب‌های شافعی، ما این نظریه را ندیدیم. شوکانی در انتصار می‌گوید: فقهای چهارگانه در این قضیه اختلاف ندارند که حی علی خیر العمل در اذان نیست، کسانی که معتقد به حی علی خیر العمل هستند احتجاج کرده‌اند در کتاب‌های مذهب اهل بیت علیهم السلام مثل امالی احمد بن عیسی و تجرید و احکام و جامع آل محمد، بر اثبات حی علی خیر العمل و نسبت داده‌اند آن را به رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)؛ در کتاب احکام گفته‌اند: حی علی خیر العمل در زمان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده، و به حی علی خیر العمل اذان داده می‌شد و حی علی خیر العمل کنار گذاشته نشد جز در زمان عمر؛ همچنین بیهقی در سنن کبری با سند صحیح از عبدالله بن عمر آورده که او گاهی حی علی خیر العمل را در اذان می‌گفت و از علی بن حسین (علیهما السلام) روایت می‌کند که این اذان اول است، و... این نظریه سعید بن منصور از ابی امامه و زید بن ارقم از غیر طریق اهل بیت (علیهم السلام) نیامده، و ابن حزم و طبري و بیهقي و طبري با سند صحیح آورده‌اند که علی بن حسین علیه السلام در اذان مقید بوده به حی علی خیر العمل.

نیل الأوطار من أحاديث سيد الأختار شرح منتقى الأخبار، ج ٢، ص ١٩، اسم المؤلف: محمد بن علي بن محمد الشوکانی، الوفاة: ١٢٥٥، دار النشر: دار الجیل - بيروت - ١٩٧٢

القاضي زيد بن محمد بن كلاري که از بزرگان زیدیه و از اتباع المؤید بالله، که از ائمه زیدیه است می‌گوید:

التأدين به (أي بحی علی خیر العمل) إجماع أهل البيت لا يختلفون فيه، و لم يرو عن أحد منهم منعه و إنكاره، و إجماعهم عندنا حجة يجب إتباعها.

اجماع اهل بیت علیهم السلام این است که حی علی خیر العمل را در اذان می‌گفتند و هیچکدام اختلافی ندارند؛ از هیچیک از اهل بیت علیهم السلام در منع و انکار حی علی خیر العمل روایتی وارد نشده است؛ و اجماع اهل بیت علیهم السلام نزد ما حجت و تبعیت از این اجماع برای ما واجب است.

شرح قاضي زيد للتحرير

محمد بن مطهر متوفای ٧٢٨ می‌گوید:

و يؤذن بحي علي خير العمل، و الوجه لذلك إجماع أهل البيت.
اذان باید به حی علی خیر العمل باشد و این به خاطر اجماع اهل بیت (علیهم السلام) است.

المنهج الحلي شرح مسند الإمام زيد بن علي، ج ١، ص ٧٧.
علامه صلاح بن احمد متوفای ١٠٤٨ می گوید:

أجمع أهل البيت علي التأذين بحي علي خير العمل.
اهل بیت علیهم السلام اجماع دارند بر اذان به حی علی خیر العمل.
شرح الهدایة، ص ٢٩٤.

علامه شرفی متوفای ١٠٥٥ می گوید:

و علی الجملة فهو (أي الأذان بحي علي خير العمل) إجماع أهل البيت و إنما قطعه عمر.
حی علی خیر العمل اجماع اهل بیت علیهم السلام است و کسی که حی علی خیر العمل را از اذان جدا کرد، عمر بن خطاب بود.

ضیاء ذوی الأبصار، ج ١، ص ٦١.

و علامه محقق حسن بن احمد جلال متوفای ١٠٤٨ هجری می گوید:

إتفاق العترة علی التأذين بحي علي خير العمل: و إجماع العترة و علي عليهم السلام معصومان عن تعمد البدعة.

اجماع اهل بیت علیهم السلام و علی علیه السلام بر حی علی خیر العمل است که اینان معصوم از بدعت هستند.
حی علی خیر العمل بین الشرعية و الإبتداع، ص ٧٢.

آقای محمد سالم عزان که محقق کتاب الأذان بحي علي خير العمل حافظ علوي است می گوید:

قال شيخنا السيد العلامة مجد الدين قد صح إجماع اهل البيت.

اجماع اهل بیت (علیهم السلام) برای ما ثابت شده و صحیح است به حی علی خیر العمل.

همچنین در امالی احمد بن عیسی از علمای بزرگ زیدی مذهب می گوید:

ذهب آل محمد أجمع إلي إثبات حي علي خير العمل مرتين في الأذان بعد حي علي الفلاح.

تمام آل محمد (علیهم السلام) نظرشان اثبات حی علی خیر العمل است.
در شرح أزهار، جلد ١، صفحه ٢٢٢ می گوید:

و منهما (من جملة الأذان و الإقامة) حي علي خير العمل، للأدلة الواردة المشهورة عند أئمة العترة و شيعتهم و أتباعهم و كثير من الأمة المحمدية التي شحنت بها كتبهم، قال الهادي إلي الحق يحيى بن الحسين عليكم في الأحكام و قد صح لنا أن حي علي خير العمل كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله يؤذنون بها و لم تطرح إلا في وقت عمر بن الخطاب رضي الله عنه، فإنه أمر بطرحها و قال أني أخاف أن يتكل الناس على ذلك و يتركوا الجهاد.

حی علی خیر العمل هم جزء اذان و اقامه است به خاطر أدله ای که وارد شده و مشهور است نزد ائمه عترت (علیهم السلام) و شیعه و اتباع عترت و اکثر امت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، و کتاب هایشان هم مملو از حی علی خیر العمل است. و جناب هادی ایلی الحق در کتاب احکام می گوید: اذان به حی علی خیر العمل از بین نرفت و منع نشد، مگر در زمان عمر بن خطاب که او امر کرد به کنار گذاشتن حی علی خیر العمل، و می گفت می ترسم مردم به نماز اشتغال بورزند و از جهاد بمانند.

أما حي علي خير العمل فلم تزل علي عهد رسول الله حتي قبضه الله، و في عهد أبي بكر حتي مات، و إنما تركها عمر و أمر بذلك و فقيل له: لم تركتها؟ قال لئلا يتكل الناس عليها و يتركوا الجهاد.

در زمان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) تا آخرین لحظات عمرش، حی علی خیر العمل گفته می شد، در زمان ابوبکر هم حی علی خیر العمل بود تا این که از دنیا رفت، در زمان عمر، عمر دستور به ترک آن داد و گفته شد که چرا آن را ترک کردی؟ گفت ترسیدم که مردم تکیه کنند بر نماز و جهاد را ترک کنند.

المنتخب، ص ٣٠.

بعدا إن شاء الله خواهیم گفت که ترک حی علی خیر العمل، نوعی مخالفت با ائمه عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود؛ چون در روایات شیعه و در برخی روایات اهل سنت آمده که تعبیر کرده اند حی علی خیر العمل را به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) یا به ولایت علی (علیه السلام).

صنعانی از علمای بزرگ زیدی و مورد توجه وهابیت است، می گوید:

إن صح إجماع أهل البيت (يعني علي شرعية حي علي خير العمل)، فهو حجة ناهضة.

اگر صحیح باشد اجماع اهل بیت (علیهم السلام) (یعنی اجماع بر شرعی بودن حی علی خیر العمل)، این یک حجت محکم است.

حی علی خیر العمل بین الشرعية و الإبتداع، ص ٦٨ - البحر الزخار، ج ٢، ص ١٩١ - شرح الأزهار، ج ١، ص ٢٢٢ - الأحكام، ج ١، ص ٨٤.

و همچنین نقل می کند از مقبلی ائمه زیدی مذهب:

و لو صح ما ادعي من وقوع إجماع أهل البيت في ذلك، لكان أوضح حجة.

اگر ادعای اجماع اهل بیت (علیهم السلام) برای ما ثابت شود، واضحترین حجت است.
مقدمه الأذان بحی علی خیر العمل محمد سالم عزان، ص ۱۷.

إن ابن تیمیه ذهب في منهاجه علي بدعة حي علي خیر العمل في الأذان فهذا تشدد منه، نحن لا نوافق معه في ذلك.

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه خود ادعا کرده که حی علی خیر العمل در اذان بدعت است و این افراطی‌گری است و ما در این مورد با او موافق نیستیم.

حاشیه منیه، ص ۲ (عبارت ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۶۵)

در مراتب الإجماع ابن حزم اندلسی، محقق او می‌گوید:

فلا يكون هذا بدعة الروافض كما يزعم ابن تیمیه.

بعد از نقل از ابن حزم که صحیح است روایت حی علی خیر العمل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و... می‌گوید: این جمله ابن تیمیه که حی علی خیر العمل بدعت شیعه است، صحیح نیست.

مراتب الإجماع ابن حزم، ص ۲۷.

ما ۲۴ مورد از صحابه و تابعین و اتباع تابعین نقل کردیم که مقید به گفتن حی علی خیر العمل در اذان بودند؛ بزرگان زیدی و شافعی مذهب را ذکر کردیم بر این که ادعای اجماع اهل بیت (علیهم السلام) بر حی علی خیر العمل را دارند؛ ولی متأسفانه عده‌ای که دنبال احیاء سنت اموی بودند، همان را ادامه می‌دهند.

در صحیح بخاری و مسلم صراحت دارد بر کیفیت صلوات وقتی از پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) بعد از نزول آیه ۵۶ سوره احزاب:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

سوره الاحزاب (۲۳)، آیه ۵۶.

سؤال شد که چگونه صلوات بفرستیم بر شما؟ فرمود این گونه صلوات بفرستید:

اللهم صل علي محمد و علي آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم.

خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست همان‌گونه که بر ابراهیم و خانواده او درود فرستادی.

صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۵۶ - مجمع الزوائد هیثمی، ج ۲، ص ۱۴۴ - فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۳۹ - عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۳۲۲ - سنن کبری بیهقی، ج ۱، ص ۳۸۴ - سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۷ - معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۲۵۲ - شرح مسلم نووی، ج ۴، ص ۱۲۴.

این متن صحیح بخاری است؛ ولی اهل سنت، غیر از نماز این را نمی‌گویند؛ نه در سخنرانی و نه در خطبه‌های نماز جمعه و... .

آقای صاوی از علمای بزرگ اهل سنت است و کتابی دارد در اعراب قرآن و حاشیه دارد بر تفسیر جلالین:

و لا يجوز تقليد ما عدا المذاهب الأربعة و لو وافق قول الصحابة و الحديث الصحيح و الآیه، فالخارج عن مذاهب الأربعة ضال مضل؛ و ربما عده ذلك للكفر، لأن الأخذ بطواهر الكتاب و السنة من أصول الكفر

غیر از مذاهب اربعه، جائز نیست از دیگری تقلید کنیم؛ حتی اگر با قول صحابه و حدیث صحیح و آیه قرآن موافق باشد. یعنی اگر آیه قرآن و حدیث صحیح داشتیم که مخالف قول مذاهب اربعه بود، باید آن را کنار بگذاریم و به نظر ائمه اربعه عمل کنیم؛ هر کس خارج از مذاهب اربعه عمل کند، هم گمراه است و هم گمراه کننده؛ چه بسا به کفر می‌رساند او را؛ زیرا عمل به طواهر کتاب و سنت، از اصول کفر است.

حاشیه صاوی بر تفسیر جلالین، ج ۲، ص ۱۰، چاپ دار احیاء التراث العربی

باید این را بزرگنمایی کرد و در هر سایت و وبلاگ شیعه آورد.

انگیزه حذف حی علی خیر العمل از اذان

بعد از اثبات اجماع اهل بیت علیهم السلام و قول صحابه و تابعین بر تأذین بحی علی خیر العمل، یکی از بحث‌هایی که در مسئله حی علی خیر العمل است، انگیزه حذف آن است که باید بررسی شود علت چه بوده؟ قبل از ورود به این قضیه، مسئله‌ای که حائز اهمیت است، این است که مؤذن رسمی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلال بوده.

مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه از ابو بصیر از احد الصادقین (امام باقر یا امام صادق علیهما السلام) نقل می‌کند:

قال إن بلالا كان عبدا صالحا فقال لا أؤذن بعد رسول الله، فترك يومئذ حي علي خیر العمل،

بلال بنده صالحی بود و گفت که بعد از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، دیگر اذان نمی‌گویم؛ با اذان نگفتن بلال، حی علی خیر العمل نیز از اذان ترک شد.

من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۴، ج ۸۷۲.

این روایت دلالت می‌کند بر این که تا وقتی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) زنده بود و بلال اذان می‌گفت، حی علی خیر العمل در اذان بلال بوده و با اذان نگفتن بلال، در زمان

خلیفه اول و دوم، این قضیه حذف شد و سال ۱۶ یا ۲۰ هجری بود که بلال از دنیا رفت و در دوران خلافت عثمان نبود.

بحث بر این است که وقتی بلال اذان را ترک کرد، ترک او به خاطر چه بود؟ آیا به خاطر این بود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جای خالی او را می‌دید، دلش طاقت نمی‌آورد و آن حالی که بتواند اذان بگوید را نداشت؟ یا نه، قضیه این بود که خلیفه می‌خواست مردم را به جهاد بکشاند، مخصوصاً در قضیه اصحاب رده و حی علی خیر العمل را ترک کردند؟

قضیه این که بلال به خاطر رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذان را ترک کرد، با روحیه او نمی‌سازد. امام صادق علیه السلام هم فرمود: **إن بلالا كان عبدا صالحا** و چه بسا اذان گفتن بلال مردم را یاد نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌انداخت و در حقیقت باعث می‌شد یاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ولو با صدای بلال از اذهان نرود و نسبت به نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم این احساس را می‌کردند که او وجود دارد.

این که آقایان می‌گویند: قضیه ترک اذان توسط بلال و ترک حی علی خیر العمل، مثلا به خاطر این بود که می‌خواستند مردم را به طرف جهاد دعوت کنند و با حی علی خیر العمل گفتن، مردم به عبادت مشغول شوند و این که مردم با شنیدن آن از جهاد امتناع می‌ورزیدند؛ اگر واقعا این بود، باید بعد از اتمام جنگ حدود یکساله با اصحاب رده، حی علی خیر العمل به اذان بر می‌گشت و حتی بلال بعد از آن نیز مدت‌ها در مدینه ماند.

ابن کثیر دمشقی متوفای ۷۷۴ هجری، متوجه این نکته شده که قضیه ترک اذان از سوی بلال، نه ارتباطی با جهاد داشته و نه ارتباطی با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، او صراحت دارد که:

ولما توفي رسول الله (ص) ترك الأذان ويقال أذن للصدیق أيام خلافته ولا یصح.

بعضی می‌گویند که بلال در ایام خلافت ابوبکر اذان گفت و حال آن که این صحیح نیست.
البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۱۰۲، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشي أبو الفداء، الوفاة: ۷۷۴، دار النشر: مكتبة المعارف - بیروت.

علت ترك اذان از سوی بلال عدم مشروعیت هیئت حاکمه بود

با توجه به بعضی از قضایا، روایاتی که شیعه یا سنی نقل کرده‌اند، نشان می‌دهد که علت اصلی اذان نگفتن بلال، به خاطر غصب حقوق اهل بیت علیهم السلام بوده و حاکمیت ابوبکر را برای جامعه اسلامی، حاکمیت شرعی نمی‌دانست و امتناع می‌کرد از اذان گفتن برای خلیفه‌ای که خلیفه رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست. کاملا مشخص است در بعضی از موارد مثل تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۱۷۲ و تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۱۷ که تعدادی از صحابه از جمله بلال، ابوذر و غیره، در برابر هیئت حاکمه ایستادند و جزء معترضین بر آنها بودند؛ وگرنه قضیه رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جهاد، برای بلال مطرح نیست. در تاریخ هست که بلال بعد از ترک اذانش، دو مرتبه در مدینه بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذان گفته است. یک مورد در زمان حیات حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و یکبار هم بعد از شهادت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها اذان گفته است. شیخ صدوق می‌گوید:

لما قبض النبي، إمتنع بلال من الأذان، و قال لا أؤذن لأحد بعد رسول الله و إن فاطمة قالت ذات يوم: إني أشتهي أن أسمع صوت مؤذن أبي بالأذان، فبلغ ذلك بلالا فأخذ بالأذان، فلما قال: الله أكبر الله أكبر، ذكرت أباه و أيامه، فلم تتمالك من البكاء، فلما بلغ قوله أشهد أن محمد رسول الله، شهقت فاطمة شهقة و سقطت لوجهها و غشيت عليها؛ فقال الناس لبلال: أمسك يا بلال، فقد فارقت ابنة رسول الله الدنيا، و ظنوا أنها قد ماتت؛ فقطع بلال أذانه و لم يتمه، فأفقت فاطمة و سئلته أن يتم الأذان، فلم يفعل و قال لها: يا سيدة النسوان! إني أخشي عليك مما تنزليه بنفسك إذا سمعت صوتي بالأذان، فأعفته عن ذلك.

روزی حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها به بلال گفت که من دوست دارم صدای مؤذن پدرم را با اذان بشنوم، بلال هم شروع کرد به اذان گفتن، به خاطر خوشی دل حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها؛ وقتی صدای بلال به اذان برخاست، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها زمان حیات پدرش یادش آمد و گریه به او امان نداد و وقتی که بلال رسید به جمله **أشهد أن محمداً رسول الله**، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها ناله‌ای زد و به روی به زمین افتاد و غش کرد؛ مردم به بلال گفتند که ای بلال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و تصور کردند که حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها از دنیا رفته است، بلال در همان جا اذان را قطع کرد و تمام نکرد، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها وقتی به هوش آمد به بلال گفت: که اذان را ادامه بده، ولی بلال انجام نداد و به حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها عرض کرد: ای سیده زنان! من می‌ترسم صدای اذان مرا بشنوی و برای شما اتفاقی بیفتد، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها هم از استمرار این کار گذشت.

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۹۸، ج ۹۰۷ - الدرجات الرفیعة، ص ۳۶۵.

این نشان می‌دهد بر این که بلال در مدینه بوده و این که می‌گویند بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلا فاصله رفت به شام، این صحیح نیست؛ و این که می‌گویند به خاطر

جهد اذان نمي‌گفت، اين هم صحيح نيست؛ و اين هم كه مي‌گويند به خاطر رحلت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم اذان نمي‌گفت، صحيح نيست. فقط يك صورت مي‌ماند و آن اينكه، بلال، مشروعيت هيئت حاكمه را قبول نداشت و حاضر نبود براي يك حكومتي اذان بگويد كه حكومت آن مشروعيت ندارد. مدتي از اين قضيه گذشت و ميان بلال و ابوبكر اتفاق افتاد و از بلال خواست كه با او بيعت كند و بلال امتناع كرد و استدلال كرد و سخنان بلال بر ابوبكر گران آمد و او را به قتل تهديد كرد و بلال آمد نزد عمر و گفت من مدينه را ترك مي‌كنم و مي‌روم به شام. اين را اهل سنت عموماً نقل کرده‌اند كه آن جا يك شب در خواب ديد:

إن بلالا رأي في منامه النبي و هو يقول ما هذه الجفوة يا بلال؟! أما أن لك أن تزورني يا بلال؟ فإنتبه حزينا وحلا خائفا، فركب راحلته و قصد المدينة، فأتي قبر النبي و جعل يبكي عنده و يمرغ وجهه عليه؛ فأقبل الحسن و الحسين فجعل يضمهما و يقبلهما، فقال له: يا بلال! نشتهي أن نسمع اذانك الذي كنت تؤذنه لرسول الله (صلي الله عليه و سلم) ففعل، فعلا سطح المسجد، فوقف موقفه الذي كان يقف فيه، فلما أن قال (الله أكبر الله أكبر ارتجت المدينة فلما أن قال (أشهد أن لا إله إلا الله) زاد تعاجيبها فلما أن قال (أشهد أن محمدا رسول الله) خرج العواتق من خدورهن فقالوا أبعث رسول الله (صلي الله عليه و سلم) فما رأي يوم أكثر باكيا و لا باكية بعد رسول الله (صلي الله عليه و سلم) من ذلك اليوم.

بلال نبي مكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) را در خواب ديد و به بلال گفت كه اين جفا چيست كه تو در حق من روا مي‌داري؟! هنوز وقت آن نرسيده كه به مدينه بيايي و مرا زيارت كني؟ بلال از خواب بيدار شد، در حالي كه ناراحت و ترسان و با دلپره بود، آمد کنار قبر رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و گريه مي‌كرد و صورتش را روي قبر رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌ماليد. امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) را در آغوش گرفت و آنها را بوسه زد. (معلوم است كه بعد از شهادت حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) و جنگ اصحاب رده و فتح شام بوده كه بلال رفت به مدينه و حدودا در سال ۱۲ يا ۱۳ هجري بود) آن دو به بلال گفتند: اي بلال! دوست داريم كه اذان تو را بشنويم، به آن گونه‌اي كه اول صبح براي رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اذان مي‌گفتي، بلال گفت چشم، رفت پالاي بلندي و رفت بر همان محلي كه قبلا در زمان رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اذان مي‌گفت. وقتي گفت: الله أكبر الله أكبر، گویا شهر مدينه لرزيد، وقتي گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، بر اين لرزه و شيون مردم افزوده شد، وقتي گفت: أشهد أن محمدا رسول الله، مردم از خانه‌ها بيرون دويدند و گفتند: آيا رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) زنده شده، بعد از رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، گريه مردم مدينه به اين شدت همانند امروز نبود، مگر در روز رحلت او.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳۰۷، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، الوفاة: ۶۳۰هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي - مختصر تاريخ دمشق، ج ۱، ص ۴۸۷، اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفرقي المصري (المتوفى: ۷۱۱هـ) الوفاة: ۷۱۱، دار النشر - سير أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، الوفاة: ۷۴۸، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي.

آقاي نووي در كتاب تهذيب الأسماء و اللغات مي‌گويد:

جعل النبي (سعد القرظي) مؤذنا بقبا، فلما ولي ابوبكر الخلافة و ترك بلال الأذان، نقله ابوبكر إلي مسجد رسول الله، فلم يزل يؤذن فيه حتي مات في أيام حجاج بن يوسف الثقفي و توارث بنوه الأذان.

رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) (بلال را كه در مسجد النبي اذان مي‌گفت) سعد قرظي را مأمور كرد كه در مسجد قبا اذان بگويد. وقتي ابوبكر خليفه شد و بلال اذان را ترك كرد، ابوبكر سعد قرظي را منتقل كرد به مسجد رسول الله، تا اين كه در ايام حجاج ثقفي از دنيا رفت و بعد از او هم فرزندانش مؤذن مسجد رسول الله شدند.

تهذيب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۰۷، اسم المؤلف: محي الدين بن شرف النووي الوفاة: ۶۷۶هـ، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات

شيخ مفيد مي‌گويد:

و كان بلال مؤذن رسول الله فلما قبض رسول الله لزم بيته، فلم يؤذن لأحد من الخلفاء.

بلال، مؤذن رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، وقتي كه رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از دنيا رفت، از خانه اش بيرون نيامد و براي هيچ يك از خلفاء اذان نگفت.

إختصاص شيخ مفيد، ص ۷۲.

آقاي مزي در تهذيب الكمال مي‌گويد:

يقال إنه لم يؤذن بعد النبي إلا مرة واحدة، في قدمة قدمها لزبارة قبر النبي و طلب إليه الصحابة ذلك، فأذن و لم يتم الأذان.

بعد از رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، جز يك بار اذان نگفت، در سفرى كه آمد از شام به مدينه به زيارت قبر نبي مكرم (صلي الله عليه و آله و سلم)، و صحابه (امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام) از او تقاضاي اذان گفتن كردند و او هم اذان گفت، ولي اذان را تمام نكرد (با قضيه اذان گفتن براي حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها اشتباه گرفته است).

تهذيب الكمال، ج ۴، ص ۲۸۹، اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي، الوفاة: ۷۴۲، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف.

جعل روایت از سوی اهل سنت برای اذان گفتن بلال در زمان عمر

اهل سنت برای این که این قضیه را بپوشانند، سه چهار روایت جعل کردند که بلال برای عمر اذان گفته و این روایات هیچکدام از نظر سندی از دید خود اهل سنت هم تام نیست. طبری در تاریخش، جلد ۲، صفحه ۶۵ در حوادث سال ۱۸ هجری، تأذین بلال را برای خلیفه دوم نقل می‌کند و در سندش سیف بن عمر تمیمی است که کذاب و وضاع و جزء زنادقه است، و مزی و ذهبی و ابن حجر اتفاق نظر دارند بر ضعف او، به ویژه بر این که ایشان جاعل و وضاع الحدیث بوده.

زیر سؤال بودن تاریخ طبری به خاطر نقل روایت از سیف بن عمر وضاع الاحادیث

طبری با این که قدیمی‌ترین تاریخ اهل سنت است، ولی به خاطر روایاتش از سیف بن عمر تمیمی، کل روایاتش زیر سؤال رفته. سیف بن عمر کسی بود که به خواست هیئت حاکمه، به ویژه در زمان عثمان و معاویه، تلاش می‌کرد روایاتی را که منفعت دودمان بنی امیه و خلفاء راشدین در آن است را جعل کند. مرحوم علامه عسگری ده‌ها روایت را که سیف بن عمر جعل کرده یا روایتی که وجود خارجی نداشته‌اند و از مخلوقات ذهنی او بوده را، مفصل در کتاب «عبدالله سبأ» و «مائه و خمسون صحابی مختلق» آورده است.

حدیث دوم حدیثی است که بیهقی در سننش، جلد ۲، صفحه ۴۱۹ و سیر أعلام النبلاء، جلد ۱، صفحه ۲۵۷ نقل کرده‌اند و در این سند هم، احمد بن عبد الرحمان قرشی است. ایشان جزء داستان سراها بوده و خود ذهبی و دیگران درباره او می‌گویند که:

لا تقبل شهادته علی تمرین.

شهادت او برای دو دانه خرما (که برای فلانی است) ارزش ندارد.

چه رسد به این که بخواهد روایاتی را برای ما نقل کند یا احکام الهی و حقائق تاریخی را اثبات کند.

حدیث سوم را ذهبی در سیر أعلام النبلاء، جلد ۱، صفحه ۲۵۷ نقل کرده است و در این حدیث هشام بن سعد وجود دارد که احمد بن حنبل و ابن سعد در طبقات و یحیی بن معین و نسائی او را تضعیف کرده‌اند.

ابوحاتم گفته: **لا یحتج به**، ابن حبان گفته: **من یقلب الأسانید و هو لا یفهم** او حدیث را نمی‌فهمد.

اگر ذهبی روایاتی را از فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کند، نهایت تلاشش را می‌کند تا روایت را از اعتبار بیندازد، یا به ضعف راوی یا به ارسال حدیث؛ و اگر هیچ چیزی برای بی اعتباری حدیث پیدا نکرد، می‌گوید: **والقلب یشهد أنه باطل**، قلب من شهادت می‌دهد که این روایت باطل است. ولی وقتی این طور روایات ضعیف را که بوی تقویت هیئت حاکمه است، می‌آورد، هیچگونه نظری نمی‌دهد، با این که در سندش افراد ضعیفی هستند و این تعصب کور جاهلی است که به روایات نگاه می‌کند.

حدیث چهارم را ابن اثیر و بیهقی در سننش جلد ۶، صفحه ۳۱۸ نقل کرده‌اند که در سندش از اولاد سعد قرظی هست. سعد قرظی کسی است که وقتی بلال از گفتن اذان امتناع ورزید، ابوبکر او را از مسجد قبا آورد در مسجد رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که اذان بگوید. اولاً مشخص نیست که این اولاد قرظی چه کسانی هستند و خودشان متهم هستند و مورد وثوق هم نیستند.

در این چهار روایتی که آورده‌اند، يك روایتی که بشود نیمه اعتمادی بر آنها کرد، بر این که بلال برای خلفاء تأذین کرده است، نداریم؛ ولی می‌بینیم در کنار این قضایا، عباراتی هست که خود بلال با شخص عمر بن الخطاب و ابوبکر، درگیری سیاسی داشته است. در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۱۸ آمده که:

ان عمر بن الخطاب لما افتتح الشام قام إليه بلال فقال لتقسمنھا أو لتضاربن علیھا بالسيف و لما أہي عمر ذلك، دعا إلي بلال و من معه بالهلاک.

بعد از فتح شام بلال به عمر گفت، این بیت المال را یا باید به عدالت بین مسلمین تقسیم کنی یا با شمشیر در برابر تو مردم قیام می‌کنیم، ولی عمر به حرف بلال گوش نکرد، بلکه نفرین هم کرد و گفت: بلال و طرفدارانش همه هلاک شوند.

سنن البيهقي الكبرى، ج ۶، ص ۳۱۸، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي، الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴، تحقيق: محمد عبد القادر عطا - مبسوط سرخسي، ج ۱۰، ص ۱۶.

ابن اثیر جزری در أسد الغابه، جلد ۲، صفحه ۷۹ دارد که:

سأل بلال عمر البقاء في الشام و إعتزال باب الفتوحات ففعل ذلك عمر، بقیت بلال في دمشق إلي أن مات بها.

بلال دید که در مدینه جای ماندن نیست و نمی‌تواند این ظلم‌ها را تحمل کند، از عمر تقاضا کرد که او برود به شام و آنجا سکونت کند و عمر هم قبول کرد، رفت آنجا تا این که بلال در دمشق از دنیا رفت.

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه، بلال، عمار، ابوزر، مقداد، سلمان و صهیب و... تیم ویژه‌ای تشکیل داده بودند و به تعبیر برخی بزرگان اهل سنت، معروف بودند به شیعه علی (علیه السلام): **عرفوا بشیعة علی فی زمن رسول الله** و جزء مخلصان و عاشقان علی علیه السلام بودند. بعد از فتح مکه ابوسفیان از مدینه می‌گذشت:

قال مرّ أبو سفیان ببلال و سلمان و صهیب، فقالوا: ما أخذت سیوف الله من عنق هذا بعد مأخذها، فقال أبوبکر الصدیق: أتقولون هذا لشیخ قریش و سیدها، فذهب أبو بکر إلی رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فأخبره بذلك فقال له النبی (صلی الله علیه و سلم): یا أبابکر! لعلک أغضبتهم، لئن كنت أغضبتهم لقد أغضبت ربک، قال: فرجع أبوبکر، فقال: یا أخوة! لعلکم غضبتم، قالوا: یغفر الله لك یا أبابکر.

ابو سفیان از کنار بلال و سلمان و صهیب عبور می‌کرد و اینها گفتند: هنوز شمشیر اسلام از گردن این مرد برداشته نشده و (روحیه دوران جاهلیت را از دست نداده و شمشیر اسلام او را تهدید می‌کند) ابوبکر به اینها اعتراض کرد و گفت به شیخ و بزرگ قریش این گونه می‌گویند؟ (از نگاه ابوبکر، ابوسفیان شیخ قریش است) و ابوبکر رفت به سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و این خبر را به او داد که اینها چنین گفته‌اند و من هم به آنان چنین گفتم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر گفت: با این کارت سلمان و بلال و صهیب را به غضب آوردی و با غضب آنها، خدا را به غضب آوردی. ابوبکر با ناراحتی برگشت به سمت آنها و گفت: ای برادران! من شما را ناراحت کردم، آنها هم گفتند: خداوند گناهات را ببخشد ای ابوبکر.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمان، ج ۱۰، ص ۴۶۳، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري - صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۴ - سير أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۴۰ - مسند احمد، ج ۵، ص ۶۴ - سنن نسائي، ج ۵، ص ۷۵ - معجم كبير طبراني، ج ۱۸، ص ۱۸ - إstimاع، ج ۲، ص ۶۲۷ - شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱۸، ص ۳۷.

در تاریخ دمشق نقل می‌کند که:

أن بلالا أتى عمر بن الخطاب فقال الصلاة فرددتها عليه و فقال له عمر: نحن أعلم بالوقت منك، فقال له بلال أنا أعلم بالوقت منك و أنت أضل من حمار أهلك.

بلال آمد گفت که وقت نماز رسیده و عمر گفت که ما خودمان بهتر از تو می‌دانیم وقت نماز را، بلال هم گفت من بهتر از تو وقت نماز را می‌دانم و تو از الاغ خانگی خودت هم گمراهیت بیشتر است.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمان، ج ۱۰، ص ۴۷۴، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري.

اینها نشان می‌دهد درگیری‌هایی بین بلال با ابوبکر و عمر بوده و خط بلال با عمر و ابوبکر متفاوت بوده است، حتی در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قضیه وقت اذان، تقریباً برای بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. همچنین در معجم رجال الحديث آمده:

قال: رأيت في بعض كتب أصحابنا، عن أبي البخترى، قال: حدثنا عبد الله بن الحسن بن الحسن: أن بلالا، أبي أن يبايع أبابكر، و أن عمر أخذ بتلابيبه، و قال له: يا بلال! هذا جزء أبي بكر منك أن أعتقك، فلا تجئ تبایعه؟ فقال: إن كان أبوبکر أعتقني لله فليدعني لله، و إن كان أعتقني لغير ذلك فها أنا ذا، و أما بيعته، فما كنت أبایع من لم يستخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله، و الذي استخلفه بيعته في أعناقنا إلى يوم القيامة، فقال عمر: لا أبأ لك، لا تقم معنا، فارتحل إلى الشام.

بلال از بیعت با ابوبکر امتناع کرد، عمر آمد و گوشه لباس بلال را گرفت و گفت: ای بلال! این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد کرد و تو حاضر نیستی با او بیعت کنی؟ بلال گفت: اگر ابوبکر برای خدا مرا آزاد کرده، مرا آزاد بگذارد، و اگر برای چیز دیگری آزاد کرده، من حاضر برگردم و عید او بشوم. (البته ابوبکر واسطه بود در آزاد کردن بلال، چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پول آزاد کردن بلال را به ابوبکر داد) و اما بیعت با ابوبکر، من با او بیعت نمی‌کنم چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین خود نکرد و بیعت ما در روز غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام تا قیام قیامت باقیست؛ عمر به بلال گفت: ای بی مادر، در شهر ما اقامت نکن؛ بلال هم به شام رفت و تا آخر عمرش آنجا ماند و از دنیا رفت. معجم رجال الحديث خوني، ج ۴، ص ۲۷۲.

آیا واقعا جنگ با اصحاب رده علت حذف «حي علي خير العمل» از اذان بود؟ اگر علت این بود، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم جنگ‌ها و غزوات بیشتری اتفاق افتاد و هم خطریش برای اسلام بیشتر بود، چرا نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم این کار را نکردند؟ اگر به خاطر جهاد ترك شدن بود، چرا بعد از تمام شدن جنگ‌ها، حي علي خير العمل به جای خودش باز نگشت؟ اگر بر فرض، دستور، دستور حکومتی بوده و در زمان ضرورت صادر شده، باید بعد از رفع ضرورت این حکم برداشته می‌شد، حال آن که بعد از نهي عمر، هنوز حي علي خير العمل به اذان برگشته است.

عمر سه چیز حلال را بر مردم حرام نمود

تفتازانی تعبیری دارد در شرح تجرید:

أن عمر بن الخطاب خطب الناس و قال: أيها الناس! ثلاث كن علي عهد رسول الله و أنا أحرمهن و أعاقب عليهن: متعة النساء و متعة الحج و حي علي خير العمل.

سه چیز در زمان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بود و من آن سه چیز را نهي مي‌کنم و هر کس آنها را انجام دهد، او را معاقبه و تنبيه مي‌کنم: متعه زنان و متعه حج و حي علي خير العمل.

شرح تجريد فوشحي، المقصد الخامس الإمامة، ص ۳۷۴ - طبري در المسترشد، ص ۱۵.

این حدیث صراحت دارد بر این که عمر، به قول آقایان اهل سنت، از ولایت تشریعی یا حکومتی خود استفاده کرده است.

اهل سنت برای عمر حق تشریح فایند

آقایان اهل سنت به شیعه اعتراض می‌کنند که شما برای ائمه علیهم السلام ولایت تشریعی قائل هستید. اگر ما برای ائمه علیهم السلام ولایت تشریعی قائل هستیم، برای کسانی است که آیه تطهیر و آیه مباحله و آیه **أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولي الأمر منكم** در شأن آنان نازل شده و حدیث ثقلین صراحت دارد؛ ولی خلیفه دوم شما، تا سال ۷ یا ۸ بعثت مشغول بت پرستی بود، حتی خیلی از افراد از ترس عمر جرأت مسلمان شدن هم نداشتند. بعد از مسلمان شدن عمر تعداد زیادی از قریش اسلام آوردند، که حتی بعضی این را جزء کرامات عمر دانسته‌اند و می‌پندارند که به قدری قدم عمر مبارک بود که با مسلمان شدنش، افراد زیادی اسلام آوردند. بله! ما هم این را قبول داریم؛ ولی اینها از ترس او جرأت اسلام آوردن نداشتند و بعد از اسلام آوردن او، این ترس رفت. نه تنها این فضیلت نیست، بلکه يك نقطه ضعف بود که جلوگیری می‌کرد از اسلام آوردن عده‌ای که از صمیم قلب می‌خواستند مسلمان شوند.

حافظ علوی که مورد تأیید ذهبی و ابن حجر است عمر را مانع گفتن حي علي خير العمل می‌داند

غیر از این روایت، روایات متعددی در کتاب اهل سنت هست که خود خلیفه دوم مانع از گفتن حي علي خير العمل بود. مثلاً آقای حافظ علوی که مورد تأیید ذهبی و ابن حجر و دیگران است، از صائب بن مالک نقل می‌کند:

عن عمر کان يؤذن بحي علي خير العمل، ثم ترك ذلك و قال عمر أخاف أن يتكل الناس.

عمر در اذان، حی علی خیر العمل می‌گفت؛ سپس آن را ترک کرد و می‌گفت می‌ترسم که مردم به نماز تکیه کنند و از امور دیگر باز بمانند.

الأذان بحي علي خير العمل حافظ علوی، ص ۹۹ - حی علی خیر العمل محمد سالم عزان، ص ۳۴.

همچنین در کتاب الاحکام که از کتب زیدیه است، نقل می‌کند از یحیی بن الحسین:

قد صح لنا أن حی علي خير العمل کانت علي عهد رسول الله، يؤذن بها و لم تطرح إلا في زمن عمر بن الخطاب و إنه أمر بطرحها و قال أخاف أن يتكل الناس عليها و أمر بإثبات الصلاة خير من النوم مکانها.

با سند صحیح برای ما ثابت است که «حی علی خیر العمل» در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در اذان بوده است؛ و از اذان حذف نشد مگر در زمان عمر بن خطاب به بهانه این که می‌ترسم موجب مشقت و سختی مردم شود امر به حذف آن نمود و به جای آن «الصلاة خير من النوم» را در اذان قرار داد.

الإحکام، ج ۱، ص ۸۴.

همچنین در الأذان بحي علي خير العمل، صفحه ۷۹ آمده که:

آقا امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پدرم امام سجاد علیه السلام در اذانش حی علی خیر العمل می‌گفت.

و كان عمر لما خاف أن يثبت الناس عن الجهاد و يتكلموا، أمرهم فكفوا عنها.

عمر ترسید که مردم به نماز تکیه کنند و جهاد را کنار بگذارند، دستور داد که مردم از گفتن حی علی خیر العمل دست برداشتنند.

باز هم در کتاب الأذان بحي علي خير العمل، صفحه ۶۳ از خود زید بن علی علیه السلام نقل می‌کند:

مما نقم المسلمون علي عمر، أنه نهي من النداء في الأذان حي علي خير العمل، قد بلغت العلماء كان يؤذن بها لرسول الله حتي قبضه الله عزوجل، كان يؤذن بها لأبي بكر حتي مات و طرفا من ولاية عمر حتي نهي عنها.

از چیزهایی که مسلمانان بر عمر انتقاد می‌کردند، نهي او از حی علی خیر العمل در اذان بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم در زمان خود، حی علی خیر العمل می‌گفت و ابوبکر هم می‌گفت و عمر هم در مقداری از زمان ولایت خود، حی علی خیر العمل را می‌گفت، ولی بعداً آن را نهي کرد.

از ائمه علیهم السلام هم روایات متعددی نقل کرده‌اند و همچنین قاضی زید کلاری که از بزرگان زیدیه است می‌گوید:

فأما حی علي خير العمل فكانت في الأذان فسمعها عمر يوماً، أمر بالإمساک فيه عنها و قال إذا سمعها الناس ضیعوا الجهاد لموضعها و يتكلموا عليها.

عمر گفت اگر مردم احساس کنند که نماز بالاتر و برتر از جهاد است، به نماز تکیه می‌کنند و از جهاد باز می‌مانند.

الأذان بحي علي خير العمل، ص ۱۵۲، به نقل از شرح تحریر قاضی زید.

روایت دیگری از حسن بن یحیی بن حسین بن زید می‌گوید:

لم يزل النبي يؤذن بحي علي خير العمل حتي قبضه الله و كان يؤذن بها في زمن ابي بكر، فلما ولي عمر قال: دعوا حی علي خير العمل لا يشتغل الناس عن الجهاد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمواره در اذان خود «حي علي خير العمل»

الإعتصام بحبل الله المتين، جلد ۱، صفحه ۲۹۶ باز هم به همین شکل می‌گوید:

فقال عمر بن الخطاب إني أخاف أن يتكل الناس علي الصلاة إذا قيل (حي علي خير العمل) و يدع الجهاد، فأمر أن يطرح من الأذان حي علي خير العمل.

عمر بن خطاب گفت: من می‌ترسم با گفتن «حي علي خير العمل» در اذان مردم برای نماز به سختی بیافتند و جهاد را ترك كنند، از این رو امر كرد تا «حي علي خير العمل» را از اذان حذف كنند.

الإعتصام بحبل الله المتين، جلد ۱، صفحه ۲۹۶.

اشكال دیگری که در اینجا مطرح است، اگر حي علي خير العمل مانع از جهاد بوده، سخت‌ترین جنگ برای هیئت حاکمه، جنگ با اصحاب رده در زمان ابوبکر بوده و هیچ کس حاضر نبود برود. حتی ابوبکر فرستاد دنبال عمر و با او مشورت کرد و گفت که مردم به جهاد نمی‌روند، اگر حي علي را بتوانی تهدید و وادار کنی که به جهاد بیاید، همه می‌آیند؛ عمر گفت: این کار به صلاح نیست؛ چون اگر او بیاید و پیروزی نصیب شود، به نام او تمام می‌شود و مردم به سمت او می‌روند و این به صلاح ما نیست. بگذار او در مدینه بماند و از او مشورت بگیر.

حال سؤال این است که چرا در این شرایط سخت، حي علي خير العمل ترك نشد؟ و شایسته بود که او این کار را انجام می‌داد.

حي علي خير العمل، مظهر دعوت به ولایت ائمه عليهم السلام

بحث امروز در این مورد است که حي علي خير العمل، در حقیقت دعوتی بود به ولایت ائمه عصمت و طهارت عليهم السلام و هیئت حاکمه تلاش می‌کرد که هر آنچه از مظاهر ولایت است و اشاره یا کنایه به ولایت دارد را، حتی المقدور در جامعه مطرح نشود. در روایات اهل بیت عليهم السلام نکاتی را می‌بینیم که صراحت دارد بر این که حذف حي علي خير العمل، با انگیزه مخالفت با ولایت اهل بیت عليهم السلام بوده.

شیخ صدوق در علل الشرایع و در عیون اخبار الرضا از آن حضرت روایت می‌کند که در مورد اذان از حضرت سؤال کردند:

فأخبرني عن الأذان لم أمروا؟ قال لعل كثيرا منها؛ أن يكون تذكيرا للساهي و تنبيها للغافل و تعريفا لمن جهل الوقت؛... فجعل النداء إلي الصلاة في وسط الأذان؛ فقدم قبلها أربعا التكبيرتين و الشهادتين و آخر بعدها أربعا، يدعو إلي الفلاح، ثم دعا إلي خير العمل مرغبا فيها و في عملها و في أداءها؛ ثم نادى بالتكبير و التهليل لئتم بعدها أربعا.

از اذان برای ما بگو که فلسفه تشریح اذان چه بوده؟ گفت: علل زیادی دارد و یکی از آنها یاد آوری افراد بی توجه است، تا تنبهي باشد برای غفلت ورزان، آگاهی باشد برای کسانی که وقت نماز را نمی‌شناسند... دعوت به نماز در وسط اذان قرار گرفته است، قبل از حي علي الصلاة، دو تکبیر و دو شهادتین آمده و بعد از آن هم چهار مورد آمده (تکبیرین و شهادتین)، حی علي الفلاح در اذان دعوت می‌کند به نماز برای رستگاری؛ دعوت می‌کند مردم را به خیر العمل، در حالی که مردم را ترغیب می‌کند به عمل به آن و اداء آن خیر العمل؛ در آخرش هم دو تکبیر و دو تهلیل دارد تا کامل شود.

علل الشرائع، شیخ الصدوق، ج ۱، ص ۲۵۸ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۰۳.

در اینجا، امام رضا علیه السلام فلسفه یا حکمت ظاهری اذان را مطرح می‌کند و این که چرا اذان تشریح شده، با توجه به ظاهر قضایا و برداشت عموم مردم، این را می‌گوید. اما از آنجائی که در اسلام هر چیزی، هم ظاهر دارد و هم باطن، همان‌طور که در روایات اهل سنت آمده، هیچ يك از آیات قرآن نیست مگر آن که: **له ظاهر و باطن** و در بعضی از روایات است که: **و لكل آية باطن و لباطنه باطن حتي سبعین بطناً**، تا هفتاد بطن و معنا برای هر يك از آیات وجود دارد. در روایات شیعه هم از این گونه روایات به وفور یافت می‌شود. خود سیوطی در کتاب الإیتقان چندین روایت دارد در این زمینه که هر يك از آیات قرآن دارای ظاهر و باطنی است **و لا یمسه إلی المظهرین** (سوره واقعه، آیه ۷۹) شاید معنایش این باشد که آن باطن و حقیقت احکام و آیات را جز پاکان، نمی‌توانند درک کنند و مراد از مظهرین هم کسانی هستند که در آیه ۳۳ احزاب، خدای عالم بر طهارت آنها شهادت داده است:

إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

این کاملاً مشخصی و روشن است و همچنین در رابطه با:

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.

سوره نحل (۶۶)، آیه ۴۳.

مراد از اهل ذکر که حقائق را می‌دانند، اهل بیت عليهم السلام هستند.

آن کسانی که تأویلات قرآن را می‌دانند:

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ

در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند.

سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

راسخون در علم، اهل بیت علیهم السلام هستند.
امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه هم می‌فرماید:
دروغ می‌گویند غیر از ما، کسانی که ادعا می‌کنند ما راسخ در علم هستیم و تأویل در قرآن را می‌دانیم.

حی علی خیر العمل یعنی نیکی به حضرت فاطمه و فرزندان او

لذا ما هم نسبت به نماز و حج و زکات و اذان، می‌گوئیم که هر کدام ظاهر و باطنی دارد. در رابطه با این قضیه روایتی از امام باقر علیه السلام هست که می‌گوید:
عن محمد بن مروان عن أبي جعفر عليه السلام، قال: أتدري ما تفسير حي علي خير العمل؟ قال: قلت لا، قال: دعاك إلى البر، أتدري بر من؟ قلت: لا، قال: دعاك إلى بر فاطمة وولدها (عليهم السلام).

ای محمد! آیا می‌دانی تفسیر حی علی خیر العمل چیست؟ گفتم: نه، گفت: دعوتی است به سوی نیکی و برّ، آیا می‌دانی مراد از برّ، نیکی بر چه کسانی است؟ گفتم: نه، گفت دعوت به نیکی حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و فرزندان حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها).

علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۶۸ - معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۴۲ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۴۱.
آقای حافظ علوی که قبلاً هم عرض شد مورد وثوق اهل سنت است، ایشان هم به سند خودش از محمد بن مروان نقل می‌کند:

سئله رجل عن تفسير الأذان، قال: الله أكبر، قال فهو كما قال الله، أكبر من كل شيء... أما قوله حي علي خير العمل، قال: فأمرك بالبر، تدري بر من؟ قال الرجل: لا، قال: بر فاطمة وولدها.

می‌گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم و از او راجع به تفسیر اذان پرسیده شد؟ گفت: الله اکبر! خداوند بزرگتر از هر چیز است... وقتی رسید به حی علی خیر العمل، گفت: امر کرد خداوند تو را به نیکی، آیا می‌دانی نیکی بر چه کسی؟ مرد گفت: نه، گفت: بر حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و فرزندانش.
الأذان بحی علی خیر العمل با تحقیق محمد عزان، ص ۱۲۵.

بهترین عمل، ولایت اهل بیت علیهم السلام است

در روایتی که در توحید شیخ صدوق است و از امام صادق علیه السلام نقل شده، می‌گوید:

سئل عن الصادق عن معنا خير العمل، قال: خير العمل الولاية.

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند معنای خیر العمل چیست؟ گفت: بهترین عمل، ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

توحید صدوق، ص ۲۴۱ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۳۴.

امام کاظم علیه السلام روایتی زیبا و روشن و واضح دارد که می‌گوید:

عن محمد بن أبي عمير أنه سئل أبا الحسن الكاظم عن حي علي خير العمل، لم تركت من الأذان؟ قال تريد العلة الظاهرة أو الباطنة؟ قلت: أريدهما جميعا، فقال: أما العلة الظاهرة: فلئلا يدع الناس الجهاد اتكالا على الصلاة و أما الباطنة: فإن خير العمل: الولاية، فأراد من أمر بترك حي علي خير العمل من الأذان أن لا يقع حث عليها و دعاء إليها.

از امام کاظم علیه السلام سؤال شد، چرا حی علی خیر العمل از اذان حذف شد؟ گفت علت ظاهری را اراده کردی (که آنها به مردم گفتند و بهانه آوردند) یا باطنی و واقعی را (که هدفشان آن بود)؟ عرض کرد: هر دو را می‌خواهم بدانم، امام فرمود: علت ظاهری این بود که امر شد حی علی خیر العمل را نگویند چون اگر بهترین عمل نماز باشد، مردم مشغول به نماز می‌شوند و از جهاد می‌مانند؛ اما علت باطنی و واقعی این است که خیر العمل، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، و اراده کردند به امر به ترک حی علی خیر العمل، برای این که مردم به طرف ولایت اهل بیت (علیهم السلام) تحریک و تشویق نشوند و دعوت نشوند به سمت اهل بیت (علیهم السلام).

علل الشرائع، ص ۳۶۸، علت ۸۹ - وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۲۰ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۴۰.

خیلی عجیب است؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اولین لحظه بعثت خود تا آخرین لحظه که در بستر بیماری افتاده، به ولایت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تأکید و ترغیب و تشویق دارد، ولی با کمال تأسف، شد آنچه که نباید می‌شد و می‌بینیم آتشی که در سقیفه روشن شد، بعد از ۱۵ قرن، هنوز دودش به چشم مسلمانان می‌رود.

این چند حدیث که گفته شد، برای روشن شدن معنای خیر العمل بود و اهل بیت علیهم السلام معنای واقعی را برای افراد و صحابه خصوصی مثل ابن ابی عمیر ذکر کردند نه برای عموم مردم. (وقتی حکومت وقت، ابن ابی عمیر را دستگیر کرد، بعد از شکنجه فراوان، از او خواستند که نام یاران امام کاظم علیه السلام را بیان کند تا آنها را هم دستگیر کنند، ایشان یک مورد را هم نگفت و بعد از این که او را دستگیر کردند، خواهر او تمام کتاب‌های او را از ترس مأمورین حکومتی که مبادا اسرار به دست آنها بیفتد، زیر خاک دفن کرد و باران همه آن کتاب‌ها و آثار را از بین برد و بعد از آن ابن ابی عمیر، غالبا روایات را به صورت مرسل نقل می‌کند؛ چون مضمون روایات در ذهن او بوده، ولی سند را فراموش کرده بود).

نکته‌ای که در اینجا هست این است که: چه ارتباطی هست بین نماز و ولایت؟ حی علی خیر العمل چگونه می‌تواند دعوت به ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد؟

روایات زیادی هست در اول کتاب وسائل الشیعه در این مورد و امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

بنی الإسلام علی خمس: الصلاة و الصوم و الزکاة و الحج و الولاية؛ و لم یناد بشئ کما نودی بالولاية.

اسلام بر پنج رکن بنا گردیده است: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت اهل بیت؛ و به چیزی همچون فرا خوانده نشده است.

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۱۸.

و در میان این پنج رکن، هیچکدام، آن اهمیت ولایت را ندارد؛ چون آنچه که می‌تواند نماز را نماز کند و وسیله معراج مؤمن و تقرب شود، اهل بیت علیهم السلام است. روایات متعددی داریم که اهل بیت علیهم السلام می‌فرمایند: **بنا عید الله**: از کمال ما، عبادت خدا انجام می‌شود (توحید صدوق، ص ۱۵۲ - کافی، ج ۱، ص ۱۴۵). یا این که می‌فرماید: **من أراد الله، بدء بکم**: هرکس که خدا را اراده کند، باید از شما آغاز کند (زیارت جامعه کبیره). با رهنمود ائمه علیهم السلام و ثقل اصغر است که می‌توان فهمید، نماز و روزه صحیح چگونه است، زکات و حج صحیح، چگونه است. در عبادت اهل سنت، از همین وضوء که شروع می‌کنند (شستن پا) تا آخر نماز، بدعت‌های خلفاء راشدین شروع می‌شود. غالب فقهای اهل سنت می‌گویند که بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در نماز واجب نیست، در قرآن هم که ۱۱۶ بسم الله الرحمن الرحیم آمده، لازم نیست و جزء قرآن نیست، آن وقت ما را متهم به تحریف قرآن می‌کنند. شما يك مورد را پیدا کنید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نماز قنوت نگرفته باشد، اهل سنت قنوت در نماز ندارند؛ چرا؟ چون نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قنوت نفرین می‌کرد آن دسته از قریش را که زمینه ساز جنگ علیه اسلام و هدفشان نابودی اسلام بود؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت معاویه و عمرو عاص و... را لعن می‌کرد. به تعبیر یکی از بزرگان، اهل سنت برای انتقام از نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برای این که محل نفرین به اعداء اهل بیت علیهم السلام کننده شود، آمدند اصل قنوت را زیر سؤال بردند. همچنین است رکوع و سجود و تشهد و سلام خودشان. البته در سایر مواردشان هم همین گونه است.

البته اهل سنت این روایت را این‌گونه آورده‌اند:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بني الإسلام على خمس شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأقام الصلاة وآتت الزكاة وحج البيت وصوم رمضان

اسلام بر پنج رکن بنا گردیده است: شهادت بر وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نماز و زکات و حج و زکات. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي - سنن كبرى بيهقي، ج ۴، ص ۸۱ - معجم الاوسط طبراني، ج ۶، ص ۲۳۰.

یعنی به جای کلمه ولایت، شهادتین را آورده‌اند. اینها ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند شهادتین را کنار گذاشته‌اند و به جای آن ولایت اهل بیت علیهم السلام را اضافه کرده‌اند. حال آن که خود این روایت داد می‌زند که ساختگی است. وقتی می‌گوید: **بنی الإسلام علی خمس** یعنی آن اسلامی که مبنایش شهادتین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که به من دستور رسیده که با مردم بجنگم تا آن که بگویند: لا إله إلا الله و أني رسول الله. پس این اسلامی که تشکیل شده از شهادتین است، بنی علی خمس. لذا آوردن شهادتین در حدیث، مصادره به مطلوب است و اسلامی که از شهادتین تألیف شده، مبتنی بر شهادتین است و توقف شئی علی شئی لازم می‌آید.

مبحث چهارم: شهادت ثالثه در اذان (اشهد ان عليا ولي الله)

بحث این جلسه در مورد شهادت ثالثه در اذان است؛ یعنی شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. یکی از شبهات وهابیت علیه شیعه، شهادت ثالثه در اذان است. می‌گویند شما در اذان تصرف کرده‌اید و بعد از شهادت بر رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، شهادت بر ولایت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهید.

در رابطه با شهادت ثالثه، در چند محور می‌شود بحث کرد:

۱- اقوال علماء و بزرگان در طول تاریخ، در این مورد چه بوده است؟

۲- ادله‌ای که شیعه برای آن اقامه نموده است؟

۳- جنبه شعاری داشتن شهادت ثالثه برای شیعه.

قبل از ورود به بحث اساسی، چند نکته ضروری است که توجه داشته باشیم:

۱- آیا برای شهادت ثالثه، دلیل یا روایت یا آیه‌ای داریم که دلالت کند بر جزئیت و استحباب آن در اذان و اقامه؟

۲- اگر چنانچه روایت یا آیه صریحی نداشته باشیم، افزودن يك جمله در اذان و اقامه به قصد رجاء یا جزئیت، که این دو توقیفی هستند، آیا اشکالی ایجاد می‌کند یا خیر؟

۳- فرضاً اگر ما دلیلی برای آن اقامه کنیم، سه صورت پیدا می‌کند:
الف: دلیل خاص یا روایتی پیدا کنیم که صراحتاً بگوید: «أشهد أن علياً ولي الله» جزء اذان یا اقامه است، یا شهادت بر ولایت مستحب است و یا ائمه علیه السلام در اذان و اقامه‌شان، بر ولایت شهادت می‌دادند.

ب: اگر نص خاصی نداشته باشیم، آیا عمومی داریم که از آن عموم، شهادت بر ولایت را در اذان و اقامه استفاده کنیم، یا اطلاقی داریم که از آن، جزئیت شهادت بر ولایت را در اذان و اقامه استفاده کنیم؟

مثل آیه: **«وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»** (سوره انفال/ آیه ۶۰) که يك عام است. شما برای مبارزه با دشمن، هر چه توان دارید، خود را تجهیز کنید. يك زمانی بود که مصداقش در خارج: اسب، قاطر، شمشیر، نیزه و کمان بود و امروز مصداقش، تانک، هواپیما، تفنگ و بمب و... است. معمولاً برای مشروعیت تهیه جنگ افزار مدرن، روایت و آیه خاصی نداریم؛ ولی عموم یا اطلاق آیه این را شامل می‌شود. در مورد تعظیم شعائر الله یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، کلمه **«وَقَرُوه و عَزْرُوه»** در آیه **«لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ»** (سوره فتح/ آیه ۹) که می‌فرماید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی بدارید؛ گرامی داشتن، يك دفعه با درود فرستادن است و يك دفعه با گرامی داشتن روز ولادت و رحلت است، یا شیرینی و احسان دادن و مدیحه سرانی کردن است. در مورد اینها ما نص و دلیل خاصی نداریم؛ ولی چون از مصداق تعظیم شعائر است و از مصداق توقیر و تکریم نبي مكرم صلي الله عليه و آله و سلم است، مشروعیت هرگونه مراسم ولادت یا شهادت را استفاده می‌کنیم.

حال باید ببینیم در مورد شهادت ثالثه و نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام، شهادت به ولایت یا حقانیت او، یا دلیلی که باید امامت امیر المؤمنین علیه السلام را در ملا عام اعلام کنیم، این چنین اطلاقی داریم که از آن استفاده کنیم یا خیر؟

ج: اگر دلیل خاص و اطلاق و عمومی نداریم، آیا دلیل ثانوی می‌توانیم بر شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام اقامه کنیم یا خیر؟ مثلاً دلیل ثانوی در این مورد، این است که در بعضی مستحبات، روایت خاصی نداریم یا ضعیف و دروغ است، ولی حدیث **«من بلغ یا تسامح در ادله سنن آن را می‌تواند درست کند»** مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **«من بلغه ثواب من الله على عمل عمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب أوتيه ، وإن لم يكن الحديث كما بلغه.»** (وسائل الشیعة [آل البيت] - شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۸۲) مثلاً کسی بگوید: «هر کس سوره تکوین را بخواند، خداوند مقام او را در بهشت به فلان مقدار بالا می‌برد یا چندین حوری به او می‌دهد و او هم به این نیت این سوره را بخواند.» رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «اگر حدیثی از من رسیده باشد و کسی به آن عمل کند، ولو این که آن را من نگفته باشم و حدیث دروغ باشد، خداوند ثواب آن عمل را به او می‌دهد.» حال باید دید که در قضیه شهادت ثالثه، می‌توانیم يك روایت ضعیف یا مرسل پیدا کنیم و **رجاءاً للثواب** آن را در اذان و اقامه بگوئیم و با حدیث **«من بلغ یا تسامح در ادله سنن** اثبات کنیم استحباب این قضیه را. آیا این امکان در قضیه شهادت ثالثه هست یا نه؟

با توجه به این قضایا باید ببینیم که عموم یا اطلاق یا دلیل خاصی در این مورد داریم یا خیر؟

اثبات شهادت ثالثه در اذان از روایات خاصه

ادله ما، تشکیل یافته از يك سری روایات خاص است، گرچه ما به سند این روایات خاص و به صدور آن از معصوم علیه السلام یا از قول صحابه، اعتماد نداریم؛ ولی می‌توانیم به كمك حدیث **«من بلغ و تسامح در ادله سنن»**، جزئیت شهادت ثالثه را در اذان ثابت کنیم.

ما دو دلیل خاص داریم که از کتاب **«السلافة في أمر الخلافة»** از شیخ عبدالله مراغی مصری است و از علماء اهل سنت هم هست. این دو روایت، جزئیت شهادت ثالثه را ثابت می‌کند و بحث در دلالت آن نداریم، بلکه بحث صدور داریم.

«إن سلمان الفارسي ذكر في الأذان و الإقامة: الشهادة بالولاية علي، بعد الشهادة بالرسالة في زمن النبي (صلي الله عليه و آله و سلم)، فدخل رجل علي رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم)، قال: يا رسول الله! سمعت أمرا لم أسمع به قبل هذا، فقال رسول الله: ما هو؟ قال: سلمان شهد في أذانه بعد الشهادة بالرسالة، الشهادة بالولاية علي، فقال: سمعت خيراً.»

«سلمان فارسی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بعد از شهادت به رسالت، شهادت بر ولایت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را در اذان و اقامه می‌گفت، مردی رفت خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به او گفت: امروز چیزی شنیدم که تا به حال نشنیده بودم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه شنیدی؟ گفت:

دیدم سلمان در آذان، بعد از شهادت به رسالت، به ولایت علی علیه السلام هم شهادت داد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوش شنیدی».

این تقریر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر این عمل سلمان فارسی است. شهادت بر ولایت در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن هم از قول سلمان است که:

«سلمان منا أهل البيت».

روایت دیگر می‌گوید:

«إن رجلاً دخل علي رسول الله، قال: يا رسول الله! إن أبأذر يذكر في الأذان بعد الشهادة بالرسالة، الشهادة بالولاية لعلي و يقول أشهد أن علياً ولي الله، فقال رسول الله كذا لك، أو نسيت قولی يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلي مولاه؟! فمن نكث، ينكث علي نفسه».

«مردی آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت: یا رسول الله! ابوذری در آذان، بعد از شهادت به رسالت، بر ولایت علی هم شهادت می‌دهد و می‌گوید: أشهد أن علياً ولي الله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قضیه همین طور است، آیا فراموش کردی سخن مرا در غدیر خم که گفتم: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست؟! هر کس بیعت شکنی کند، در حقیقت به خودش ضرر زده است».

در دلالت این دو روایت، هیچ شکلی نیست؛ یعنی بر جواز شهادت بر ولایت در آذان و اقامه، و در جزئیات شهادت ثالثه در آذان و اقامه می‌توانیم بدون هیچ تأملی از این روایت استنباط کنیم. بحث در این است که آیا صدور این روایت از معصوم، برای ما ثابت است یا نه؟ ما هیچ دلیلی بر ثبوتش نداریم؛ نه سندی دارد که بررسی بکنیم و نه راه دیگری که بتوانیم آن را اثبات بکنیم، مگر از دو راه:

۱- از طریق حدیث من بلغ یا تسامح در أدله سنن، این دو روایت نص صریح می‌شود بر استحباب جزئیات شهادت ثالثه در آذان.

۲- راه دیگر خود بر ۳ قسم است:

الف: آیا فقهای ما در طول این ۱۴ قرن، مشابه این را در مستحبات و مکروهات فتواء داده‌اند یا خیر؟ نظایر بسیاری داشته‌ایم که ملاک إفتاء فقهاء و مراجع تقلید ما روایات مرسل و بی‌سند، بوده است. این را می‌توانیم پشتوانه این قضیه قرار دهیم و بگوئیم در مشابه این قضیه، این چنین فتواء داده‌اند و **«حکم الأمثال فیما يجوز و فیما لا يجوز سیان»**. پس مورد خاصی نیست و این ملاک در تمام مستحبات و مکروهات بوده و آقایان در اثبات استحباب یا کراهت شیئی، به روایت مرسل و ضعیف عمل می‌کردند و ما هم به همین روایت عمل می‌کنیم.

ب: راه دیگر این که همین شهادت ثالثه را، همین طوری به زمان‌های قبل تا قرون اولیه ارجاع دهیم، می‌بینیم که علماء و فقهاء، شهادت ثالثه را در آذان خود می‌گفتند؛ نتیجه می‌گیریم که گرچه این روایت ضعیف است، ولی سیره عملی فقهاء، ضعف سند را جبران می‌کند.

ج: این که الان تمام متشرعین، شهادت ثالثه را در آذان می‌گویند، چند قرن قبل هم می‌گفتند و تا قرون اولیه این گونه بوده؛ و می‌گوئیم: گرچه این حدیث ضعیف است، ولی سیره متشرعین متصل به عصر معصوم علیه السلام، ضعف سند را جبران می‌کند.

اگر ما بتوانیم از طریق یکی از این سه راه، جزئیات شهادت ثالثه را در آذان اثبات کنیم:

«ثبت ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام»

تا اینجا بحث روی دلالت خاص بود بر جواز یا استحباب شهادت ثالثه. نوبت می‌رسد به روایات عامه یا اطلاقاتی که در این زمینه داریم.

یکی از این اطلاقات آیه ۵۵ سوره مائده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ».

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

سوره مائده (۵)، آیه ۵۵

در این آیه وقتی ثابت کردیم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را، همان گونه که از آیه: **«لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُقِرُّوهُ»** (سوره فتح/آیه ۹)، تعظیم نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان يك عام و اطلاق ثابت می‌کنیم و بعد مراسم بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از مصادیق آن می‌دانیم و آیه **«وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»** (سوره انفال/ آیه ۶۰) را ملاک قرار می‌دهیم برای تهیه جنگ افزارهای مدرن روز؛ حال می‌آئیم و می‌گوئیم در مورد شهادت ثالثه هم نصی نداریم، ولی اطلاق آیه ۵۵ سوره مائده این را هم شامل می‌شود.

اثبات شهادت ثالثه در آذان از روایات عامه

بحث ما در شهادت ثالثه بود که آیا می‌توانیم از روایات خاص یا از عمومات و اطلاقات استفاده کنیم یا خیر؟ دو روایت خواندیم از کتاب **السلافة فی أمر الخلافة** آفای مراغی مصری که تصریح داشت بر این که سلمان و ابوذری در آذان خود بعد از شهادت بر رسالت، شهادت بر ولایت آقا

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دادند. همچنین عرض کردیم که این دو روایت را می‌شود پشتیبانی گرفت از سیره علماء و متشرعین که از قدیم‌الایام اینچنین بوده است. قبل از این که به آیه ولایت برسیم، چون بحث مفصلي دارد و بحث در آن ضروري هم هست، روایات دیگری از منابع شیعه و سنی داریم که تقریباً حالت عمومیت دارد که عمومیت آن مانع استعمالش در اذان نیست.

نام امیر المؤمنین علیه السلام بر جای جای آسمان‌ها نوشته شده است

یکی از آنها روایتی است که طبرسی در کتاب احتجاج (چاپ قدیمی)، ص ۱۵۸ دارد:
قاسم بن معاویه، قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): هؤلاء (أهل سنت) يروون حديثاً في أنه لما أسري برسول الله رأي علي العرش مكتوباً: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق، فقال (عليه السلام): سبحان الله، غيروا كل شيء حتى هذا؟ قلت: نعم، قال (عليه السلام): إن الله عزوجل لما خلق العرش كتب عليه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين، و لما خلق الله عزوجل الماء كتب مجراه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين؛ لما خلق الله عزوجل الكرسي، كتب علي قوائمه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين؛ هكذا لما خلق الله عزوجل اللوح، و لما خلق الله عزوجل جبرئيل و لما خلق الله عزوجل الأرضين...؛ فقالت الأخير و لما خلق الله عزوجل القمر، كتب عليه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين؛ و هو سواد الذي تروونه في القمر. فإذا قال أحدكم لا إله إلا الله، محمد رسول الله، فليقل علي أمير المؤمنين.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم که اهل سنت این چنین روایتی را نقل می‌کنند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، دید در کنار عرش نوشته شده: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أبو بكر صديق؛ امام صادق علیه السلام فرمود: سبحان الله! اهل سنت همه چیز را تغییر دادند حتی این را؟! گفتم: بله، حضرت فرمود: خداوند وقتی عرش را خلق کرد، بر آن نوشت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين؛ وقتی خداوند آب را آفرید، بر مجرای آب نوشت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين؛ و... و وقتی که خدای عالم ماه را خلق کرد بر او نوشت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين و این همان سیاهی است که در ماه می‌بینی. بعد فرمود: هر که از شما گفت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، باید بگوید: علي أمير المؤمنين.

الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۰.

روایت کاملاً مطلق است و مقید نکرده که در روز یا شب، اذان یا غیر اذان گفته شود. اطلاقش شامل می‌شود خود اذان و اقامه را و هیچ منعی از گفتن شهادت ثالثه نیست و تعبیر هم خیلی صریح است. این يك روایت که به اطلاقه شامل اذان و اقامه هم می‌شود.

نام رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام امیر المؤمنین علیه السلام تأیید گشته است

روایت دوم از ابو حمراء از رسول الله (صلي الله عليه و سلم):
لما أسري بي إلي السماء إذا علي العرش مكتوب لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أيدته بعلي.

هنگامی که مرا به معراج سیر دادند دیدم که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و او (حضرت محمد صلي الله عليه و آله) را به وجود علي [حضرت] علي تأیید نمودم.

کتاب الشفا (م)، ج ۱، ص ۱۲۸، اسم المؤلف: القاضي عياض (م) الوفاة: ۵۴۴، دار النشر - مناقب مغازلي، ص ۳۹ - الرياض النضرة طبري، ج ۲، ص ۱۷۲ - نظم الدرر السمطين حموي، ص ۱۲۰ - مجمع الزوائد هيتمي، ج ۹، ص ۱۲۱ - الدر المنثور سيوطي، ج ۴، ص ۱۵۲ - خصائص كبري سيوطي، ج ۱، ص ۷.

این روایتی است که در غالب منابع اهل سنت آمده است، یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و تأیید حضرت، نسبت به رسالت، قبل از خلقت آسمان‌ها بوده است و فراتر از حدیث غدیر، منزلت و دار است. گرچه این روایت، خاص یا اطلاق آنچنانی ندارد، ولی عمومیتی دارد که تأیید علي علیه السلام همواره با رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم بوده است، و لذا اگر کسی در اذان و اقامه و گفتارش، بعد از شهادت بر وحدانیت حق و شهادت بر رسالت رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم، شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد، چیز زائدي نبوده است و بیان‌گر همان واقعیتی است که خدای عالم در عرش نوشته است.

نام رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام بر روی درب بهشت نوشته شده است

روایت سوم که عمومیت دارد و از منابع اهل سنت هم هست، از جابر بن عبدالله انصاری است:

قال: قال رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم): مكتوب علي باب الجنة: محمد رسول الله، علي بن أبي طالب أخو رسول الله، هذا قبل أن يخلق الله السماوات و الأرض بالفي علم.

خدای عالم دو هزار سال قبل از خلقت آسمان و زمین، بر درب بهشت نوشته است که محمد رسول الله، و علي بن أبي طالب برادر رسول الله است.

فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۶۵، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، الوفاة: ۲۴۱، دار النشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۲ - ۱۹۸۳، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس - المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۲۴۲، اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: دار الحرمين - القاهرة - ۱۴۱۵، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني - حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج ۷، ص ۲۵۶، اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني، الوفاة: ۴۳۰، دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت - ۱۴۰۵، الطبعة: الرابعة - تاريخ بغداد، ج ۷، ص ۲۸۷، اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، الوفاة: ۴۶۳، دار النشر: دار الكتب العلمية، بيروت - تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۴۲، ص ۵۹، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري - ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۱۲، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، الوفاة: ۷۴۸، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود - لسان الميزان، ج ۲، ص ۴۸۳، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف النظامية، الهند - و...

يعني ارتباط اميرالمؤمنين عليه السلام با رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم، ربطي به اسلام و حديث دار و منزلت و غدير و امثال آن ندارد و فرائد از اينهاست.

تمام انبياء بر ولايت امير المؤمنين عليه السلام مبعوث گردیده اند

روایت چهارم باز هم در منابع اهل سنت است. این روایت خیلی زیباست. عبدالله بن مسعود از نبي مكرم صلي الله عليه و آله و سلم نقل مي كند:

أنا نبي ملك، فقال: يا محمدا! و اسئل من أرسلناك من قبلك من رسلنا علي ما بعثوا؟ قال قلت: علي ما بعثوا؟ قال: علي ولايتك و ولاية علي بن أبي طالب.

اي محمدا! از پیامبران قبل از خودت سؤال کن که بر چه چیزی مبعوث شده‌اند؟ گفتم: بر چه چیزی مبعوث شده‌اند؟ فرمود: بر ولايت تو و ولايت علي بن أبي طالب.

معرفة علوم الحديث، ج ۱، ص ۹۵، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري، الوفاة: ۴۰۵، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷ م، الطبعة: الثانية، تحقيق: السيد معظم حسين - الكشف والبيان (تفسير الثعلبي)، ج ۸، ص ۳۳۸، اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري، الوفاة: ۴۲۷ هـ - ۱۰۳۵ م، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان - ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي - تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۴۲، ص ۲۴۱، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري - الجواهر الحسان في تفسير القرآن (تفسير الثعلبي)، ج ۸، ص ۳۳۸، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف الثعالبي، الوفاة: ۸۷۵، دار النشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - شواهد التنزيل حسكاني، ج ۲، ص ۲۲۳ و...

این روایت خیلی صریح‌تر از بقیه روایات است. پس شهادت بر ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از شهادت بر رسالت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم، چیز عبث و زائدي نيست. همان مطلبي را ما در اذان و اقامه خود مي‌گوئيم که بزرگان شما در کتاب‌هاي حديثي خود نقل کرده‌اند.

زمانی که امير المؤمنين عليه السلام به این نام ملقب گردیده است

روایت پنجم از حدیفه از نبي مكرم صلي الله عليه و آله و سلم است که فرمود:

لو علم الناس متي سمي علي اميرالمؤمنين (عليه السلام) ما أنكروا فضله؛ سمي اميرالمؤمنين (عليه السلام) و آدم بين الروح و الجسد، قال الله تعالي و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم و ذريتهم و أشهدهم علي أنفسهم ألسنت بربكم، قالت الملائكة: بلي، فقال أنا ربكم، محمد نبيكم، علي أميركم.

اگر مردم مي‌دانستند که علي (عليه السلام) از چه زمانی لقب اميرالمؤمنين (عليه السلام) را گرفته است، فضائل او را انکار نمي‌کردند؛ او اميرالمؤمنين (عليه السلام) نامیده شد، وقتی که حضرت آدم (عليه السلام) بين روح و جسد بود، يعني هنوز روح در او دمیده نشده بود. هنگامی که خداوند به فرزندان آدم گفت: آیا من پروردگار شما نيستم؟ ملائکه گفتند: بله، خداوند گفت: پس من پروردگار شمايم و محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) نبي شما و علي (عليه السلام) امير شماست.

الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۳۵۴، اسم المؤلف: أبو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي الهمداني الملقب إلكيا، الوفاة: ۵۰۹ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: السعيد بن بسيني زغول.

پس ولايت و اميري اميرالمؤمنين عليه السلام چیزی است که قبل از خلقت حضرت آدم عليه السلام بوده است.

از این پنج روایت، روایت اول صراحت داشت در این که رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: **فليقل علي اميرالمؤمنين (عليه السلام)**. چهار سند ديگر، اگر چه ضعيف هم باشد، سندها متعدد و مختلف است و **بؤيد بعضه بعضا**. اگر بخواهيم بحث رجالي هم بکنيم، بالاتر از ۳ روایت، مستفيض مي‌شود. این روایات مضمون مشترکي دارند بر این که ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام قرين ولايت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم است.

از خداوند خواسته‌ام تا نام مرا با نام تو قرین سازد

روایاتی به این معنا در منابع شیعه زیاد داریم. مثلاً نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

یا علی! انی طلبت من الله أن یدکرک بكل مورد یدکرنی، فأجابنی و استجاب لی

یا علی! از خدا خواسته‌ام که هر کجا نام من بیاید، نام تو هم، قرین نام من باشد، خدا هم دعای مرا به اجابت رساند. ما مشابه این روایت را در منابع شیعه زیاد داریم، اما آنچه که خیلی مهم است، دو سه روایت صحیح در منابع اهل سنت به این معنا دارد که:

آنچه برای خود خواستم برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز خواستم

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ما سألت ربی شیئاً فی صلاتی إلا أعطانی، و ما سألت لنفسی شیئاً إلا سألت لک.

هر چه را که من در نماز از خدا خواسته‌ام، به من داد، و هیچ چیز برای خودم نخواستم مگر این که برای تو هم طلب کردم.

أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۱، اسم المؤلف: أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری (المتوفى: ۲۷۹هـ) الوفاة: ۲۷۹، دار النشر - المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۴۷، اسم المؤلف: أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: دار الحرمین - القاهرة - ۱۴۱۵، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسینی تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأماثل، ج ۴۲، ص ۳۱۰، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین أبي سعید عمر بن غرامة العمري ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ۱، ص ۶۱، اسم المؤلف: محب الدین أحمد بن عبد الله الطبري، الوفاة: جمادی الآخرة / ۶۹۴هـ، دار النشر: دار الكتب المصرية - مصر - مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۰، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ - جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ۱۱، ص ۲۹۵، اسم المؤلف: الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السيوطي، الوفاة: ۱۹/جمادی الأولى / ۹۱۱هـ، دار النشر: كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۲، ص ۵۰، اسم المؤلف: علاء الدین علي المتقی بن حسام الدین الهندي، الوفاة: ۹۷۵هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بیروت - ۱۴۱۹هـ-۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمود عمر الدمیاطي.

از جمله این موارد، ذکر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اذان و اقامه است و این از مقام و منزلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

آنچه برای خود پسندیدم برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز می‌پسندم

یا در صحیح ترمذی آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

یا علی! انی أحبُّ لک ما أحبُّ لنفسی وأکره لک ما أکره لنفسی.

یا علی! من هر چه برای خود دوست دارم، برای تو هم دوست دارم؛ و هر چه برای خود نمی‌پسندم، برای تو نیز نمی‌پسندم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۶، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، الوفاة: ۲۴۱، دار النشر: مؤسسة قرطبة مصر. مسند أبي داود الطيالسي، ج ۱، ص ۲۵، اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي، الوفاة: ۲۰۴، دار النشر: دار المعرفة - بیروت - المصنف، ج ۲، ص ۱۴۴، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني، الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بیروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمي - الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۳۱، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، الوفاة: ۲۳۰، دار النشر: دار صادر - بیروت - الجامع الصحيح بسنن الترمذی، ج ۲، ص ۷۲، اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذی السلمي، الوفاة: ۲۷۹، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون و...

قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهادت بر رسالت در اذان و اقامه را دوست دارد و ما در این باره شک نمی‌داریم؛ و وقتی شهادت بر رسالت را دوست می‌دارد، قطعاً شهادت بر ولایت را هم دوست می‌دارد. یعنی ما چیزی را در اذان می‌گوئیم که مورد رضای نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

بعد از خلقت آسمان و زمین، خداوند منادی را به شهادت بر ولایت امیر المؤمنین امر فرمود

شیخ صدوق در امالی خود، ص ۷۰۱، روایتی از امام صادق علیه السلام دارد که فرمود:

أنا أولُ أهلِ بيتِ نوحِ اللهِ بِأسمائنا إنه لما خلق اللهُ السَّمَاواتِ وَالأَرْضِ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ تَلَاثًا أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ تَلَاثًا أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا تَلَاثًا.

فرمود ما اول خاندانیم که خدا نام ما را بلند کرده چون خدا آسمانها و زمین را آفرید به منادی دستور داد سه بار ندا دهد: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان عليا امير المؤمنين حقا. کافی، ج ۱، ص ۴۴۱ - بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۶۸.

از این روایت هم می‌توان به عنوان مؤید برای آن پنج روایت اهل سنت استفاده کرد. در مجموع از روایات شیعه و سنی استفاده می‌شود بر جواز شهادت بر ولایت در تمام اوقات شبانه‌روز و در همه حال و اشکال شرعی ندارد و شهادت بر يك امري است محقق.

اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از آیه ولایت (۵۵ سوره مائده)

یکی از بحث‌هایی که ضروری است و باید روی آن بحث شود، استدلال بر آیه ولایت است در سوره مائده آیه ۵۵.

شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید:

فَأَقْوَىٰ مَا يَدُلُّ عَلَيَّ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

قوی‌ترین دلیلی که بر ولایت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد این آیه است. «جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و هم چنان که در رکوعند انفاق می‌کنند»

تعبیر دیگری دارد و می‌گوید استدلال بر این آیه، مبتنی بر دو چیز است: یکی مراد از لفظ «ولیکم» در آیه به معنای ولی امر است نه ناصر، کسی که قیام می‌کند برای امور مؤمنین و کسی که اطاعتش بر تمام مؤمنین واجب است و دوم این که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا»، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و فِي ثُبُوتِ هَذَيْنِ الْوَصْفَيْنِ، دَلَالَةُ عَلِيٍّ كَوْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِمَامًا لَنَا.

در اثبات این دو وصف دلالتی بر این است که علی علیه السلام امام ماست.

الشافعی فی الإمامة، ج ۲، ص ۲۱۸.

در حدیث غدیر شاید بگویند که «مولی» چند معنا دارد؛ در حدیث منزلت شاید بگویند که منحصر بوده به جنگ تبوک؛ در سوره مباحله شاید بگویند که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) خواست نزدیک‌ترین افراد را ببرد تا عواطف و احساسات نصاری نجران را تحریک کند؛ در آیه تطهیر شاید بگویند که زنان رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هم داخل هستند؛ ولی در آیه ولایت هیچ راه گریزی ندارند و یا باید در دلالت کلمه «ولی» تشکیک کنند و یا «الَّذِينَ آمَنُوا» و حال آن که ما در هر دو قسمت قرینه و دلیل کافی و محکمه پسند داریم که هم کلمه «ولی» در اینجا به معنای اولی الامر و قیام به امور و هم مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا»، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در رابطه با آن که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» آقا امیرالمؤمنین علیه السلام است، روایات متعدد داریم که اگر کسی هم ادعای تواتر بکند، حرف گزافی نزنده است. از روایات متعدد داریم بر این که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه آقا امیرالمؤمنین علیه السلام است و لا غیر.

روایت از خود امیرالمؤمنین علیه السلام است که در مصادر متعدد اهل سنت آمده است. معرفه علوم حدیث حاکم نیشابوری، ص ۱۰۲ - مناقب خوارزمی، ص ۳۶۶ - کنز العمال متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۶۵ - تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۵۶ - البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۹۴.

و همچنین روایت از ابن عباس است که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

انساب الأشراف بلاذری، ص ۱۵۰ - اسباب النزول واحدی نیشابوری، ص ۱۳۳ - کنز العمال متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

روایت از عمار یاسر است که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۸ - نظم در السمطين زرندي حنفي، ص ۸۶.

از سلمة بن كهيل صحابه رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نقل شده که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است. هر سه کتاب زیر از کتاب‌های معتبر و طراز اول اهل سنت است.

الدرالمنثور سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۳ - تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۳ - البداية و النهایة، ج ۴، ص ۳۹۴. از مجاهد که از مفسرین بنام اهل سنت است از سدی و ابو جعفر عتبة بن حکیم نقل کرده‌اند که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

الدرالمنثور سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۳ - احکام القرآن حصاص، ج ۲، ص ۵۷۷ - تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱ - زاد المسیر ابن جوزی، ج ۲، ص ۲۹۲ - تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۳ - جامع البیان طبری، ج ۶، ص ۲۸۹. اینها از منابع اصیل اهل سنت نقل کرده‌اند که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از میان این مصادر، تفسیر قرطبی، تفسیر ابن کثیر، البداية و النهایة ابن کثیر و تفسیر طبری در رتبه اول قرار دارد. در رتبه دوم این کتاب‌ها: الدر المنثور سیوطی، احکام القرآن حصاص و انسب الأشراف بلاذری قرار دارند. در رتبه سوم این کتاب‌ها: تاریخ دمشق ابن عساکر، المعجم الاوسط طبرانی و نظم در السمطين قرار دارد.

در این کتاب‌های مذکور، ضمن این که نویسندگان آنها، روایت را نقل کرده‌اند بر این که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است، اکثراً خودشان هم نظرشان بر این است که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین علیه السلام است. سیوطی در الدر المنثور تعبیری زیبا دارد:

وأخرج الطبراني في الأوسط وابن مردويه عن عمار بن ياسر قال : وقف بعلي سائل وهو راكع في صلاة تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأعلمه ذلك فنزلت على النبي صلى الله عليه وسلم هذه الآية (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم على أصحابه ثم قال : من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

و أخرج الخطيب (البغدادي) في (الكتاب) المتفق و أخرج عبدالرزاق (استاد بخاري) و عبد بن حميد و ابن جرير و ابوالشيخ و ابن مردويه عن ابن عباس في قوله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» قال: نزلت في علي بن ابيطالب رضي الله عنه؛ و أخرج الطبراني في الأوسط و ابن مردويه عن عمار بن ياسر، قال: وقف بعلي سائل و هو راكع في صلاة تطوع، فنزع خاتمه و أعطاه السائل؛ فأتى رسول الله (صلي الله عليه و سلم) فأعلمه ذلك، فنزلت علي النبي هذه الآية، فقرأ رسول الله علي أصحابه، ثم قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

سانلي بر اميرالمؤمنين (عليه السلام) وارد شد و او در حال ركوع در نماز مستحبي بود و انگشتر را از دستش درآورد و به سائل داد؛ رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) آمد و از اين قضيه با خير شد و اين آيه بر رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». سپس اين آيه رسول اكرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بر صحابه قرائت كرد و گفت «من كنت مولاه فعلي مولاه».

الدر المنثور، ج ٢، ص ١٠٥، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطي الوفاة: ٩١١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣. تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري، ج ١، ص ٤١٠، و ج ٢، ص ٢٢٨، اسم المؤلف: جمال الدين عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعي، الوفاة: ٧٦٢هـ، دار النشر: دار ابن خزيمة - الرياض - ١٤١٤هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد.

پس اين حديث «من كنت مولاه فعلي مولاه» منحصر در غدیر نیست و قبل از غدیر، دو مرتبه اين حديث ذکر شده است توسط رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و اين در منابع اهل سنت آمده است. يك مورد در هنگام نزول اين آيه و دگربار در قضيه شكايه سپاه يمن بود. اميرالمؤمنين عليه السلام رفته بود به يمن براي دعوت مردم به اسلام و قبل از او خالد بن وليد رفته بود و دست خالي برگشت و نتوانست، ولي اميرالمؤمنين عليه السلام رفت و با كمترين هزينه، عده زيادي از اهل يمن مسلمان شدند به ويژه قبيله همدان كه وقتي رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم اين قضيه را شنيد سه بار فرمود: «السلام علي همدان» و اين قبيله از همان زمان، از مخلصين و دوستداران اميرالمؤمنين عليه السلام شدند. اين قضيه باعث شد كينه اميرالمؤمنين عليه السلام در دل بعضي از صحابه از جمله خالد بن وليد و بريده كه از سرشناسان صحابه بودند، شعله ور شد. خالد نامه‌اي نوشت و توسط بريده فرستاد به مدينه تا از علي عليه السلام شكايه كند. چرا؟ چون وقتي در تقسيم غنائم قرعه انداختند به كنيزكي، به نام علي عليه السلام افتاد و علي عليه السلام در آن كنيز تصرف كرد و در حالي كه آب غسل از سر و صورتش مي ريخت ظاهر شد و آنها گفتند كه اين بهترين بهانه‌اي است كه بين رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و علي عليه السلام شكرا بكنيم. بريده مي‌گويد من آمدم به مدينه و ديدم تعدادي از صحابه درب مسجد نشسته‌اند، گفتند: يا بريده چه خبر؟ گفت: پيروي نصيب مسلمانان شد. گفتند: چه باعث شد كه زودتر از بقيه آمدي؟ گفت علي عليه السلام در كنيزي تصرف کرده و آمده‌ام از علي عليه السلام به رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم شكايه كنم. گفتند: برو حتماً به او خبر بده، چون با اين خبر، علي عليه السلام از چشم رسول الله مي‌افتد. بريده آمد و همين طور داشت اين حرف‌ها را براي مردم نقل مي‌كرد كه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از حجره‌اش خارج شد در حالي كه آثار غضب در صورت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نمايان بود، فرمود: از جان علي عليه السلام چه مي‌خواهيد؟ علي عليه السلام از من است و من از علي عليه السلام هستم و او ولي تمام مؤمنين بعد از من است. در جاي ديگري دارد كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به بريده فرمود: آيا علي عليه السلام را دشمن مي‌داري؟ گفت: بلي، فرمود: او را دشمن مدار كه «من كنت مولاه فعلي مولاه». اين هم بار دوم بود كه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم اين جمله را گفت و اين اتفاق تقريباً سال ٨ هجري اتفاق افتاد.

قاضي عضد الدين ايجي و ادعای اجماع در شأن نزول آیه ولایت

نکته خيلي ظريفي كه هست، اين است كه بعضي از بزرگان اهل سنت، ادعای اجماع مفسرين در نزول آيه در حق امير المؤمنين عليه السلام را دارند. قاضي عضد الدين ايجي متوفاي ٧٥٦ كه از بنيان‌گزاران علم كلام اهل سنت است، در كتاب موافق خود كه هم كتاب درسي حوزه‌هاي علميه است و هم از كتاب‌هاي طراز اول كلامي آنهاست، مي‌گويد:

و اجمع أئمة التفسير أن المراد علي [عليه السلام]

پيشوايان تفسير اجماع دارند كه مراد (از آيه ٥٥ سوره مائده) امير المؤمنين عليه السلام است.

سعد الدين تفتازاني و ادعای اجماع در شأن نزول آیه ولایت

همچنین سعد الدین تفتازانی صاحب مختصر و مطول، متوفای ۷۹۳ هجری، ایشان هم همین جمله: **و اجمع أئمة التفسیر أن المراد علي (عليه السلام)**، را بدون مناقشه نقل می‌کند. شرح المقاصد في علم الكلام، ج ۵، ص ۱۷۰.

قوشجی و ادعای اجماع در شأن نزول آیه ولایت

آقای قوشجی که از علماء اهل سنت است و بر کتاب تجرید خواجه نصیر الدین طوسی شرحی دارد و حنفی مذهب و متوفای ۸۷۹ هجری است، ایشان هم همین تعبیر را دارد. شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۸.

این سه شخصیت علمی، اجماع ائمه تفسیر در نزول آیه ۵۵ مائده، در حق علی (علیه السلام) را نقل می‌کنند.

آلوسی و ادعای اجماع در شأن نزول آیه ولایت

آقای آلوسی صاحب کتاب روح المعانی که از بزرگان اهل سنت است و هوای وهابیت دارد، می‌گوید:

غالب الأخباریین علی أن هذه الآية نزلت في علي كرم الله وجهه.

غالب محدثان بر این هستند که این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده.

روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸

روایتی را فخرالدین رازی در تفسیر خود نقل می‌کند که ابن مردویه در کتاب مناقبش از ابن عباس نقل می‌کند که:

بينا هو جالس علي شغير زمزم، يقول: قال رسول الله (صلي الله عليه و سلم) إذ أقبل رجل منعمم بعمامة، فجعل ابن عباس لا يقول: قال رسول الله (صلي الله عليه و سلم) إلا قال الرجل: قال رسول الله (صلي الله عليه و سلم)، فقال ابن عباس: سألتك بالله ما أنت؟ فكشف العمامة عن وجهه و قال: أيها الناس! من عرفني فقد عرفني، أنا جندب بن جنادة البدری ابودر الغفاری، سمعت رسول الله (صلي الله عليه و سلم) بهاتين و إلا فصمتا، و رأيت بهاتين و إلا فعميتا يقول عن علي: إنه قائد البررة و قاتل الكفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله. أما إنني صليت مع رسول الله (صلي الله عليه و سلم) يوما من الأيام الظهر، فسأل سائل في المسجد، فلم يعطه أحد شيئا، و كان علي في الصلاة راكعا، فأومى إليه بخنصره اليمني و كان متخما خاتما، فأقبل السائل فأخذ الخاتم من خنصره و ذلك برأي من النبي (صلي الله عليه و سلم) و هو يصلي، فلما فرغ النبي من صلاته رفع رأسه إلي السماء و قال: اللهم أن أحي موسى سألك فقال: «قال رب اشرح لي صدري * و يسر لي أمري * و اجعل لي آية من آياتي * و أشركه في أمري» (طه/ ٢٢-٢٥) فأنزلت عليه قرآنا ناطقا: «قال سنشد عضدك ياخيك و نجعل لكما سلطانا فلا يصلون إليكما يأتينا أنتما و من أتبعكما الغالبون» (قصص/ ٢٥) اللهم و أنا نبيك و صفيك، اللهم فاشرح لي صدري، و يسر لي أمري، و اجعل لي وزيرا من أهلي عليا، أشدد به أزرى. قال ابودر: فما استتم رسول الله كلامه حتى نزل جبرئيل (عليه السلام) من عند الله عزوجل فقال: يا محمد! اقرأ، فأنزل الله علي: «إتما و ليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون» (مائده/ ٥٥)

ما در اطراف چاه زمزم نشسته بودیم، که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نقل می‌کرد تا این که مردی عمامه به سر آمد و هرچه را که ابن عباس نقل می‌کرد را تأیید می‌کرد و می‌گفت: آری رسول الله این را گفت؛ ابن عباس گفت: شما را به خدا، کیستی؟ پوشش صورتش را برداشت و گفت: ای مردم مرا بشناسید، من ابودر غفاری هستم و از رسول الله با این دو گوشه شنیدم و اگر دروغ بگویم، هر دو گوشه کرم شود و با این دو چشمم دیدم و اگر دروغ بگویم، هر دو چشمم کور شود؛ رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌فرمود که: علی علیه السلام پیشوای بشر و کشنده کفار است؛ هر که او را یاری کند، پیروز است و هر کس او را خوار کند، خوار می‌شود. یکی از روزها با پیامبر (صلي الله عليه و سلم) نماز ظهر را خواندیم. سائلی آمد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی از مردم به او کمک نکرد، علی (علیه السلام) در حال رکوع بود و با انگشت کوچک دست راستش در حالی که در انگشتش انگشت بود، به آن سائل اشاره کرده، و سائل، انگشتش را از دست علی (علیه السلام) برداشت و این اتفاق در محضر رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) اتفاق افتاد و آن حضرت هم مشغول نماز خواندن بود، وقتی که نبی مکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) از نماز فارغ شد، سیر مبارک را به سوی آسمان کرد و گفت: خدایا برادرم موسی (علیه السلام) از تو درخواست کرد که: «قال رب اشرح لي صدري و يسر لي أمري و اجعل لي آية من آياتي * و أشركه في أمري» (طه/ ٢٢-٢٥) فأنزلت عليه قرآنا ناطقا: «قال سنشد عضدك ياخيك و نجعل لكما سلطانا فلا يصلون إليكما يأتينا أنتما و من أتبعكما الغالبون» (قصص/ ٢٥) اللهم فاشرح لي صدري، و يسر لي أمري، و اجعل لي وزيرا من أهلي عليا، أشدد به أزرى و هارون (علیه السلام) برادرم را وزیر من قرار بده و با او مشکلاتم را برطرف کن و...، و به او قرآن ناطق فرستادی و گفתי: «قال سنشد عضدك ياخيك و نجعل لكما سلطانا فلا يصلون إليكما يأتينا أنتما و من أتبعكما الغالبون» که ای موسی ما به تو کمک می‌کنیم و برادرت را

وزیرت قرار می‌دهیم و...، خدایا من هم محمد، نبی و صغی تو هستم، پس به من هم سعه صدر عطا کن و... علی را از اهل من، و وزیر من قرار بده و او را کمک برای من قرار بده. ابودر گفت: سخن رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) هنوز تمام نشده بود که جبرئیل (علیه السلام) از طرف خداوند نازل شد و گفت: ای محمد! بخوان: **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»**.

الکشف والبیان (تفسیر التعلیبي)، ج ۴، ص ۸۰، اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم التعلیبي النیسابوری، الوفاة: ۴۳۷ هـ - ۱۰۲۵ م، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان - ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي - الجواهر الحسان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۸۰، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف التعلیبي، الوفاة: ۸۷۵، دار النشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت - مناقب ابن مردويه، ص ۲۹۳، ج ۶۰ - تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۳۶ - شواهد التنزیل حسکاني، ج ۱، ص ۲۲۹ - مطالب السؤول ابن طلحة شافعي، ص ۱۷۰ - فصول المهمة ابن صباغ مالکي، ج ۱، ص ۵۷۹.

پیامبر صلي الله عليه و آله و سلم همان تقاضايي را می‌کند که حضرت موسی عليه السلام از خدا کرد، یعنی مسئله وزارت و وصایت و ولایت؛ و جالب این که در صحیح بخاری و مسلم هم حدیث منزلت آمده و رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: **يا علي! أنت مني بمنزلة هارون من موسي إلا أنه لا نبي بعدي**.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۹ - صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲ - مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۷ - سنن کبری بیهقی، ج ۹، ص ۴۰ - مجمع الزوائد هیثمی، ج ۸، ص ۱۰۹ - فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۶۰ و...

از مواردی که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان شورا یا در زمان عثمان احتجاج کرد، همین حدیث منزلت بوده و هیچ شکي در آن نیست. این بخش اول بحث ما بود که به هیچ وجه نمی‌شود تردید کرد که آیه ۵۵ سوره مائده در حق علی علیه السلام نازل شده است. نکته دومی که شیخ طوسی می‌گوید و استدلال آیه به آن بستگی دارد، عبارت است از دلالت کلمه «ولي» بر «ولایت امر». در رابطه با کلمه «مولي»، آقایان خیلی حرف زده‌اند، ولي در رابطه با «ولي» هیچ حرفی برای زدن ندارند که مثلاً کلمه ولي دلالتش بر فلان است. شما ببینید که در تمام منابع اهل سنت این تعبیر آمده است:

أيما امرأة نكحت بغير إذن وليها، فنكاحها باطل.

المستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۶۸ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۱۱ - الام شافعي، ج ۵، ص ۱۳ - المدونه الکبری مالک، ج ۲، ص ۱۶۲ - مسند احمد، ج ۶، ص ۶۶ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۵ - صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۸۱ - المبسوط سرخسی، ج ۵، ص ۱۱ - المغنی ابن قدامة، ج ۷، ص ۳۲۸ - المجموع نووی، ج ۱۶، ص ۱۴۶.

اینجا کلمه ولي به چه معنایی آمده است؟ یعنی هر زنی ازدواج کند بدون اذن ولي خود. در اینجا کلمه ولي استعمال شده است در مورد پدر، پدری که ولایت دارد، نه پدری که بچه‌اش را دوست دارد و به معنای محب و ناصر هم نیست؛ یعنی **«من کان هو اولي بها منها»**، ما هم همین معنایی را که در این حدیث آمده، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهیم اثبات کنیم و همان ولایتی را که پدر و جد بر فرزند دارند، امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت دارد. پس رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم هم اراده کرده از مولي، ولایت امر را برای امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه اگر کس است، يك حرف بس است.

آقای راغب اصفهانی که از لغت شناسان بزرگ است و کلمات قرآن را خیلی دقیق معنا کرده و برای همه فرق اهل سنت مورد احترام است، در کتاب مفردات غریب القرآن می‌گوید:

و كل من ولي أمر الآخر، فهو وليه.

هرکس کار دیگری را متصدی باشد، به او ولي می‌گویند.

مفردات غریب القرآن، ص ۵۲۴ - معجم مقاییس اللغة ابن فارس، ج ۶، ص ۱۴۱.

پس در استعمال لغتی، کلمه «ولي» در جایی استعمال می‌شود که برای رسیدگی به کار دیگران است.

همچنین آقای جوهری در صحاح اللغة می‌گوید:

و كل من ولي أمر واحد، فهو وليه.

هر کس کار دیگری را عهده‌دار شود، او ولي اوست.

الصحاح جوهری، ج ۶، ص ۲۵۲۹ - لسان العرب ابن منظور، ج ۱۵، ص ۴۱۰

با توجه به این، دیگر هیچ جای شک و تردیدی نمی‌ماند بر این که کلمه ولي در اینجا، ولایت امر است و کسی که اولی به امر است.

مثلاً در رابطه با ابوبکر که می‌خواهد عمر را جانشین خود کند، می‌گوید:

أني قد وليت عليكم عمر.

من عمر را جانشین خودم بر شما قرار دادم.

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹ - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۵ - سیرة عمر ابن جوزی، ص ۳۷.

در اینجا کلمه ولي به چه معنایی استعمال شده است؟

یا عمر که در مورد ابو عبیده و حذیفه می‌گوید:

لو كان ابو عبیده حیا، لولیته یا لو كان سالم مولي حذیفه حیا، لولیته.

الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۸ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۲۳ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰ - تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۴ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۲۴۸ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۶۱ - اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۴۶.

در اینجا ولیت به چه معنایی است؟

در صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۵۲ آمده که عباس و امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر می‌آیند برای حل ماجرای فدک، در آنجا خود عمر می‌گوید:
فلما نُوقِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ... ثُمَّ نُوقِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ
 هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم... سپس هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت من گفتم: من جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم.
 صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۷۸، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۳۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

در اینجا ولی به چه معنایی آمده؟ به هر معنایی که این جا آمده ما هم همین معنا را در آیه ولایت به کار می‌بریم. آیا به معنی دوست است؟ یعنی وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، ابوبکر گفت من دوست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستم؟ و عمر گفت من دوست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دوست ابوبکر هستم؟ یا نه، به معنای جانشین استعمال شده است و معنای اولی به امر و ولایت می‌دهد. این قضایا نشان می‌دهد که ماجرا خیلی واضح و روشن است.

مناقشه فخر رازی در دلالت آیه ولایت

فخر رازی این تعبیر را دارد:

لما نهى الآيات المتقدمة عن موالاته الكفار أمر في هذه الآية بالموالاته من يجب موالاته.

زمانی که خداوند در آیات قبل دوستی با کفار را نهی نمود در این آیه دوستی با کسانی که دوستیشان واجب است را ذکر نمود.

التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۱۲، ص ۲۲، اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي، الوفاة: ۶۰۴، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م، الطبعة: الأولى.

مناقشه ابن تیمیه در دلالت آیه ولایت

ابن تیمیه تعبیرش این است که:

إنه من المعلوم والمستفيض عند اهل التفسير خلفا عن سلف أن هذه الآية، نزلت في النهي عن موالاته الكفار والأمر بموالاته المؤمنين.

معلوم و مستفیض نزد اهل تفسیر است که این آیه (۵۱ و ۵۵ سوره مائده)، نازل شده بر نهی از موالات کفار و امر به موالات مؤمنین است.

منهاج السنة النبوية، ج ۷، ص ۱۸، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ۷۲۸، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم.

مناقشه ناصر الدين غفاري در دلالت آیه ولایت

ناصر الدين غفاري در کتاب اصول مذهب شیعه می‌گوید:

لما تبين أن الروايات التي أولوا بمقتضاها الآية باطلة سندا ومتنا، فلا متمسك لهم حينئذ بالآية بوجه سائغ، بل إن الآية حجة عليهم، لأنها جاءت بالأمر بموالاته المؤمنين والنهي عن موالاته الكافرين حتى وإن ثبت أن لها سبب نزول خاص راجع كتب التفسير في سبب النزول فالعبارة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب وليس للرافضة من ذلك نصيب. وهذا المعنى يدرك بوضوح من سياق الآيات، إذ قيل هذه الآية الكريمة جاء قوله سبحانه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (مائده/۵۱) فهذا نهى صريح عن موالاته اليهود والنصارى بالود والمحبة والنصرة... ولا يراد بذلك - باتفاق الجميع - الولاية بمعنى الإمارة.

این آیه به ضرر شیعه است، زیرا این آیه برای امر به موالات مؤمنین و نهی از موالات کافران نازل گردیده است. اگر چه سبب نزول خاصی هم داشته باشد، (یعنی اگر در حق علی علیه السلام هم نازل شده باشد، امر به موالات و محبت علی علیه السلام است)، فرضا اگر این آیه در حق علی (علیه السلام) هم نازل شده باشد، خصوص سبب، مستند ما نیست، بلکه عموم لفظ به درد ما می‌خورد و معنای عام لفظ اعتبار دارد که همان محبت است، (و لو این که سبب نزولش اعطاء خاتم از جانب امیر المؤمنین علیه السلام باشد). و شیعه هیچ بهره‌ای از این آیه نمی‌برد. این معنایی که ما کردیم، از سیاق آیه مشخص است؛ زیرا قبل از آیه ۵۵ سوره مائده، این آیه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (مائده/۵۱) به یهود و نصاری علاقه و محبت نداشته باشید و از آنها طلب یاری نکنید. مراد از این آیه، ولایت و ریاست و امارت نیست.

پاسخ به مناقشات مخالفان دلالت آیه ولایت

خلاصه یکی از اساسی‌ترین شبهات آنها، دلالت لفظ ولی بر ولایت امر است و معتقدند که در اینجا ولی به قرینه سیاق و آیات قبل به معنای محبت و نصرت است و نه به معنای امیر و سرپرست.

ما در اینجا چند جواب داریم. یکی از اینها این است که باید ببینیم کلمه «ولی» لغتاً به چه معنا آمده است؟ و در روایات دیگر به چه معنا استعمال شده است؟ و در این سوره، آیا می‌توانیم به قرینه کلمه «اولیاء» در ۵ آیه قبل، به معنای مودت و محبت یا نصرت بگیریم یا خیر؟

معنای لغوی «ولی» به معنای قریب و نزدیک، مرادف با «اولی بالتصرف» است.

در رابطه با معنای کلمه «ولی»، تمام لغت نویسان، کلمه «ولی» را به معنای قریب و نزدیکی گرفته‌اند. در قاموس المحيط فیروز آبادی، جلد ۴، صفحه ۴۰۱ این تعبیر آمده:
الولی به سکون اللام و الذي يعنى القرب و الدنو.

وَلِيٌّ به سکون لام به معنای قریب و نزدیکی است.

در مفردات غریب الحدیث راغب اصفهانی، صفحه ۵۳۳ آمده که:
الولاء و التوالی، أن يحصل الشئان فصاعدا حصولا ليس بينهما ما ليس منهما و يستعار ذلك القرب من حيث المكان و من حيث النسبة و من حيث الدين و من حيث الصداقة و النصرة و الاعتقاد.
دو چیز، با هم، طوری نزدیک باشند که هیچ جدایی و فاصله‌ای بین آنها نباشد، و معمولا در قریب مکانی این را به عنوان استعاره می‌آورند و دو نفر از هر جهت با هم یکی باشند، به آن دو می‌گویند: فلانی با فلانی ولی است.
این معنایی که اهل لغت به معنای قریب آورده‌اند، کاملا به این معنا می‌شود که: فلانی، ولی فلانی است، یعنی آنچنان با او نزدیک و یکی است که تصور دوتائی در آن دو نیست:
من که‌ام، لیلی، لیلی کیست، من
ما دو، یک روحیم، در دو بدن

«ولی» میت یعنی کسی که با وجود او دیگران حق تصرف در او ندارند

و در مواردی هم که می‌گوئیم: فلانی ولی می‌ت است، فلانی ولی بچه است، یعنی این دو آنچنان با هم نزدیک‌اند که در مسائل تجهیز و غیره، این دنو و قریب اجازه نمی‌دهد که کس دیگری بیاید این میت را بردارد، و این دنو اجازه نمی‌دهد که با وجود ولی، افراد دیگر قیمومیت بچه را بر عهده بگیرند. یعنی در حقیقت در معنای ولایت و ولی و ولی، یک نوع سلطنت و تصرف خوابیده است.

«ولی» زوجه یعنی کسی که بدون اجازه او نکاح زوجه باطل است

مثلا این حدیث که رسول اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود:
أبما امرأة نکحت بغیر إذن ولیها، فنکاحها باطل.

اگر زنی بدون اذن ولی او و کسی که حق تصرف و قیمومیت دارد، عقد کند، عقد او باطل است.

مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۶۸ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۱۱ - الام شافعی، ج ۵، ص ۱۲ - المدونه الکبری مالک، ج ۲، ص ۱۶۲ - مسند احمد، ج ۶، ص ۶۶ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۵ - صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۸۱ - المبسوط سرخسی، ج ۵، ص ۱۱ - مغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۳۸ - المجموع نووی، ج ۱۶، ص ۱۴۶.

کلمه ولی در این جا به چه معنایی آمده است؟ آیا معنای آن این است که: هر زنی بدون نصرت و یاری و محبت ولی و دوست خود ازدواج کند، باطل است؟!
در لسان العرب که تنها کتاب لغت استعمال الفاظ است، می‌گوید:
و ولی المرأة الذي یلي عقد النکاح علیها و لا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه.

ولی زن، کسی است که متولی عقد نکاح بر زن است و اجازه نمی‌دهد و رها نمی‌کند که زن، بدون اجازه و مستبدانه، عقد برای خود بخواند.

لسان العرب ابن منظور، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

پس در آیه ولایت هم که می‌گوید:

ولی شما خدا است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام است، یعنی بدون اذن آنها، هرگونه تصرف در مسائل سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و... باطل است و باید در چهارچوب نظرات آنها باشد. اگر عمل بخواهد شرعیت پیدا کند، باید به اذن و امر خدا و رسول و ولی باشد و اگر کسی عملی را انجام داد و به اذن آنها نبود، باطل و غیر شرعی است.

با توجه به این مسئله، ما ادعای می‌کنیم که کلمه «ولی» در دو آیه، به یک معناست.

لا تتخذوا اليهود و النصارى اولیاء:

آنها را به عنوان حق تصرف و ولی برای خود نگیرید.

یعنی کارهای سیاسی و دینی را بر محور رهبری و رهنمود یهودیان و مسیحیان انجام ندهید. و در آخر هم که می‌گوید: **إن الله لا یهدی القوم الظالمین:** مشخص است که اگر در زیر پرچم یهود و نصاری حرکت کردید، ظالم هستید؛ وگرنه مجرد محبت به یهود و نصاری، موجب نمی‌شود که انسان ظالم بشود و این قرینه است بر این که، «ولی» به همین معنای اولی الامر است.

پس ما اعلام می‌کنیم که جناب آقای فخر رازی، ابن تیمیه و غفاری، شما که می‌خواهید این آیه را قرینه بیاورید و «ولی» در آیه ولایت را از معنی بیاندارید، ما می‌گوئیم، در هر دو جا، ولی به یک معناست، و به معنای محبت نیست، بلکه به معنای اولی بالتصرف و ریاست و حق تصرف و سلطه بر مؤمنین است؛ و این را ما با توجه به سخن بزرگان شما و اهل لغت می‌گوئیم.
فرضا اگر شما این معنا را قبول نکنید، و بگویید در یهود و نصاری به معنای نصرت و یاری و محبت است، و از سیاق آیه بخواهید استفاده کنید، ما در اینجا جلوی سیاق را هم می‌گیریم و

هیچ سیاقی بین این دو آیه نیست؛ زیرا شرط سیاق در دو آیه این است که در يك زمان نازل شده باشند و سبب نزولشان یکی باشد. آیا شما می‌توانید ثابت کنید که آیه ۵۱ سوره مائده با آیه ۵۵ سوره مائده که ۳ آیه بینشان فاصله است، در يك زمان آمده است و سبب نزولشان یکی است؟ دلیلی دارید؟ خیر ندارید و فقط صرف ادعا است. ولی ما دلیل داریم بر این که این آیات به همین شکل که هست، نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است به این شکل باشد. آیات مکی را در خیلی موارد در سوره‌های مدنی و آیات مدنی را در سوره‌های مکی قرار داده است. در اینجا هم خود حضرات ادعاء می‌کنند که سبب نزول در اینجا کاملاً تفاوت دارد. سبب نزول آیه ولایت که قبلاً مشخص شد و از بزرگان اهل سنت، برخی ادعای اجماع کرده‌اند که این آیه در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است. در سبب نزول آیه ۵۱ هم، آقای قرطبی در کتاب جامع احکام القرآن، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶ می‌گوید:

اختلفوا في سبب نزولها علي أقوال، منها: إنها نزلت في أبي لبابة عن عكرمة. و منها: أنها نزلت في يوم أحد حين شعر المسلمون بالخوف حتي هم قوم منهم أن يوالوا اليهود والنصارى. و منها: أنها نزلت في عبادة بن الصامت و عبدالله بن أبي سلول فتبراً عبادة من موالة اليهود و تمسك بها ابن أبي و قال: إنني أخاف أن تدور بي الدوائر.

گفته شده: در رابطه با ابو لبابه نازل شده است؛ و گفته شده: در جنگ احد نازل شده، وقتی که شنیدند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کشته شده و فرار کردند، عده‌ای تصمیم گرفتند برای راحت شدن از شر قریش، برونند با یهود و نصاری عهد و پیمان ببندند و زیر سلطه آنها برونند و آنها از اینان حمایت کنند در برابر قریش؛ و گفته شده که این آیه در رابطه با عباده بن صامت و عبدالله بن ابی سلول نازل شده که رفته بودند با یهود عهد و پیمان بسته بودند و عباده گفت که من می‌ترسم که روزگار برگردد و مسلمان‌ها شکست بخورند و اگر الان من با یهود رابطه‌ام را بر هم بزنم، فردا کسی از من حمایت نمی‌کند.

الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۰۰، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، الوفاة: ۶۷۱، دار النشر: دار الشعب - القاهرة

با توجه به این، روشن است که این آیه، سبب نزولش یا احد است یا ابو لبابه و یا عباده و این ابی. شما که می‌گویید وحدت سیاق دارد، کدام وحدت سیاق؟ آیه ۵۱ مائده در يك قضیه نازل شده، و آیه ۵۵ مائده سبب نزولش چیز دیگری است. و این دو ثابت می‌کند که هیچ ارتباطی میان این دو آیه نیست و وقتی ارتباط نباشد، امکان سیاق‌گیری هم نیست.

اشکال اتحاد ولی با مولی

اشکال بعدی در رابطه با آیه ولایت، این است که اگر بخواهیم «ولی» را به معنای نصرت بگیریم و اگر آیه هم در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل نشده باشد، اتحاد ولی با مولی علیه لازم می‌آید و معنی این می‌شود:

إنما وليكم الله، وليكم رسول الله، و يا ايها الذين آمنوا وليكم المؤمنين.

«ولی» شما مؤمنین، مؤمنین هستند در حالی که این معنا خلاف اراده خداوند است و در این صورت لغویت لازم می‌آید. اگر بر فرض که این معنا را بپذیریم که، «ولی» مؤمنین، مؤمنین باشند، در این جا لازم می‌آید که تمام مؤمنین در يك مرتبه واحده باشند، یعنی ولایت و دوستی، یعنی شما دوست خودتان هستید یا شما مؤمنین یاور خودتان هستید. در این صورت اشکال دیگری لازم می‌آید و آن این که در آیه:

إنما وليكم الله والذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راعون.

این «**يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راعون**» به چه معنایی باشد؟ اگر بنا است که همه مؤمنین در يك مرتبه مساوی باشند، اگر کسی نماز بخواند و در حال رکوع صدقه نهد، از قضیه خارج است و می‌شود: **ليس ناصرکم الذين يقيمون الصلاة و لا يؤتون الزكاة.** اگر معنایی غیر از معنای ولی بگیریم، ایرادات زیادی وارد می‌شود.

مصادیقی از استعمال لفظ «ولی» در متون اهل سنت به معنای مورد نظر شیعه

شما ببینید، مصادیقی را که آقایان اهل سنت آورده بودند بر استعمال لفظ ولی، در موارد متعدد به معنای تصرف و اولی بالتصرف و سلطه آمده است.

عمر لفظ «ولی» را به معنای خلیفه استعمال می‌کند

در رابطه با خود عمر که موقع جان دادن می‌گوید:
لو أدرکت سالم مولی حذیفة حیا، لولیته و استخلفته.

اگر سالم غلام حذیفة زنده می‌بود او را به عنوان جانشین و خلیفه بر می‌گزیدم.
تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۱ - استیعاب ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۱۶۱ - أسد الغابة، ج ۲، ص ۲۴۶.

در این جا ولی به چه معنایی آمده است؟ یعنی ناصر شما قرار دادیم؟! کلمه استخلفته به عنوان عطف بیان آمده است، یعنی او را ولی شما، اولی بالتصرف برای شما، سلطه بر شما و ولی

امر شما قرار می‌دادم. این روایت را همه آورده‌اند که وقتی عمر داشت از دنیا می‌رفت، این جمله را گفت.

ابوبکر لفظ «ولی» را به معنای خلیفه استعمال می‌کند

همچنین در رابطه با ابوبکر که در لحظات آخر عمر خود، نوشت:
إني قد «وليت» عليكم عمر.

من عمر را به عنوان خلیفه و سرپرست شما قرار دادم.

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۹ - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۵ - سیره عمر ابن جوزی، ص ۳۷.

شما چرا در اینجا نمی‌گوئید که «ولی» به معنای نصرت و یاور و محبت است؟ این نامه را آقای عمر گرفت و آمد داخل مسجد و گفت ابوبکر رفته و در داخل این پاکت، برای شما خلیفه معین کرده است؛ یکی از این صحابه گفت: ما که می‌دانیم آن خلیفه بعدی کیست (خود تو هستی). عمر گفت: من که خبر ندارم داخل نامه چه نوشته. گفتند (طلحه گفت): آقای عمر! **إنك وليته بالأمس و ولاك اليوم:**

دیروز تو ابوبکر را به عنوان خلیفه معین کردی، امروز هم او خواست بدهی‌اش را به تو پس بدهد.

عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۰۸ - صوارم المحرقه، ص ۴۳.

آقایان در اینجا اشکال نمی‌کنند. در اینجا واضح و روشن است. اما اینها انکار می‌کنند و جز این که عنادی در کار باشد نیست و می‌خواهند امر مسلم و آیات و روایات را توجیه کنند.

در صحیح مسلم از قول عمر «ولی» را به معنای خلیفه و جانشین آورده است

در صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۵۲ آمده و از قول عمر هم نقل می‌کند و می‌گوید:
فلما تُوْفِّي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله ... ثم تُوْفِّي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم... سپس هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت من گفتم: من جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم.

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

در اینجا ولی یعنی چه؟ من دوست پیامبرم یا جانشین پیامبرم؟! من دوست ابوبکر هستم یا جانشین او؟! همان طور که آنجا «ولی» به معنای جانشین است، در آیه ولایت هم به معنای جانشین است و چیز دیگری را نمی‌توانیم اراده کنیم.

کلمه ولی همان طور که در رابطه با خداوند، تمام مصادیق ولایت را می‌گیرد، قطعاً در رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام هم تمام مصادیق ولایت را می‌گیرد.

عدم تکرار لفظ «ولی» در آیه ولایت نشانه وحدت معنا است

اگر چنانچه ولایت در خداوند با ولایت در رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام تفاوت داشت، لازم می‌آمد که کلمه ولی تکرار شود یعنی این گونه بگوید: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَوَلِيُّكُمْ رَسُولُهُ وَوَلِيُّكُمُ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ).**

همان طور که در آیه ۶۱ سوره توبه کلمه «**يُؤْمِنُ**» تکرار شده است، چون ایمان به خدا با ایمان به مؤمنین متفاوت است:

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ.

او به خدا ایمان دارد و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند

سوره توبه (۹)، ۶۱.

اشکال منافات داشتن حضور قلب در نماز با انفاق کردن در نماز

بحث دیگری که آقایان در اینجا آورده‌اند، این است که خاتم دادن یا صدقه دادن امیر المؤمنین علیه السلام به سائل در نماز، با نماز و حضور در نماز منافات دارد. می‌گویند: شما از آن طرف می‌گوئید که علی (علیه السلام) تیری به پای مبارکشان رفته بود و امام حسن (علیه السلام) گفتند که چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) طاقت نمی‌آورد و سخت است، شما در حال نماز این تیر را بکشید، چون او در حال نماز از خود بی‌خود می‌شود و متوجه نمی‌شود.

پاسخ به اشکال حضور قلب در نماز:

اولاً: برای این حدیث، سند محکمی ما نتوانستیم پیدا کنیم. جاهائی هم که یافت شد، مرسل بود و سند نداشت.

ثانیاً: این با توان و صبر و قدرت امیر المؤمنین علیه السلام منافات دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام این طور نبود که بخواهد از درد بنالد و مثل يك فرد عادي، اگر بخواهیم تیر را از پایش بیرون بکشیم، غش بکند. امیر المؤمنین علیه السلام فوق این قضایاست. برای امیرالمؤمنین علیه السلام

نماز و غیر نمازش فرقی نمی‌کند و می‌گوید: ما رأیت شیئا إلا رأیت الله قبله و معه و بعده. امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام حالات، جز حق، چیزی دیگری نمی‌بیند. این قضیه با خصوصیات و ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام منافات دارد.

ثالثاً: کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام داد و به سائل صدقه داد، جز توجه به خدا، چیز دیگری نیست. یعنی همان قلبی که توجه به خدا دارد، با همان قلب هم توجه به سائل دارد. در آنجا که سائل را می‌بیند، حق خدا را می‌بیند و اگر سؤال سائل را می‌بیند، در حقیقت تضرع به محضر حق است که می‌بیند و نیت سائل را می‌بیند و این در جهت حق است. اگر توجه به مسائل مادی بود، بله، این اشکال پیش می‌آمد؛ مثلاً در حال نماز بود و در مسجد داشتند غذا پخش می‌کردند و در حال نماز با اشاره می‌گفت که حق مرا هم نگاه دارید یا... به تعبیر یکی از اعظام، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست وقتی که سائل آمد از مردم درخواست کرد و مردم او را ناامید کردند، قلب سائل شکست و قلب شکسته او در تشکیلات الهی عرش خدا را به لرزه در می‌آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام اثرات آن شکسته شدن قلب را در همان موقعی که ملکوت را می‌دید، مشاهده کرد. برای امیرالمؤمنین علیه السلام که بخواهد در وجه خدا فانی بشود، فرقی نمی‌کند که در ملکوت خداوند فانی بشود یا در عبد حق که او دل شکسته است. خدای عالم می‌فرماید: «**وَاسْتَقُوا الْخَيْرَاتِ**» در امور خیر سبقت بگیرید و امیرالمؤمنین علیه السلام عمل خیر را به تأخیر نینداخت تا سائل از مسجد برود و دیگر او را نبیند و در همان نماز، رضای حق را بدست آورد.

رابعاً: از سویی دیگر این عمل حضرت فعل کثیر هم محسوب نمی‌شود، که اگر فعل کثیر بود شاید از این جهت، مورد اشکال بعضی قرار می‌گرفت. شما می‌بینید که فقهای اهل سنت برای اثبات این مطلب که عمل قلیل مبطل نماز نیست به همین عمل امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده‌اند. اضافه بر این، شما اهل سنت، مشابه این را در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اید. امیرالمؤمنین علیه السلام هر چه دارد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أَمَامَةَ بِنْتِ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال نماز بود و امامه، نوه خودش را از دخترش زینب از دامادش ابی العاص بن ربیع، خیلی دوست داشت و روی شانه خود می‌گرفت و می‌ایستاد و وقتی سجده می‌کرد، آن دختر را روی زمین می‌گذاشت و سجده می‌کرد و باز هنگام بلند شدن، بچه را بغل می‌کرد و می‌ایستاد.

الجامع الصحیح المختصر، ج ۱، ص ۱۹۲، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۵، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری النیسابوری، الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي

آیا این فعل کثیر نیست؟ چرا این را شما نمی‌گوئید که با حضور و خضوع در نماز منافات دارد؟

خامساً: این نماز امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مستحبی بود، ولی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز واجب بود. نماز مستحبی را در حال حرکت هم می‌توان خواند. اگر حمل کودک در نماز واجب ایرادی ندارد، قطعاً در نماز مستحبی هم ایرادی ندارد. در سنن ابی داود تعبیری هست که می‌گوید:

عَنْ أَبِي قَتَادَةَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ نَتَنَظَّرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلصَّلَاةِ فِي الظُّهْرِ أَوْ العَصْرِ وَقد دَعَاهُ بِلَالٌ لِلصَّلَاةِ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَأَمَامَهُ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ بِنْتُ ابْنَتِهِ عَلِيٍّ عِنْفَهُ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مِصْلَاهُ وَفَمِنَّا خَلْفَهُ وَهِيَ فِي مَكَانِهَا الَّذِي هِيَ فِيهِ قَالَ فَكَبَّرْنَا قَالَ حَتَّى إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَرْكِعَ أَخَذَهَا فَوَضَعَهَا ثُمَّ رَكَعَ وَسَجَدَ حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْ سَجُودِهِ ثُمَّ قَامَ أَخَذَهَا فَرَدَّهَا فِي مَكَانِهَا فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْنَعُ بِهَا ذَلِكَ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ

منتظر بودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیاید و نماز ظهر و عصر را بخوانیم، و آمد به سویی ما و امامه دختر ابی العاص را روی گردن خود گذاشته بود و بر مصلاهی خود ایستاد و ما هم پشت سر او ایستادیم و آن دختر نیز هنوز پشت گردن پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و ما هم تکبیر گفتیم؛ تا آنجا که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواست رکوع کند، دختر را گرفت و پائین گذاشت و سپس رکوع و سجود را انجام داد، وقتی سجده‌اش تمام شد، دختر را برداشت و گذاشت روی گردن خود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تمام رکعات نماز خود این کار را انجام می‌داد.

سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۴۲، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر، تحقیق: محمد محيي الدين عبد الحميد

چرا وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این کار را انجام می‌دهد، آن هم در تمام رکعات، چیزی نمی‌گوئید، اما وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می‌دهد، آسمان بر زمین می‌آید و چنین و چنان. وقتی دکتر البانی به این روایت می‌رسد، می‌گوید:

و إسناده جيد:

بهترین اسناد را دارد.

إرواء الغليل ألْباني، ج ٢، ص ١٠٨.

يا مثلاً أحمد بن حنبل مي گوید:

عن أبي هريرة قال كنا نصلي مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء فإذا سجد وثب الحسن والحسين على ظهره فإذا رفع رأسه أخذهما بيده من خلفه أخذاً رقيقاً ويضعهما على الأرض فإذا عاد عاداً حتى قضى صلاته أفعدهما على فخذه قال فقمت إليه فقلت يا رسول الله أردهما فبرقت برقة فقال لهما الحقاً بأمكما قال فمكت ضوءها حتى دخلاً

وقتي با رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نماز عشاء مي خوانديم، هنگامي که رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم به سجده مي رفت، امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام مي آمدند و پشت رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم سوار مي شدند، وقتي پیامبر صلي الله عليه و سلم از سجده بلند مي شد، آن دو را با آرامي مي گرفت و روي زمين مي گذاشت و وقتي پیامبر صلي الله عليه و سلم دوباره به سجده بر مي گشت، آن دو نيز پشت پیامبر صلي الله عليه و سلم سوار مي شدند؛ تا اين که نماز رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم تمام شد و آن دو را روي زانويش نشاند و سپس دستور داد که آن دو را به مادرشان تحويل دهند.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٥١٢، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر

حاکم نیشابوري این را نقل کرده و مي گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد.

مسندك حاکم، ج ٢، ص ١٦٧.

اینها هم جواب حلي ما بود و هم جواب نقضي ما بود. پس این اشکال آقايان، يك اشکال بي جا و بي ربط و بي مغز است.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

در پایان مناسب دیدیم تا لیستی از اقوال علما را در رابطه با شهادت ثالثه در اذان را ارائه کنیم:

١- شيخنا مجدد المذهب: المجلسي محمد باقر المتوفى سنة ١١١٠ هـ قال: (لا يبعد كون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبة في الأذان، لشهادة الشيخ الطوسي والعلامة والشهيد بورود الأخبار بها، غاية الأمر لم يعملوا بها لدعواهم شذوذها، ومما يؤيد هذه الأخبار ما رواه الطبرسي في الاحتجاج عن القاسم بن معاوية عن الصادق (عليه السلام) - وذكر الحديث إلى أن قال في آخره -: (إذا قال أحدكم: لا إله إلا الله محمد رسول الله فليقل: علي أمير المؤمنين).

ثم قال المجلسي: (وهذا الخبر يدل على الاستحباب عموماً، والأذان من هذه المواضع، ولو قال المؤذن والمقيم لا يقصد الجزئية بل يقصد البركة لم يكن آتماً، وهذا من أشرف الأدعية والأذكار بحار الأنوار: ج ٨٤، باب الأذان والإقامة)

٢- وبعد أن نقل هذا الكلام الشيخ يوسف البحراني - المتوفى سنة ١٢٨٦ هـ - في (الحديق) في فصل الأذان قال: هو جيد. الحقائق الناضرة، كتاب الصلاة.

٣- وقال الوحيد البهبهاني المولى محمد باقر - المتوفى سنة ١٢٠٦ هـ - في حاشيته على (المدارك) عند ذكر الترجيع: (لقد ورد في العمومات: (متى ذكرتم محمداً (صلى الله عليه وآله) فاذكروا آله، ومتى قلتم: محمد رسول الله قولوا: علي أمير المؤمنين) كما رواه في (الاحتجاج) فيكون حال الشهادة بالولاية حال الصلاة على محمد وآله بعد قول المؤذن: (أشهد أن محمداً رسول الله) في كونه خارجاً عن الفصول ومندوباً).

٤- السيد محمد مهدي الطباطبائي المشتهر ببحر العلوم - المتوفى سنة ١٢١٢ هـ - قال في المنظومة في الفصل المتعلق بالأذان:

وأكمل الشهادتين بالتي
قد اكمل الدين بها في الملة
وإنها مثل الصلاة خارجة
عن الخصوص بالعموم والحجة
فالسيد (نور الله ضريحه) جعل الشهادة الثالثة من مكملات الشهادة لله تعالى بالوحدانية ولمحمد (صلى الله عليه وآله) بالرسالة.
واستدل على هذا بأن الله (جل شأنه) اكمل بها الدين حيث يقول: (اليوم أكملت لكم دينكم) سورة المائدة: الآية ٣.

ثم قارن (رضوان الله عليه) بين الشهادة بالولاية في الأذان وبين الصلاة على محمد وآله فيه عند ذكر اسمه، فكما يستحب للمؤذن إذا قال: (أشهد أن محمداً رسول الله) أن يقول: اللهم صل على محمد وآله، فكذلك يستحب أن يقول: أشهد أن علياً ولي الله.
وكما أن الصلاة على محمد وآله عند شهادة المؤذن بالرسالة لا تخل بالأذان، فكذلك الشهادة لعلي (عليه السلام) بالولاية لا تخل فيه، والدليل عليهما معاً العمومات الدالة على الرجحان.

٥- الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء - المتوفى سنة ١٣٢٨ هـ - في كتاب (كشف الغطاء)، بعد أن منع من جعل الشهادة من فصول الأذان قال: (ومن قصد ذكر أمير المؤمنين لإظهار شأنه، أو لمجرد رجحانه لذاته، أو مع ذكر رب العالمين أو ذكر سيد المرسلين - كما روي ذلك فيه وفي باقي الأئمة الطاهرين - أثيب على ذلك).

٦- الشيخ محمد رضا جد الشيخ محمد طه نجف، لم أعرف سنة وفاته ولكنه من تلامذة الشيخ الأكبر كاشف الغطاء على ما ذكر الحجة الشيخ آغا بزرگ طهراني.

قال - في (العدة النجفية) شرح اللمعة الدمشقية عند ذكر كيفية الأذان -: (الذي يقوى في النفيس أن السر في سقوط الشهادة بالولاية في الأذان إنما هو التقية، ومعه فقد كون هو الحكمة فيطرد، نعم لو قيل لا بقصد الجزئية لم يبعد رجحانه).

٧- السيد علي الطباطبائي (المتوفى سنة ١٣٣١ هـ) - قال في كتاب الرياض، عند الكلام على الترجيع: (التشريع المحرم هو أن يعتقد شرعية شيء من دون استناد إلى شيء، وأما مع الاستناد إلى سبب فلا يكون بدعة، ومنه يظهر جواز زيادة: (أن محمداً وآله خير البرية) وكذا: (علياً ولي الله) مع عدم قصد الشرعية في خصوص الأذان.

إلى أن قال: (بل يستفاد من بعض الأخبار استحباب الشهادة بالولاية بعد الشهادة بالرسالة).

٨- الميرزا أبو القاسم القمي صاحب كتاب القوانين - المتوفى سنة ١٣٣١ هـ - قال في (كتاب الغنائم) ص ١٧٠ بعد نقل كلام الصدوق والشيخ الطوسي: (ويظهر من هؤلاء الأعلام ورود الرواية بها، فلا يبعد القول برجحان الشهادة بالولاية، لا سيما مع المسامحة في أدلة السنن، ولكن بدون اعتقاد الجزئية).

ومما يؤيد ما ورد في الأخبار المطلقة: (متى ذكرتم محمداً (صلى الله عليه وآله) فاذكروا آله، ومتى قلت: محمد رسول الله فقولوا: علي ولي الله) والأذان من جملة تلك الأخبار على ما رواه الطبرسي في (الاحتجاج)، وفي آخره: (إذا قال أحدكم: لا إله إلا الله محمد رسول الله فليقل: علي أمير المؤمنين).

٩- الملا أحمد النراقي - المتوفى سنة ١٢٤٤ هـ - في كتاب (المستند): ج ١ ص ٣١٤ طبع سنة ١٣٢٥ بعد أن ذكر كلام الصدوق والشيخ وما استفاده المجلسي من نفي البعد عن كون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبة قال: (أما القول بالتحريم فمما لا وجه له، والأصل ينفيه، وعمومات الحث على الشهادة بها ترده، وليس من كيفيتها (الأذان والإقامة) اشتراط التوالي وعدم الفصل بين فصولهما حتى يخالفهما الشهادة، كيف ولا يحرم الكلام اللغو بينهما فضلاً عن الحق؟! وتوهم الجاهل غير صالح لإثبات الحرمة، كما في سائر ما يتخلل بينهما من الدعاء، بل التقصير على الجاهل حيث لم يتعلم بل وكذا التحريم مع اعتقاد المشروعية إذ لا يتصور اعتقاد إلا مع دليل، ومعه لا إثم، إذ لا تكليف فوق العلم، ولو سلم تحقق الاعتقاد وحرمة فلا يوجب حرمة القول ولا يكون ذلك القول تشريعاً وبدعة كما حققناه في موضعه).

قال: وأما القول بكرهاتها - أي: الشهادة بالولاية - فإن أريد بخصوصها فلا وجه لها أيضاً، وإن أريد من حيث دخولها في التكلم المنهي عنه في خلالهما فلا وجه له لولا المعارض، ولكن يعارضه عمومات الحث على الشهادة مطلقاً، والأمر بها بعد ذكر التوحيد والرسالة بخصوصه كما في المقام ورواه في (الاحتجاج) عن الصادق (عليه السلام): (إذا قال أحدكم: لا إله إلا الله محمد رسول الله فليقل: علي أمير المؤمنين) بالعموم من وجه، فيبقى أصل الإباحة سليماً عن المزيل، بل الظاهر من شهادة الشيخ - الطوسي - والفاضل - العلامة - والشهيد كما صرح به في البحار ورود الأخبار بها في الأذان بخصوصه أيضاً.

قال في المبسوط: فأما قول: أشهد أن علياً أمير المؤمنين - على ما ورد في شواذ الأخبار - فليس بمعمول عليه. وقال في النهاية قريباً من ذلك.

وعلى هذا.. فلا بعد في القول باستحبابها - الشهادة بالولاية - فيه، للتسامح في أدلته، وشذوذ الأخبار لا يمنع إثبات السنن بها، كيف وتراهم كثيراً يجيبون عن الأخبار بالشذوذ ويحملونها على الاستحباب؟!!

فقد دنا هذا الكلام - بطوله - على ما يعتقده من رجحان الشهادة بالولاية لعل (عليه السلام) بعد الشهادتين استناداً إلى عموم الأخبار الدالة عليها، ومنها خبر الاحتجاج، وأن القول بتحريمها في الأذان - من جهة أنها خارجة عن تحديد فصوله - لا وجه له، كما ولا وجه للقول بكرهاتها أيضاً لأنها كلام حق ورد في أثناء عبادة، بل لم يستبعد كونها جزءاً مستحباً.

١٠- الميرزا إبراهيم الكرباسي - المتوفى سنة ١٣٦١ هـ - قال في (المناهج) ص ٤٥ عند ذكر كيفية الأذان: (الشهادة بالولاية ليس من أجزاء الأذان والإقامة ولكن لو شهد بها بقصد رجحانها بنفسها أو بعد ذكر الرسول كان حسناً).

وله رسالة عملية أسماها (النخبة) ذكر فيها كما في المناهج، ورأيت منها ثلاث نسخ على أحدها حاشية الشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا الشيرازي والسيد إسماعيل الصدر، ولم يعلقوا على الفتوى المذكورة في ص ٤٥.

والثانية: عليها حاشية الميرزا الشيرازي الكبير السيد محمد حسن والشيخ زين العابدين الحائري وولده الشيخ حسين، طبعت سنة ١٣١٥ والفتوى ذكرت في ص ٦٥ وأمضى كلهم الفتوى. والثالثة: عليها حاشية السيد إسماعيل الصدر والحاج ميرزا حسين الخليلي والميرزا محمد تقى الشيرازي والأخوند ملا محمد كاظم الخراساني ذكرت الفتوى في ص ٥٢ وأمضاها كلهم. ١١- الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر - المتوفى سنة ١٣٦٦ هـ - قال في (نجاة العباد) عند ذكر كيفية الأذان ما هذا نصه: (يستحب الصلاة على محمد وآله عند ذكر اسمه وإكمال الشهادتين بالشهادة لعلي بالولاية لله وإمرة المؤمنين في الأذان وغيره). وقد أمضى هذه الفتوى الصريحة في استحباب الإتيان بالشهادة الثالثة في الأذان كل من كتب حاشية على نجاة العباد كالشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا محمد حسن الشيرازي والسيد إسماعيل الصدر العاملي، والسيد محمد كاظم اليزدي والميرزا محمد تقى الشيرازي والشيخ محمد طه نجف والميرزا محمد مهدي الشهرستاني، فاني رأيت ثلاث نسخ من نجاة العباد عليها حواشي هؤلاء الأعلام.

وذكر صاحب الجواهر عين هذه الفتوى في رسالة عملية بالعربية ص ٩٢ طبعت في إيران سنة ١٣١٣ هـ- عليها حاشية الشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا محمد حسن الشيرازي والحاج ميرزا حسين الخليلي وكلهم أمضوا الفتوى بلا تعقيب.

وقال (نور الله ضريحه) في نفس كتابه الجواهر - الذي لم يؤلف مثله في الفقه الجعفري وعليه مدار الاستنباط - ما هذا نصه: (لا بأس بذكر الشهادة بالولاية لا على سبيل الجزئية، عملاً بالخبر المزيور (هو خبر الاحتجاج) ولا يقدح مثله في الموالات والترتيب بل الشهادة بالولاية كالصلاة على محمد وآله عند سماع اسمه، وإلى هذا أشار السيد بحر العلوم (نور الله ضريحه) في منظومته - وذكر البيتين المتقدمين - ثم قال: (لولا تسالم الأصحاب لأمكن دعوى الجزئية بناءً على دعوى العموم لمشروعية الخصوصيتين والأمر سهل).

فصاحب الجواهر (قدس سره) يقوى في نفسه دعوى جزئية الشهادة بالولاية في الأذان غير أن إعراض العلماء عن الجزئية أوقفه عن الفتوى بها وهذا المعنى فوق القول باستحباب الإتيان بالشهادة.

١٢- الشيخ مرتضى الأنصاري - المتوفى سنة ١٢٨١ هـ - في رسالته العملية المسماة - بالنخبة بالفارسية ص ٥٢ قال: الشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) ليست جزءاً من الأذان ولكن يستحب أن يؤتى بها بقصد الرجحان إما في نفسه أو ذكر الرسول (صلى الله عليه وآله).

١٣- الشيخ مشكور الحولوي النجفي - المتوفى سنة ١٢٨٢ هـ - في (كفاية الطالبين) ص ٨٧ قال: (ويستحب الصلاة على محمد وآله عند ذكر اسمه وإكمال الشهادتين بالشهادة لعلي (عليه السلام) بالولاية لله تعالى وإمرة المؤمنين في الأذان وغيره).

وامضاه ولده الشيخ محمد جواد - المتوفى سنة ١٣٣٤ هـ - فيما علّقه على الرسالة. ١٤- الملا آقا الدريندي من تلامذة شريف العلماء - توفى سنة ١٢٨٥ هـ - قال في رسالته الفارسية المطبوعة سنة ١٢٨٢ هـ: (لا بأس بالشهادة لعلي (عليه السلام) بإمرة المؤمنين وقول: (أن محمداً وآله خير البرية) إذا لم يكن بقصد الجزئية، ويقصد الجزئية وإن كان حراماً إلا أنه لا يبطل الأذان به).

١٥- السيد علي الطباطبائي آل بحر العلوم - المتوفى سنة ١٢٩٨ هـ - قال في البرهان القاطع ج ٣ عند ذكر كيفية الأذان ما نصه: (وبالجمله بالنظر إلى ورود تلك العمومات يستحب كلما ذكر الشهادتين يذكر الشهادة بالولاية وإن لم ينص باستحبابه في خصوص المقام إذ العموم كاف له، ومنه الأذان والإقامة فيستحب الشهادة بالولاية بعد الشهادتين فيهما لا بقصد جزئيهما منهما، لعدم الدليل وفاقاً (للدرة) ثم ذكر أبيات السيد بحر العلوم المتقدمة.

١٦- السيد حسين الترك - المتوفى سنة ١٢٩٩ هـ - في رسالته العملية بالفارسية ص ١٣٧ - ط إيران قال: (ويستحب بعد الشهادة بالولاية بالشهادة لعلي بالولاية).

وقال في رسالة أخرى سؤال وجواب بالفارسية بعد وصف الشهادة لأمير المؤمنين وبيان معناها: (هذه الكلمة الطيبة لم تكن جزءاً من الأذان والإقامة ولكن تذكر تيمناً وتبركاً باسمه الشريف). وللسيد إسماعيل العاملي والشيخ محمد الشرياني حاشية على هذه الرسالة ولم يعلقا على ما أفتى به.

١٧- الشيخ جعفر الشوشترى - المتوفى سنة ١٣٠٣ هـ - في (منهج الرشاد) بالفارسية ص ١٧٥ طبع بمبئي سنة ١٣١٨ هـ - وعليه حاشية للسيد إسماعيل الصدر العاملي وتعريب ما أفتى به:

(أن الشهادة بالولاية ليست جزء من الأذان ولكن يستحب الإتيان بها تيمناً وتبركاً للرجحان المطلق) وأمضاه السيد الصدر.

١٨- الميرزا محمد حسن القمي - المتوفى سنة ١٣٠٤ هـ - في (مصباح الفقاهة) طبعة المطبعة العلمية في النجف سنة ١٣٧٣ ج ١ ص ٣٦ قال في الشهادة بالولاية: (لا بأس بذكر اسمه الشريف لا على سبيل الجزئية).

١٩- الفاضل الشيخ محمد الإيرواني - المتوفى سنة ١٣٠٦ هـ - في (نجاة المقلدين) ص ١١٦ بالفارسية وتعريبه: (من الجائر (أشهد أن علياً ولي الله وأن آل محمد خير البرية) في الأذان والإقامة، لكن بدون قصد الجزئية، والأحوط الاكتفاء دفعة واحدة في هذه الشهادة).

للسيد محمد علي النخجواني حاشية عليها ولم يتعقب هذه الفتوى بشيء.
٢٠- الشيخ زين العابدين الحائري المازندراني - المتوفى سنة ١٣٠٩ هـ - في (ذخيرة المعاد) بالفارسية ص ٣١٦ طبع بمبئي وعليها حاشية للسيد محمد كاظم اليزدي مطبوعة وللشيخ محمد تقى الشيرازي خطبة قال وهذا تعريبه: (لا بأس بالشهادة لعلي بن أبي طالب بالولاية بقصد الاستحباب لا بقصد الجزئية).

وأمضى هذه الفتوى المحشيان وذكر الشيخ زين العابدين مثله في رسالة عملية أسماها (مختصر زينة العباد) ص ١٢٤ طبع إيران سنة ١٢٨١ هـ.

٢١- الميرزا الكبير السيد محمد حسن الشيرازي - المتوفى سنة ١٣١٢ هـ - في رسالته (مجمع الرسائل) عليها حاشية للسيد إسماعيل الصدر العاملي قال في ص ٩٨ طبع بمبئي وتعريبه: (الشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) ليست جزء من الأذان ولكن يؤتى بها إما بقصد الرجحان في نفسه وإما بعد ذكر الرسالة فإنه حسن ولا بأس به).

وأمضاه السيد إسماعيل الصدر العاملي وفي نسخة أخرى من (مجمع الرسائل) طبع سنة ١٣١٥ هـ عليها حاشية السيد إسماعيل الصدر والأخوند صاحب الكفاية محمد كاظم الخراساني والحاج ميرزا حسين الخليلي والسيد كاظم اليزدي والحاج محمد تقى الإصفهاني المعروف بأقا نجفي وكلهم أمضى ما أفتى به السيد الشيرازي من استحباب الشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام).

وفي (مجمع المسائل) للسيد الميرزا الشيرازي الكبير طبع إيران سنة ١٣٠٩ هـ عليها حاشية لتلميذه الشيخ عبد النبي النوري - المتوفى سنة ١٣٤٤ هـ - وقد أمضى ما أفتى به السيد وكانت الفتوى عين ما ذكره (أعلى الله مقامه) في (مجمع الرسائل).

٢٢- الشيخ محمد بن مهدي الأشرفي - المتوفى سنة ١٣١٥ هـ - في رسالة عملية بالفارسية ص ٦٣ طبع بمبئي سنة ١٢٨٣ قال وهذا تعريبه: (أما الشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) وإمرة المؤمنين لم تكن جزءً ولكنه في محله وموجب لرضا الله تعالى).

٢٣- الميرزا محمد حسين الشهرستاني - المتوفى سنة ١٣١٥ هـ - له حاشية على نجاة العباد لصاحب الجواهر ولم يعلق على فتوى صاحب الجواهر بالاستحباب.

٢٤- الحاج الشيخ محمد علي بن الحاج محمد باقر بن الشيخ محمد تقى - صاحب الحاشية على المعالم المتوفى سنة ١٣١٨ هـ - له حاشية على مجمع الرسائل للسيد الميرزا حسن الشيرازي الكبير طبعت في سنة ١٣١٥ وفي ص ١٦٠ ذكر السيد رجحان الشهادة لعلي (عليه السلام) بإمرة المؤمنين ولم يعلق عليها الحاج الشيخ محمد علي.

٢٥- السيد إسماعيل النوري - المتوفى سنة ١٣٢١ هـ - قال - في شرح نجاة العباد عند ذكر المتوفى كيفية الأذان -: (المتصفح للروايات الواردة في فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام) يحصل له القطع بمحبوبة اقتران اسمه المبارك والشهادة له بولايته باسم الله تعالى واسم رسوله كلما يذكران، لفظاً وكتابةً وذكرًا، ولا معنى للاستحباب إلا رجحانه الذاتي النفس الأمري).

٢٦- الشيخ محمد الشربباني - المتوفى سنة ١٣٢٢ هـ - له حاشية على رسالة بالفارسية للسيد حسين الترك تقدم ما فيها ولم يعلق عليه، وله حاشية على رسالة الشيخ محمد الأشرفي طبعت في إيران سنة ١٣١٦ هـ وأمضى ما أفتى به الأشرفي من رجحان الشهادة واستحبابها.

٢٧- الشيخ آغا رضا الهمداني - المتوفى سنة ١٣٢٢ هـ - في (مصباح الفقيه) ص ٢٢١ المطبعة المرتضوية سنة ١٣٤٧ هـ قال: (الأولى أن يشهد لعلي (عليه السلام) بالولاية وإمرة المؤمنين بعد الشهادتين قاصداً به امتثال العمومات الدالة على استحبابه كالخبر المتقدم (خبر الاحتجاج) لا الجزئية من الأذان، كما أن الأولى والأحوط الصلاة على محمد وآله بعد الشهادة بالرسالة بهذا القصد).

٢٨- الشيخ محمد طه نجف - المتوفى سنة ١٣٢٣ هـ - تقدم أن له حاشية على نجاة العباد وأمضى ما أفتى به صاحب الجواهر.

٢٩- الشيخ حسن المامقاني - المتوفى سنة ١٣٢٣ هـ - في رسالة عملية بالفارسية طبع إيران سنة ١٣٠٧ قال في ص ١٥٥ وتعريبه: (يستحب بعد الشهادة بالرسالة الصلاة على محمد وآله والشهادة بالولاية لعلني بن أبي طالب وإمرة المؤمنين لكن لم يكن جزءاً منهما).

٣٠- السيد محمد بحر العلوم صاحب بلغة الفقيه - المتوفى سنة ١٣٢٦ هـ - قال في رسالته (الوجيزة) ص ٨٩ طبع سنة ١٣٢ هـ - عند فصول الأذان والإقامة: (ويستحب فيهما إكمال الشهادتين بالشهادة بالولاية لعلني (عليه السلام) وإن كانت خارجة عن فصولهما).

وعلى هذه الرسالة حاشية للسيد محمد كاظم اليزدي ولم يعلق على هذه العبارة.

٣١- الحاج الميرزا حسين الخليلي - المتوفى سنة ١٣٢٦ هـ - فقد أمضى جميع ما علقه على الرسائل التي تضمنت استحباب الشهادة بالولاية لعلني (عليه السلام) مثل نجات العباد لصاحب الجواهر ومجمع الرسائل للميرزا الشيرازي الكبير والنخبة للميرزا الكرباسي.

٣٢- الأخوند الشيخ محمد كاظم الخراساني صاحب كفاية الأصول - المتوفى سنة ١٣٢٩ - قال في ذخيرة العباد ص ٥٣ طبع بمبئي ص ١٣٢٧ بالفارسية وتعريبه: (الشهادة بالولاية لأمر المؤمنين (عليه السلام) لم تكن جزءاً من الأذان ولكن لا بأس بذكرها بقصد القرية المطلقة بعد ذكر الشهادة لرسول الله (صلى الله عليه وآله) ولم يعلق عليها الحجة الشيخ عبد الحسين الرشتي فيما كتبه من الحواشي عليها).

٣٣- الشيخ عبد الله المازندراني - المتوفى سنة ١٣٣٠ هـ - لم يعلق على فتوى الملا محمد أشرفي من استحباب الشهادة بالولاية لعلني (عليه السلام).

٣٤- الشيخ محمد تقى بن محمد باقر صاحب الحاشية على المعالم المعروف بأقا نجفي الاصفهاني - المتوفى سنة ١٣٣٢ هـ - قال في رسالة عملية بالفارسية ص ٧٨ طبع بمبئي سنة ١٢٩٦ وتعريبه: (الشهادة بالولاية لعلني (عليه السلام) ليست جزءاً من الأذان، ولكن يستحب أن يؤتى بها بقصد الرجحان إما في نفسه أو بعد ذكر الرسول (صلى الله عليه وآله)).

٣٥- الملا محمد علي الخونساري الإمامي - المتوفى سنة ١٣٣٢ هـ - قال في رسالته الفارسية ص ٦٢ طبع سنة ١٣٢٣: (الشهادة لعلني ليست جزءاً بل يؤتى بها بقصد الرجحان إما في نفسه أو لما ورد بعد ذكر الرسول (صلى الله عليه وآله)).

٣٦- الميرزا أبو القاسم الأوردبادي - المتوفى سنة ١٣٣٣ هـ - في كتابه الاستدلالي في الفقه مخطوط وكان من تلامذة النهاوندي والفاضل الإيرواني قال: (لقد ورد الإقرار بأن علياً أمير المؤمنين كلما أقر بالتوحيد والرسالة وهو بعمومه يقتضي الاستحباب في الأذان والإقامة).

٣٧- محمد علي مدرس جهاردهي المتوفى سنة ١٣٣٤ في رسالة (زبدة العبادات) طبع بمبئي سنة ١٣٢٤ قال في ص ١٥٥ وتعريبه: (لم تكن الشهادة بالولاية جزءاً من الأذان والإقامة بل يؤتى بها بعد الشهادة بالرسالة بعنوان الرجحان المطلق لدلالة الروايات عليها بعد الرسالة في كل وقت).

٣٨- الشيخ محمد جواد الشيخ مشكور الحولوي المتوفى سنة ١٣٣٤ له حاشية مطبوعة على رسالة والده المسماة: كفاية الطالبين وقد أمضى ما أفتى به والده.

٣٩- السيد مهدي بن السيد أحمد بن السيد حيدر الكاظمي المتوفى سنة ١٣٣٦ له رسالة عملية طبع في بمبئي سنة ١٣٢٧ قال في ص ٧٦: (ويستحب الشهادة لعلني (عليه السلام) بالولاية لله وإمرة المؤمنين بعد الشهادتين لا بعنوان الجزئية) وللميرزا النائيني حاشية خطية عليها وقد أمضى هذه الفتوى.

٤٠ - السيد محمد كاظم اليزدي المتوفى سنة ١٣٣٧ في (طريق النجاة) قال في ص ٢٨ طبع بغداد سنة ١٣٣٠: (الشهادة لعلني بالولاية لم تكن جزءاً من الأذان وبمعناوية القرية حسن) وقد عرفت في حواشيه على نجات العباد وغيرها الموافقة على الاستحباب.

٤١- السيد إسماعيل الصدر العاملي المتوفى سنة ١٣٣٨ قال في (أنيس المقلدين) ص ١٥ طبع بمبئي سنة ١٣٢٩ (الشهادة لعلني (عليه السلام) بالولاية وإمرة المؤمنين في الأذان والإقامة بقصد القرية لا بقصد الجزئية لا إشكال فيه).

وقال (أعلى الله مقامه) في رسالته (مختصر نجات العباد) ص ٤٤ طبع بمبئي سنة ١٣١٨ هـ :- (وإكمال الشهادتين لعلني بالولاية لله وإمرة المؤمنين حسن لا بأس به).

٤٢- الميرزا محمد تقى الشيرازي المتوفى سنة ١٣٣٨ قال في رسالة عملية طبع في بغداد مطبوعة الآداب سنة ١٣٢٨ قال في ص ٦٠: (ويستحب الصلاة على محمد وآله عند ذكر اسمه الشريف وإكمال الشهادتين بالشهادة لعلني بالولاية وإمرة المؤمنين في الأذان وغيره) وقد مر عليك مصادفته على ما نصت به الرسائل التي علق عليها.

وعلى هذه الرسالة حاشية خطية للشيخ موسى الأردبيلي المتوفى سنة ١٣٥٧ ولم يعلق عليها.

- ٤٣- شيخ الشريعة الاصفهاني المتوفى ١٣٣٩ في (الوسيلة) طبع تبريز سنة ١٣٣٧ ص ٦٨ بالفارسية وتعريبه (والشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) لم تكن جزءاً من الأذان ويقصد القرية بعد الشهادة بالرسالة حسن جيد).
- ٤٤- الشيخ أحمد كاشف الغطاء المتوفى سنة ١٣٤٤ في (سفينة النجاة) ج ١ ص ٢٠٦ المطبعة الحيدرية سنة ١٣٣٨ قال: (ويستحب في الأذان والإقامة إكمال الشهادتين بالشهادة بالولاية لعلي - مرتين - وإن كانت خارجة عن فصولهما).
- ٤٥ - الشيخ عبد النبي النوري من تلامذة الميرزا الشيرازي الكبير المتوفى سنة ١٣٤٤ له تعليقة على رسالة أستاذه (مجمع المسائل) ووافق على الفتوى بالاستحباب.
- ٤٦- السيد محمد الفيروز آبادي المتوفى سنة ١٣٤٦ في (ذخيرة العباد) المطبعة الحيدرية سنة ١٣٤٢ ص ٦٢ بالفارسية وتعريبه: (الشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) لم تكن جزءاً من الأذان والإتيان بها بعد الشهادة بالرسالة يقصد القرية جيد).
- ٤٧ - الشيخ شعبان الرشتي المتوفى سنة ١٣٤٧ قال في (وسيلة النجاة) ص ٧٨ المطبعة الحيدرية سنة ١٣٤٦ وتعريبه: (الشهادة بالولاية لم تكن جزءاً من الأذان ولكن يؤتى بها بقصد القرية المطلقة بعد الشهادة لرسول الله).
- ٤٨- الشيخ عبد الله المامقاني المتوفى سنة ١٣٥١ قال في (مناهج المتقين) ص ٦٢ المطبعة المرتضوية سنة ١٣٤٤: (لو أتى بالشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) مرتين بعد الشهادة بالرسالة تيمناً بقصد القرية المطلقة لا يقصد الجزئية لم يكن به بأس وكان حسناً).
- ٤٩ - السيد حسن الصدر الكاظمي المتوفى سنة ١٣٥٤ في (المسائل المهمة) ص ٢٢ طبع صيدا سنة ١٣٣٩ قال: (ويستحب الصلاة على محمد وآله عند ذكر اسمه الشريف وإكمال الشهادتين لعلي (عليه السلام) بالولاية وإمرة المؤمنين في الأذان وغيره).
- ٥٠- الشيخ موسى الأربيلي المتوفى سنة ١٣٥٧ له حاشية على رسالة الميرزا محمد تقي الشيرازي المتقدمة ولم يعقب ما أفتى به الميرزا.
- ٥١- السيد محمد مهدي الصدر الكاظمي المتوفى سنة ١٣٥٨ في (بغية المقلدين) طبع حيدر آباد الدكن سنة ١٣٤٩ قال في ص ٥٢ وهذا تعريبه: (الشهادة بولاية أمير المؤمنين وإن لم تكن جزءاً من الأذان والإقامة لكنه حسن جداً وإعلاء لكلمة الإيمان وفعلاً هو من شعار الشيعة، وأحسن كفييات الشهادة لعلي أن يقول بعد الشهادة بالرسالة: وأن علياً أمير المؤمنين ولي الله).
- ٥٢- الميرزا محمد حسين النائيني المتوفى سنة ١٣٥٥ قال في (وسيلة النجاة) ص ٥٦ المطبعة الحيدرية سنة ١٣٤٠ (يستحب الصلاة على محمد وآله عند ذكر اسمه الشريف وإكمال الشهادتين بالشهادة لعلي (عليه السلام) بالولاية وإمرة المؤمنين في الأذان وغيره).
- ٥٣- الشيخ محمد حسين الإصفهاني المتوفى سنة ١٣٦١ قال في (وسيلة النجاة) نفس ما ذكره النائيني لأنه علق عليها وأدخل الحواشي في الأصل.
- ٥٤- السيد أبو الحسن الموسوي الاصفهاني المتوفى سنة ١٣٦٥ في (ذخيرة العباد) بالفارسية مطبعة الراعي في النجف سنة ١٣٦٤ ص ١١٢ قال وهذا تعريبه: (والشهادة بالولاية لعلي (عليه السلام) ليست جزءاً من الأذان ولكن حسن إذا أتى بها بعد الشهادة بالرسالة بقصد القرية).
- ٥٥- السيد حسين القمي المتوفى سنة ١٣٦٦ في (مختصر الأحكام) بالفارسية المطبعة العلمية سنة ١٣٥٥ ص ٢٦ وتعريبه: (ويستحب الصلاة على محمد وآله بعد الشهادة بالرسالة في الأذان والإقامة ومن كمال الشهادتين الشهادة بالولاية وإمرة المؤمنين لعلي) ومثله قال في رسالته (ذخيرة العباد) بالفارسية المطبعة العلمية سنة ١٣٦٦ ص ١٠٧.
- ٥٦- الشيخ محمد رضا آل ياسين المتوفى سنة ١٣٧٠ له حاشية على (بغية المقلدين) للسيد محمد مهدي الصدر (خطية) ووافق على ما أفتى به من الاستحباب.
- ٥٧- السيد صدر الدين الصدر المتوفى سنة ١٣٧٣ له حاشية على منتخب المسائل للسيد حسين القمي طبع دار النشر والتأليف سنة ١٣٦٥ ص ٧٢ ووافق السيد على قوله: (وأما الشهادة بالولاية لعلي فليست جزءاً من الأذان ولو أتى بها بقصد القرية بعد الرسالة كان حسناً).
- ٥٨- الشيخ عبد الحسين الرشتي المتوفى سنة ١٣٧٣ له حاشية خطية على ذخيرة العباد للأخوند الخراساني صاحب كفاية الأصول ووافق على ما أفتى به من الاستحباب.
- ٥٩- الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء المتوفى سنة ١٣٧٣ في حاشيته على العروة الوثقى ص ٦٣ المطبعة المرتضوية في النجف قال: (يمكن استفادة كون الشهادة بالولاية والصلاة على النبي (صلى الله عليه وآله) أجزاء مستحبة في الأذان والإقامة من العمومات).
- ٦٠ . السيد عبد الحسين شرف الدين صاحب كتاب المراجعات، المتوفى سنة: ١٣٧٧ هجرية .
- ٦١ . السيد محمد حسين البروجردي .
- ٦٢ . السيد محسن الحكيم .

- ٦٣. السيد عبد الهادي الشيرازي .
- ٦٤. السيد أبو القاسم الخوئي .
- ٦٥. السيد محمود الشاهرودي .
- ٦٦. السيد ميرزا مهدي الشيرازي .
- ٦٧. السيد محمد هادي الميلاني .
- ٦٨. السيد شهاب الدين المرعشي النجفي .
- ٦٩. السيد محمد رضا الكلبيكاني .
- ٧٠. السيد عبد الأعلى السيزواري .
- ٧١. السيد محمد الروحاني .
- ٧٢. السيد محمد الحسيني الشيرازي .
- ٧٣. السيد علي السيستاني .
- ٣٧. الميرزا جواد التبريزي .